



شهابی در شب

خلاصه ای از کتاب شهبای پیشاور

تالیف: سلطان الواعظین شیرازی
تلخیص: دکتر توحیدی

تقدیم به:

پیشگاه رفیع پدر ارجمندم

و

روح بلند پدرخانم فقیدم

مقدمه کارشناس عالی ادیان و مذاهب،

حجه الاسلام و المسلمین استاد حاج شیخ حسن توحیدی

در جهان امروز، با استفاده از ابزارهای مدرن و پیشرفته، تبلیغات وسیع و گسترده‌ای علیه مذهب تشیع صورت می‌گیرد. بررسی‌های دقیق حاکی از آن است که این تحرکات علاوه بر اینکه ناشی از شیطنت استکبار جهانی در ایجاد تفرقه بین مسلمانان جهان می‌باشد؛ همچنین واکنشی است از سوی برخی افراد متعصب غیرشیعی در مقابله با رشد چشمگیر تشیع‌گرایی که در میان نسل‌های تحصیل‌کرده و روشنفکر مسلمان در کشورهای مختلف اسلامی رو به گسترش است.

واضح است که جنگ و درگیری میان شیعه و سنی بسیار غلط و نادرست می‌باشد و هدف دشمنان اسلام است. شیعه و سنی هر دو مسلمان هستند و در بسیاری از مسائل عقیدتی و فقهی وحدت نظر دارند اگرچه این نکته را باید پذیرفت که در موارد زیادی نیز اختلاف نظر وجود دارد. تفاوت‌های عقیدتی و فقهی میان شیعه و سنی واقعیتی انکارناپذیر است که از قرون اولیه‌ی تاریخ اسلام وجود داشته است و نمی‌توان آن را ناشی از تحرکات استعمارگران دانست و نبایستی گمان کرد که تحقیق و گفتگوی علمی درباره‌ی این موضوعات، مخالف وحدت است؛ هرگز بلکه

این گفتگوها خود می‌تواند وحدت آفرین باشد و زمینه را برای شناخت مذهب حق و گروه رستگاران فراهم نماید.

از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که: «امت من پس از من هفتاد و سه گروه می‌شوند که همگی آنها هلاک می‌شوند الا یک گروه». با توجه به این حدیث شریف، تمامی افراد مسلمان بایستی تلاش کنند تا آن گروه و فرقه‌ی ممتاز را بشناسند و بدان ملتزم گردند تا از هلاک شدگان نباشند.

خوشبختانه کتاب‌های فراوانی در این زمینه به رشته‌ی تحریر در آمده است. با توجه به اینکه غالب جوانان به دلیل اشتغالات گوناگون، فرصت مطالعه‌ی کتاب‌های پرحجم را ندارند لذا تلخیص کتاب‌های مفصل از نیازهای جامعه‌ی کنونی ما به شمار می‌رود.

کتاب شبه‌های پیشاور مشروح مناظرات عالم توانای شیعه با بزرگان اهل سنت می‌باشد که در سال 1345 هجری قمری در شهر پیشاور پاکستان برگزار گردیده است. این کتاب یکی از جامع‌ترین و در عین حال شیرین‌ترین کتاب‌هایی است که در این زمینه نوشته شده است.

امید است، مطالعه‌ی کتاب حاضر که تلخیص کتاب گرانسنگ شبه‌های پیشاور می‌باشد، این انگیزه را در جوانان جویای حق و حقیقت ایجاد کند که به کتاب اصلی و مرجع نیز مراجعه نمایند و اطلاعات خود را افزون کنند.

مقدمه چاپ ششم

الحمد لله رب العالمین و السلام علی خاتم النبیین و علی آله الطیبین. بحمد الله و المنه توفیق الهی این کتاب را در بر گرفت به گونه‌ای که در کمتر از شش ماه، پنج مرتبه تجدید چاپ شد. چاپ ششم کتاب، ویرایش جدیدی را در بر دارد. در این ویراست، مدارک و منابع مجدداً مورد بررسی قرار گرفته است. امید است این کتاب بتواند هادی و راهنمای مناسبی برای نسل جوان و روشنفکر اهل سنت باشد.

اخیراً کتاب شبهای پیشاور توسط محقق محترم حجه الاسلام عبدالرضا درایتی تحقیق شده است که به برکت آن، زمینه برای مراجعه علاقمندان به آشنایی با مدارک بیشتر فراهم گردیده است.

قبل از مطالعه کتاب حاضر، لازم است توجه محققین ارجمند به پدیده تحریف و تبدل که در کتب اهل سنت رایج است، جلب گردد تا با دید بازتری به کنکاش و تحقیق پردازند. در این زمینه بیان مرحوم سلطان الواعظین سابقه این پدیده را روشن می نماید. متأسفانه این سیاست و نگرش در سال‌های اخیر بسیار پررنگ‌تر شده است.

مرحوم سلطان الواعظین در مقدمه چاپ چهارم کتاب خود می‌نویسد: (واقعاً جای بسی تأسف است که خودخواهی بعضی دانشمندان به جایی برسد که دست خیانت به کتاب‌های بزرگان داخل نموده و گمان نمایند که با تحریف و یا محو نمودن بعضی مطالب، می‌توان حق و حقیقت را از میان برد! برای نمونه به عرض می‌رسانم: در صفحه 301 جلد سوم تفسیر کشاف چاپ دوم سال 1319 در مطبعه الکبری امیریه بیولاق مصر اشعار

زمخشری ذکر شده است ولی در چاپ سال 1373 مطبعه الاستقامه
بالقاهره این اشعار حذف شده است.)
در پایان از محضر انور کارشناس عالی ادیان و مذاهب حضرت
حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ حسن توحیدی که
زحمت بررسی متن کتاب را متقبل گردیدند و نیز از زحمات حجه الاسلام
جناب آقای مهدی فاطمی تقدیر و تشکر می‌نمایم.

شرح ماجرا

مرحوم سید محمد سلطان الواعظین شیرازی فرزند سید علی اکبر اشرف الواعظین از دانشمندان و خطبای مشهور شیعه بود. نسب شریف وی از طریق امام همام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله منتهی می شود.

وی در ماه ذی القعدة سال 1314 قمری در تهران قدم به عرصه وجود گذاشت. تحصیلات اولیه را در تهران با موفقیت پشت سر گذاشته و در سال 1326 همراه با پدر بزرگوارش عازم عتبات عالیات گردید و از محضر مرحوم مرنودی و شهرستانی کسب فیض نمود. در سال 1328 به ایران مراجعت کرد. ایشان در طی عمر با برکت خود مسافرت های بسیاری به عراق، سوریه، فلسطین، اردن، مصر و هندوستان نموده و با طوایف بسیاری از یهود، هنود و بهائی ها مناظره نمود.

کتاب شبهای پیشاور، مشروح مذاکرات مجلس مناظره ای است که ایشان در سال 1345 قمری در حضور حدود دویست نفر از رجال و بزرگان شیعه و اهل سنت در شهر پیشاور پنجاب هند «پاکستان کنونی» داشته است. در این جلسه خبرنگاران چهار روزنامه و مجله ای محلی گفتگوهای طرفین را نوشته و منتشر می کردند. ماجرا از آنجا آغاز شد که مرحوم سلطان الواعظین در ربیع الاول سال 1345 هجری قمری از طریق هندوستان به قصد زیارت امام هشتم امام رضا علیه السلام عازم ایران می شود. وقتی به کراچی و بمبئی وارد می شود جراید محلی ورود ایشان را گزارش می دهند. دوستان و آشنایان، ایشان را به شهرهای دهلی، آگره،

لاهور، کشمیر و کوئته دعوت می‌کنند. در طی حضور در دهلی مناظره‌ای با علمای هنود و براهمه در حضور گاندی برگزار می‌شود که در این مجلس، مرحوم سلطان الواعظین با بهره‌گیری از امداد الهی حقانیت دین مبین اسلام را ثابت می‌نماید. آن‌گاه به دعوت انجمن اثناعشریه به ریاست سید علی‌شاه نقوی مدیر هفته‌نامه‌ی درّ نجف عازم شهر سیالکوت می‌شود و در این شهر با استقبال باشکوهی مواجه می‌شود. در چهاردهم رجب 1345 بنا به دعوت جناب محمد سرورخان به پیشاور که یکی از شهرهای مرزی پنجاب می‌باشد عازم می‌شود.

در پیشاور در حسینیه مرحوم عادل بیک رسالدار منبر می‌رود که عده‌ی بسیاری از اهل سنت و شیعه‌ی مقیم پیشاور در این جلسات شرکت می‌کنند.

در یکی از روزها پس از اتمام منبر، به ایشان خبر می‌دهند که دو نفر از بزرگان علمای اهل سنت کابل افغانستان به نامهای «حافظ محمدرشید» و «شیخ عبدالسلام» تقاضای ملاقات با ایشان به منظور انجام مناظرات دینی را دارند. مرحوم سلطان الواعظین از این پیشنهاد استقبال می‌نماید. جلسات مناظره در منزل میرزا یعقوب‌علی خان که از رجال مهم پیشاور است تشکیل می‌شود و ده شب به طول می‌انجامد که در پایان شش نفر از رجال و خوانین اهل سنت مذهب شیعه را اختیار نمودند.

مشروح این مناظرات نخستین بار در سال 1375 هجری قمری با اشراف حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی به زیور طبع آراسته گردید و تاکنون بالغ بر چهل بار تجدید چاپ شده است.

مرحوم سلطان الواعظین در ده سال پایانی عمر با برکت خود به علت کسالت قلبی زمینگیر گردید تا اینکه در ماه شعبان 1391 قمری به جوار

قرب الهی شتافت. پیکر پاک ایشان بعد از تشییع شکوه‌مندی که از طرف آیت الله العظمی مرعشی نجفی صورت پذیرفت در مقبره ابوحسین به خاک سپرده شد. کتابهای «صد مقاله سلطانی» و «گروه رستگاران» از دیگر تألیفات این دانشمند رفیع القدر می‌باشد.

شب اول و دوم¹

حافظ: حضرت آقا تشریف فرمایی شما به شهر پیشاور و سخنرانی‌های حضرتعالی اختلافات بسیاری را در بین عموم مردم ایجاد کرده است؛ لذا من و جناب مستطاب شیخ عبدالسلام بر حسب وظیفه‌ی دینی‌مان خدمت رسیدیم تا به صورت اساسی وارد مباحث علمی شده و مانع از این اختلافات و القای شبهات گردیم.

واعظ: بنده با این پیشنهاد بسیار موافقم اما مشروط به آنکه در بحث‌ها از مغالطه و جدل و اعمال تعصب‌های غیرمنطقی اجتناب شود.

حافظ: بسیار خوب، من هم یک شرط دیگر اضافه می‌کنم و آن شرط این است که دلایلی که مطرح می‌شود فقط از قرآن باشد و بس.

واعظ: این شرط عملی نیست؛ زیرا چاره‌ای جز این نداریم که برای تبیین مطالب قرآن به احادیث معتبر مراجعه کنیم.

حافظ: پس فقط به احادیث مورد قبول طرفین استناد شود!

واعظ: حتماً!!

حافظ: شرط دیگر آنکه در بحث موازین اخلاقی رعایت گردد و به کسی توهین نشود.

1- به دلیل کم حجم بودن تلخیص شب اول در کتاب مرجع، خلاصه شب اول و دوم با هم آورده

واعظ: کلام متینی فرمودید. برای کسی چون من که افتخار سیادت و انتساب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دارم سزاوار نیست که برخلاف سیره جدّ بزرگوارم که مظهر کامل اخلاق نیک بوده است، عمل کنم.

حافظ: ببخشید! به چه دلیل شما خودتان را منتسب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانید؟

واعظ: نسب ما از طریق حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسد.

حافظ: از شما که عالم هستید تعجب می‌کنم. آیا نمی‌دانید نسل انسان از طرف پسر ادامه می‌یابد نه از طرف دختر؟

واعظ: این‌گونه که شما می‌فرمایید نیست. در قرآن مجید در آیه‌ی 61 سوره‌ی آل عمران، که به آیه‌ی مباهله معروف است، از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به عنوان پسران رسول خدا یاد شده است؛ علاوه بر اینکه علمای خودتان از خلیفه‌ی دوم نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر حسب و نسبی جز حسب و نسب من، در روز قیامت قطع می‌شود؛ و ریشه و اساس هر دختر زاده‌ای از پدر وی می‌باشد غیر از اولاد فاطمه که من پدرشان هستم»¹.

در این هنگام صدای مؤذن بلند شد و آقایان اهل سنت را به ادای نماز عشا دعوت کرد؛ لذا مجلس موقتاً قطع گردید. پس از ادای نماز یکی از تجار سرشناس شهر به نام جناب نواب عبدالقیوم خان سؤالی را مطرح نمود.

نواب: سرورم! اجازه می‌فرمایید در فرصتی که آقایان چای میل می‌فرمایند؛ خارج از موضوع، سؤالی را مطرح کنم؟

واعظ: خواهش می‌کنم. بفرمایید.

¹ - صواعق المحرقة، ابن حجر، ص 156، باب 11، فصل 1، آیه 9

نواب: چرا شما شیعیان بر خلاف سنت رسول خدا نماز ظهر را با عصر و مغرب را با عشا جمع می‌کنید؟

واعظ: بر خلاف سنت نیست؛ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم گاهی جمع و گاهی به تفریق این نمازها را ادا می‌فرمود.

نواب: جناب آقای حافظ! آیا همین گونه است که می‌فرمایند؟

حافظ: نخیر؛ آن حضرت برای اینکه امت در سختی و مشقت واقع نشوند، فقط در سفر و مواقع عذر این گونه عمل می‌فرمود.

واعظ: بنده اشتباه نمی‌کنم؛ این مطلبی که عرض کردم در کتابهای خودتان ثبت شده است. در صحیح مسلم از ابن عباس منقول است که رسول خدا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را بدون خوف و در غیر سفر جمعاً ادا می‌فرمود.¹ البته این اختلافات جزء فروعات است لذا بهتر آن است که ابتدا به مسائل اصولی بپردازیم.

حافظ: مطلبی که به نظر من عجیب می‌آید این است که چرا شخص شریفی مثل شما از راه و روش جد بزرگوارتان منحرف شده‌اید و رویه سیاسی ایرانیان آتش پرست را در پیش گرفته‌اید؟

واعظ: متوجه منظورتان نشدم، مگر رویه ایرانیان چیست که من پیرو آن شده باشم؟!

حافظ: می‌دانیم که پس از درگذشت هر یک از پیامبران الهی کتب ایشان مورد دستبرد دشمنان قرار گرفته‌است؛ اما در مورد قرآن به دلیل حفظ الهی چنین اتفاقی رخ نداد لیکن برخی از یهود مانند عبدالله بن سبا و

¹ - صحیح مسلم، 489/1 ح 49 کتاب صلاة المسافرين و قصرها؛ و همان 491/1 ح 56؛ و نیز

مسند احمد بن حنبل، 221/1 مسند ابن عباس

کعب‌الاحبار با ارائه عقاید باطل در قالب احادیث نبوی موجبات انحراف را پدید آوردند. بعضی از این احادیث مربوط است به روایاتی که دلالت بر خلافت بلافصل علی کرم‌الله‌وجهه و نادرست بودن خلافت خلفای راشدین دارد. این احادیث تشکیل حزب سیاسی شیعه را موجب گردید که در اثر گسترش فعالیت همین گروه، خلیفه عثمان به قتل رسید. ایرانیان هم که به دنبال بهانه‌ای بودند تا بر علیه اعراب قیام نمایند این حزب را به رسمیت شناخته و مذهب رسمی خود قرار دادند؛ لذا در یک کلام می‌توانیم بگوییم که شیعه شعبه‌ای از یهود می‌باشد.

در خلال صحبت‌های جناب حافظ، شیعیانی که در مجلس مناظره حضور داشتند به شدت عصبانی گردیده بودند؛ لذا برای تسکین حال ایشان رو به آنها نموده و گفتم: تحمل داشته باشید، شاهنامه آخرش خوش است.

واعظ: از شما بعید بود که چنین مطالب نادرستی را در چنین مجلس مهمی بیان کنید. این گفته‌های شما مشتی مطالب بی‌پایه و بی‌اساس است. اگر اجازه بفرمایید برای روشن شدن مطلب، با دلایلی متقن پاسختان را بدهم!!

حافظ: سراپا گوش هستم.

واعظ: تقاضای من این است که در گفتارتان دقیق باشید تا پس از شنیدن جواب دچار خجالت زدگی نشوید. اولاً شیعه یک مذهب است نه یک حزب؛ و آن هم مذهبی که در زمان رسول مکرّم اسلام پایه‌ریزی گردید؛ ثانیاً طبق اخبار معتبری که در کتب تفسیری شما نیز وجود دارد، اصطلاح «شیعه» در زمان حیات حضرت خاتم‌الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله به دستور آن حضرت به پیروان امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه‌السلام اعطا شد.

حافظ: کجا چنین خبری بوده است که ما ندیده‌ایم؟!

واعظ: اینکه شما ندیده‌اید دیگر تقصیر ما نیست. ما دیده‌ایم و حق را یافته‌ایم. بدانید که خداوند متعال به کتمان‌کنندگان حق، وعده‌ی عذاب داده است.

حافظ: ما هم اگر حق را بیابیم روی از آن بر نمی‌گردانیم. بفرمایید حق چیست تا روشن شویم؟!

واعظ: در کتب خودتان از ابن‌عباس نقل شده است که وقتی آیه شریفه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)¹ نازل شد، رسول بزرگوار اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رُو به امیرالمومنین علی علیه‌السلام کرد و فرمود: «یا علی تو و شیعیانت خیر البریّه هستید؛ در روز قیامت شما از خدا راضی خواهید بود و خدا نیز از شما راضی خواهد بود و دشمنان تو در حالی که دست‌هایشان به گردن بسته شده است وارد صحرای محشر می‌شوند»². صرف‌نظر از این روایت، مگر شما عمل اصحاب پیامبر را حجت و دلیل نمی‌دانید؟

حافظ: چرا، در حدیث آمده است: «براستی اصحاب من مانند ستارگانند، به هر کدام آنها اقتدا کنید هدایت می‌شوید».

واعظ: بسیار خوب؛ آیا در کتب خودتان نخوانده‌اید که ابوذر و سلمان و مقداد و عمار را با لفظ شیعه می‌خوانده‌اند؛ زیرا در روز سقیفه از بیعت ابوبکر خودداری کردند. آیا ابوذر و سلمان در شمار اصحاب و به قول شما

¹ - آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به حقیقت بهترین اهل عالم هستند.

² - ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ص 274؛ و صواعق المحرقة، ابن حجر، ص

ستارگان هدایت نیستند؟ آیا در کتاب‌های خودتان از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نشده است که «خدا مرا به دوستی علی و ابوذر و مقداد و سلمان دستور داده است».¹ گویا شما تنها همان چند نفری که در سقیفه بلوا راه انداختند را صحابه می‌دانید!!

حافظ: چطور می‌فرمایید که ایرانیان پیرو علی بن ابیطالب هستند و حال آنکه آنها علی را خدا می‌دانند؟!

واعظ: باز هم که بدون تحقیق حرف زدید!! شما با این حرف‌تان تمام شیعیان ایرانی را علی‌پرست می‌خوانید و آنها را مشرک و واجب‌القتل می‌شمردید. ما علی امیرالمومنین علیه‌السلام را بنده‌ی صالح پروردگار و خلیفه‌ی منصوب رسول خدا می‌دانیم و از کسانی که آن حضرت را خدا می‌دانند بیزاری می‌جوییم. امام ششم ما می‌فرماید: «لعنت خدا بر عبدالله بن سبا که قائل به الوهیت امیرالمومنین علیه‌السلام گردید؛ به خدا سوگند آن حضرت بنده‌ی مطیع خدا بود. وای بر کسانی که به ما چیزهایی را نسبت می‌دهند که ما در حق خودمان نمی‌گوییم».² جناب آقای حافظ خوب است همان گونه که ما کتاب‌های معتبر شما را می‌خوانیم، شما نیز کتاب‌های معتبر ما را ببینید تا افترا به شیعیان وارد نسازید.

حافظ: نصایح برادرانه شما را می‌پذیرم اما خواهش من این است که اجازه بفرمایید تذکری خدمت‌تان عرض کنم.

¹ - صواعق المحرقة، ابن حجر، ص 122، باب 9، فصل 2، و احمد بن حنبل در مسند، 356/5.

مسند بریده

² - بحار الانوار، مجلسی، 286/25، ح 40

واعظ: بسیار ممنون می شوم؛ بفرمایید.

حافظ: شما با اینکه می گوئید ما درباره‌ی امامان خود غلو نمی کنیم ولی در صحبت‌های تان مکرر در مکرر غلو می کنید و هر باری که نام امامان تان را می برید عوض آنکه بگوئید «رضی الله عنهم» می فرمایید: «صلوات الله علیهم» و این بر خلاف نص صریح قرآن است که می فرماید: (**إن الله وملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليماً**)¹.

واعظ: اولاً در این آیه سلام و صلوات بر دیگران منع نشده است؛ ثانیاً در جای دیگر داریم: (**سلام علی آل یاسین**)² که یاسین نام خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله می باشد و آل یاسین، آل پیامبر هستند.

حافظ: شما می خواهید با سحر بیان، حرف تان را ثابت کنید. چه کسی این آیه را به این صورت تفسیر کرده است؟

واعظ: خواهشمندم این قدر قاطع صحبت نکنید تا پس از شنیدن جواب، خجل نشوید. ابن حجر به نقل از فخر رازی که همگی شما او را قبول دارید می گوید: «اهل بیت پیامبر در پنج چیز با پیامبر مشترکند؛ اول در سلام، زیرا در قرآن همان گونه که بر پیامبر اسلام سلام فرستاده شده است بر آل او نیز سلام فرستاده شده است؛ دوم در صلوات بر پیامبر در تشهد نماز؛ سوم در طهارت به دلیل آیه تطهیر؛ چهارم در تحریم صدقه و

¹ - خدا و فرشتگانش بر روان پاک پیامبر درود می فرستند شما هم ای اهل ایمان بر او درود

بفرستید؛ آیه 56 سوره احزاب

² - آیه ۱۳۰ سوره صافات

پنجم در وجوب محبت پیامبر¹ علاوه بر این، حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وارد شده است که می‌فرماید: «صلوات بریده و ناتمام بر من نفرستید. عرض شد: صلوات ناتمام چیست؟ فرمود: اینکه بگویید اللهم صل علی محمد و سپس آل محمد را نگویند»². پس تصدیق کنید که صلوات بر آل پیامبر نه تنها بدعت نیست بلکه عبادت است. در این هنگام چون نیمی از شب گذشته بود و آثار خستگی را در سیمای دوستان دیدم مجلس را ختم نموده و قرار گذاریم که فردا شب، مجلس زودتر شروع گردد. بعد از صرف چای و پذیرایی، همه متفرق شدند.

¹ - صواعق المحرقة، ص 149 باب 11 فصل 1 آیه 3

² - صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص 146 باب 11 فصل 1، آیه 2

شب سوم

پس از نماز مغرب آقایان تشریف آوردند و پس از پذیرایی، جلسه حالت رسمی به خود گرفت.
حافظ: در کتابهای اخبار و ادعیه شما مطالب کفرآمیزی وجود دارد که با استفاده از آن می‌توان کفر شیعیان را اثبات نمود.

واعظ: خوب است بعضی از آن مطالب را بیان کنید تا ببینیم کجای آن شرک و کفر است. ضمناً فکر می‌کنم شما تا بحال در مطالب کتاب‌های خودتان دقیق نشده‌اید تا کفریات آن را بنگرید. اگر در صحاح خودتان دقیق می‌شدید بقدری مطالب نادرست در آن می‌دیدید که دیگر در مورد کتاب‌های ما چیزی نمی‌گفتید.

حافظ: حرفهای خودتان نادرست است! شما به چه حقی به کتاب‌های معتبر ما اهانت می‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که تاکنون هیچ کتابی به عظمت کتاب‌های صحیح بخاری و صحیح مسلم نیامده است؟ این دو کتاب اساس مذهب اهل سنت پس از قرآن مجید است که مورد قبول تمام امت می‌باشد.

واعظ: و اما اینکه فرمودید، این دو کتاب مورد قبول تمام امت است حرف باطلی است، زیرا بیش از صد میلیون شیعه که جزء امت می‌باشند این کتاب‌ها را قبول ندارند. تصور می‌کنم این اجماعی که می‌گویید، مشابه اجماع امت پس از وفات نبی اکرم برای تعیین خلیفه می‌باشد؛ آنچه من می‌گویم با دلیل و برهان است؛ لذا بعضی از مطالب مندرج در صحاح‌تان را می‌گویم تا خودتان قضاوت کنید.

حافظ: بفرمایید حضرت آقا!!

واعظ: در صحیح بخاری حدیثی از طریق ابوهریره به رسول اکرم نسبت داده شده است که: «در روز قیامت، خدا به صورت خاصی ظاهر می‌شود که آدمیان می‌توانند او را ببینند. سپس می‌فرماید: من پروردگار شما هستم. مؤمنان عرض می‌کنند: پناه به خدا می‌بریم که تو خدای ما باشی!!! ما گروهی نیستیم که غیر از خدای یکتا را عبادت کرده باشیم؛ خدا در جواب آنها می‌گوید: آیا بین شما و خداوندتان نشانه‌ای هست که بوسیله آن او را بشناسید؟ می‌گویند: آری؛ پس خدا ساق پای خود را برهنه کرده و به آنان نشان می‌دهد؛ در این هنگام مؤمنین سر خود را بالا می‌کنند و خدا را به همان شکلی که قبلاً دیده بودند می‌بینند و اقرار می‌کنند که تو خدای مایی!!!»¹ شما را به خدا آیا این حرف‌ها بر خلاف نص قرآن نیست؟ آیا خدا در آیه 143 سوره اعراف رؤیت خود را با صراحت نفی نکرده است؟

سید عبد الحی: علی کرم الله وجهه فرموده است: «خداوندی را که نبینم بندگی نمی‌کنم». پس معلوم می‌شود که خداوند را می‌توان دید.

واعظ: شما فقط بخشی از این حدیث را خواندید اگر اجازه دهید من تمام آن را می‌خوانم تا خودتان مطلب را دریابید. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: «یک عالم یهودی به امیرمؤمنان علیه‌السلام عرض کرد: آیا تو در هنگام عبادت خدایت را می‌بینی؟ حضرت فرمود: خدایی را که نبینم، عبادت نمی‌کنم؛ عرض کرد: چگونه او را می‌بینی؟ فرمود: ذات

¹ - صحیح بخاری، 502/7 ح 1434 کتاب الرقاق و مسلم در صحیح 163/1 ح 296-298 کتاب

باری را به چشم سر نمی‌بینم بلکه با چشم دل می‌بینم».¹ علاوه بر تمام این مطالب، علمای خودتان ثابت نموده‌اند که دیدن خدا محال عقلی است² و چنین عقیده‌ای کفر محض است. آیا باز هم دلیل می‌خواهید؟
حافظ: خیر! کافی است.

واعظ: از ابوهریره در همین کتاب‌های به اصطلاح معتبر شما نقل شده است که: «روزی حضرت موسی به کنار آبی رفت تا غسل کند. آن حضرت لباسهایش را در آورده و بالای سنگی گذاشت؛ در این هنگام سنگ به حرکت درآمد و به همراه لباسها شروع به دویدن نمود! حضرت موسی به دنبال آن می‌دوید و می‌گفت: ای سنگ! لباسهایم را کجا می‌بری؟ موسی بدون پوشش مناسب بدنبال آن می‌دوید به گونه‌ای که مردم عورت او را دیدند و اقرار کردند که فتق داشتن موسی تهمتی بیش نبوده است. آنگاه سنگ ایستاد و موسی لباسهایش را برداشت و سنگ را با تازیانه زد به گونه‌ای که آن سنگ شش یا هفت مرتبه ناله کرد».³
نادرستی مطالب موجود در این حدیث به قدری روشن است که نیاز به توضیح ندارد. بگذارید حدیث دیگری که در کتابهای معتبرتان روایت شده است را نیز نقل کنم؛ آمده است: «در هنگام قبض روح موسی، آن حضرت یک سیلی محکم به گوش ملک الموت نواخت به گونه‌ای که چشم او کور شد!! از آن زمان به بعد ملک الموت مخفیانه برای قبض روح افراد می‌آید

¹ - توحید صدوق، ص 109، ح 6 باب ما جاء فی الرؤیه

² - الکشاف، زمخشری، ۱۴۷/۲-۱۴۹

³ - مسند احمد بن حنبل، 315/2 مسند ابی هریره

تا دیگر سیلی نخورد».¹ «خنده‌ی شدید حزار». البته من از ابوهریره تعجب نمی‌کنم؛ بلکه از شما در عجبم که پس از دیدن این همه جعلیات، باز هم این کتب را صحیح‌ترین کتاب‌ها پس از قرآن می‌دانید!

حافظ: در کتاب‌های ادعیه شما نیز از این رقم کفریات بسیار دیده می‌شود.

واعظ: مثلاً؟

حافظ: از بدیهیات دین ما این است که در هیچ زمینه‌ای برای خدا شریک قائل نشویم. در کتب ادعیه‌ی شما مکرراً از غیر خدا طلب حاجت می‌شود و این یک نوع شرک واضح و آشکار است.

واعظ: شما اول بگویید معنای شرک چیست؟ تا بعد به پاسخ‌تان برسیم.

حافظ: مطلب واضح است. کسی که خدای یکتا را قبول دارد، در صورتی که از غیر خدا حاجت بخواهد مشرک است. نذر برای غیر خدا شرک است. بسیاری از شما برای امامان و امامزاده‌ها نذر می‌کنید. آیا شرک جز این است؟

واعظ: بلی! در کتب فقهی ما برای انعقاد نذر، دو شرط اساسی بیان شده است که اگر یکی از این دو شرط نباشد، نذر باطل است. شرط اول آن است که نیت نذر برای خدا باشد و شرط دوم آن است که بایستی صیغه‌ی نذر خوانده شود و تا نام خدا در صیغه برده نشود نذر محقق نمی‌شود. مثلاً نذر می‌کند اگر حاجتش برآورده شد گوسفندی را برای خدا در حرم امام یا امامزاده قربانی کند. کجای این عمل شرک است؟

حافظ: حاجت خواهی از غیر خدا شرک است.

¹ - صحیح مسلم، 4/1843 ح 158 کتاب الفضائل

واعظ: عزیزم! اگر حاجت خواستن از غیر خدا شرک است که همه‌ی عالم و آدم مشرک هستند! آیا انبیا از مردم کمک نمی‌گرفتند؟ آیا حضرت سلیمان برای آوردن تخت بلقیس از مخلوق کمک نخواست؟ آیا شما برای رفع حوائج روزمره از مردم کمک نمی‌گیرید؟ وقتی ما می‌گوییم یا علی ادرکنی؛ در حقیقت از ایشان درخواست کمک می‌کنیم و به وسیله ایشان به خدا توجه می‌کنیم.

حافظ: چرا شما شیعه‌ها به دنبال وسیله هستید؟ چرا مستقیماً از خود خدا حاجت طلب نمی‌کنید؟

واعظ: حاجت خواهی مستقیم از ذات باریتعالی نیز مورد توجه ما هست ولی اینکه چرا ما به دنبال وسیله هستیم مربوط می‌شود به دستوری که خداوند متعال در آیه 35 سوره مائده به ما مؤمنین داده است و فرموده است: **(وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)**؛ می‌بینید که ما طبق دستور نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله خاندان آن حضرت را وسیله‌ی تقرب خود به سوی الله می‌دانیم.

حافظ: در کجا پیامبر چنین دستوری داده‌اند؟

واعظ: ابن‌ابی‌الحدید نقل می‌کند که حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: «حمد می‌کنم خدایی را که از پرتوی نور عظمتش اهل آسمان و زمین بندگی می‌کنند و ذات اقدس او هدف تمامی وسائل می‌باشد؛ و مائیم وسائل در میان خلق»¹ و نیز در حدیث معروف ثقلین که در منابع معتبر

¹ - شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، 211/16 نامه 45

شما موجود است، از قول رسول اکرم آمده است که: «اگر به عترت من متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد».¹

حافظ: تصور می‌کنم اشتباه می‌کنید؛ زیرا سند حدیث ثقلین صحیح نمی‌باشد چرا که بخاری در صحیح خود آن را نیاورده است.

واعظ: نخیر، اشتباه نمی‌کنم. صحت اسناد این حدیث به قدری مسلم است که حتی ابن حجر متعصب می‌نویسد: «این حدیث از طریق بیست نفر از اصحاب رسول خدا نقل شده است».² مگر هر حدیثی که بخاری نقل نکرده باشد غیر صحیح است؟! این فرمایش شما توهین به بقیه‌ی کتاب‌های معتبرتان می‌باشد.

حافظ: علت این عرض من آن است که بخاری در نقل احادیث بسیار محتاط بوده و احادیث ضعیف را نقل نکرده است.

واعظ: اصلاً و ابداً؛ ایشان هر چه را می‌شنیده، اگر با عقایدش هماهنگ بوده نقل می‌کرده و چنانچه با عقایدش هماهنگ نبوده، آن را کنار می‌گذاشته است.

شیخ: ابوهریره حدیث ثقلین را با قید «کتاب الله و سنتی» نقل نموده است.

واعظ: این گفته‌ی ابوهریره از درجه‌ی اعتبار ساقط است زیرا با نقل‌های مشهوری که توسط عدّه‌ی کثیری از علمای خودتان مطرح شده است در تضاد می‌باشد. ضمناً این را هم اضافه کنم که نقل ابوهریره با مبانی عقلی هم ناسازگار است؛ زیرا مبین قرآن نمی‌تواند چیزی باشد که خودش نیاز

¹ - صحیح المسلم، 1873/4 ح 36 کتاب فضائل الصحابه، و ابی داود در سنن 185/2، ح 1905

² - صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص 150، باب 11، فصل 1، آیه 4

به مبین دارد؛ خود سنت احتیاج به مبین دارد پس چگونه ممکن است که مبین قرآن باشد؟ و اما یکی دیگر از دلایل ما در جواز توسل به اهل بیت، حدیث بسیار معتبر سفینه است که بیش از صد نفر از علمای شما به آن اقرار دارند. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است. هر که بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر که از آن سرپیچی کند هلاک می‌شود».¹ نکته‌ی دیگری الآن یادم آمد. در تاریخ مضبوط است که خلیفه‌ی دوم هم متوسل می‌شده است. پس بنا به قول شما خلیفه‌ی دومتان هم مشرک و غیرموحد است.

حافظ: یعنی چه؟ این اولین باری است که چنین حرفی را می‌شنوم. در کجا خلیفه عمر چنین کاری را مرتکب شده است؟

واعظ: بخاری از قول عمر نقل کرده است که او می‌گفت: «پروردگارا ما به وسیله عموی پیامبرت به سوی تو توسل می‌جوئیم تا به ما باران بدهی»؛² آیا شما کاسه‌ی از آش داغتر شده‌اید؟ بدانید که واقعیت غیر از آن است که شما می‌گویید. استدعا دارم از این گفتارتان توبه کنید، و این را بدانید که شیعه، آل پیامبر را خدا نمی‌داند بلکه آنها را آبرومند درگاه باری تعالی می‌داند لذا ایشان را واسطه‌ی بین خود و خدا قرار می‌دهد.

حافظ: این صحبت‌های شما با آنچه که قبلاً شنیده‌ایم جور در نمی‌آید.

¹ - صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص 152، باب 11، فصل 1، آیه 7؛ و احمد بن حنبل در

فضائل الصحابه، 987/2 ح 1402

² - صحیح بخاری، 453/2 ح 947، کتاب الاستسقاء

واعظ: آنچه شنیده‌اید را دور بریزید و از آنچه می‌بینید صحبت کنید. آیا تاکنون کتاب‌های دعای ما را خوانده‌اید.

حافظ: نه! متأسفانه دسترسی نداشتم.

واعظ: نیکو بود ابتدا نگاهی به این کتابها می‌کردید سپس اشکال می‌نمودید. الان دو کتاب دعا همراه دارم که می‌توانید ببینید.

کتاب را به ایشان دادم. ایشان دعای توسل را خواندند و به وضوح مطالبی را که گفتم یافتند. در این بین بعضی از اهل سنت حاضر در مجلس از مضامین دعا متعجب شده بودند.

واعظ: می‌بینید که محتوای این ادعیه چیزی جز توحید و یکتاپرستی نیست. شما علمای اهل سنت با تهمت زدن به شیعیان و تحریک عوام متعصب، مردم را از راه خدا منحرف می‌کنید. آیا این کار درستی است که برخی از علمای شما، شیعیان را مورد لعن و طعن قرار می‌دهند؟!

حافظ: کم لطفی می‌کنید. کدام یک از علمای ما چنین کرده است؟

واعظ: فخر رازی در کتاب خود هر جا که از ما یاد می‌کند می‌نویسد:

«واما الرفضه لعنهم الله» اتفاقاً برای خودم اتفاقی پیش آمد که شنیدنی است. از بیت المقدس عازم دمشق بودم. برای ادای نماز، وارد مسجد جامع شدم. به گوشه‌ای رفتم و مشغول خواندن نماز شدم. بعد از نماز، متوجه نگاه خشمگین عالمی که مشغول قرائت قرآن بود، شدم. پس از ادای نماز از مسجد خارج شدم. منتظر حرکت ماشین بودم که صدای اذان نماز عشا بلند شد. با این فکر که ممکن است ماشین برای ادای نافله‌ی شب توقف نکند، وارد مسجد شدم. از درب آخر شبستان وارد شدم. بعد از تمام شدن نماز عشاء اهل تسنن، همان عالم برای مردم سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: شما مسلمانان روز قیامت بایستی جواب بدهید. خدا فرموده است: مشرکین نجس هستند آنها را به مسجد راه

ندهید. کمی قبل یک مشرک به مسجد آمده بود و در مقابل شما بر بتی سجده می‌کرد؛ شما که نمرده بودید! چرا او را نکشتید؟! به قدری احساسات مردم عوام را تحریک نمود که اگر من آنجا می‌بودم قطعاً کشته می‌شدم! بعد از تمام شدن سخنرانی، عده‌ای از مردم متوجه حضور من شدند. تا چشمشان به من افتاد مرا به باد کتک گرفتند و می‌گفتند: ای مشرک! برو بیرون!! از زنده ماندن خود مأیوس شده بودم تا اینکه به تشهد نماز رسیدم. با گفتن شهادتین نماز، در بین آنها اختلاف افتاد که این دیگر چگونه مشرکی است که به وحدانیت خدا و نبوت رسول اکرم شهادت می‌دهد. نمازم که تمام شد شروع به صحبت کردم و آنها را مغلوب کردم و آن عالم از خدا بی‌خبر را تفرقه انداز و اختلاف افکن بین مسلمین معرفی نمودم. ایشان از من عذر خواهی کرده و برخی از آنان مرا به منزل خود دعوت نمودند. این یک نمونه از صدها نمونه‌ای است که در آن علمای شما باعث تحریک عوام بر علیه شیعیان موحد و خداپرست می‌گردند.

حافظ: ما تقصیری نداریم!! این شما هستید که باعث تحریک اهل سنت می‌شوید.

واعظ: چگونه؟!!

حافظ: شیعیان مرده‌پرستی می‌کنند. روزی هزاران شیعه در مقابل قبور صورت بر خاک می‌نهند و سجده می‌کنند. آیا این کار شرک نیست؟ وقتی سنی‌های پاک این حرکات را می‌بینند تحریک می‌شوند.

در این میان، جناب شیخ عبد السلام یکی از کتب ادعیه‌ی ما را ورق می‌زد تا به موردی دست یابد و آن را بر علیه ما به کار برد. صحبت آقای حافظ که به اینجا رسید شیخ سرش را بلند نموده و همچون کسی که وسیله‌ای مهم را به چنگ آورده است رو به من نموده و وارد بحث گردید.

شیخ: بفرمایید آقای گرامی! در این مورد چه می‌گویید؟

واعظ: چه موردی قربان؟

شیخ: علمای شما دستور داده‌اند که پس از زیارت، زائر دو رکعت نماز زیارت بجای آورد. آیا نماز برای امام و رو به قبر او شرک نیست؟ این در کتاب خودتان موجود است.

واعظ: چون خیلی از شب گذشته؛ و ممکن است آقایان خسته شوند؛ پیشنهاد می‌کنم جوابتان را فردا تحویل بگیرید.

تمامی اهل مجلس به صدا درآمد و گفتند: نخیر! ما از اینجا بیرون نمی‌رویم تا جواب جناب شیخ را بدهید. با خنده، رو به جناب حافظ کردم و گفتم: چون جناب شیخ بسیار داغ هستند و حربی بزرگی را تهیه نموده‌اند اگر شما اجازه بفرمایید ابتدا جواب ایشان را بدهم و بعد پاسخ شما را به محضرتان عرض کنم.

واعظ: جناب شیخ! بفرمایید ببینم آیا تاکنون به زیارت رفته‌اید و اعمال شیعیان را از نزدیک دیده‌اید؟

شیخ: نخیر!

واعظ: پس از کجا می‌گویید شیعیان رو به قبر امام نماز می‌خوانند؟

شیخ: از روی همین کتاب.

کتاب را از ایشان گرفتم و به محل شاهد شیخ نظر کردم، از حسن تصادف زیارت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود.

واعظ: من این قسمت را از روی کتاب می‌خوانم خود شما قضاوت نمایید. می‌نویسد: «بعد از تمام شدن زیارت، شش رکعت نماز خوانده می‌شود؛ دو رکعت هدیه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛ دو رکعت هدیه به حضرت آدم و دو رکعت هدیه به حضرت نوح که در جوار قبر آن امام عظیم‌الشان مدفونند». حال بفرمایید آیا نماز هدیه شرک است؟ و اما در ادامه آمده

است: «زائر پس از نماز رو به قبله بایستد و دعای زیر را بخواند. خدایا برای تو نمازم را خواندم زیرا برای غیر تو نماز جایز نیست».

شیخ: عجیب است! مگر اینجا نوشته نشده است که زائر عتبه را ببوسد و وارد حرم شود؟ شیعیان که به درب حرم امامان خود می‌رسند، سجده می‌کنند. آیا این عمل شرک نیست؟

واعظ: اگر من به جای شما بودم، بعد از شنیدن این جواب مستدل و منطقی سکوت اختیار می‌کردم. اولاً بوسیدن با سجده کردن فرق دارد. خدا را گواه می‌گیرم که وقتی به دیدن قبر ابوحنیفه رفته بودم و می‌دیدم که سنی‌ها از روی محبت به خاک می‌افتند؛ اصلاً چنین قضاوتی را نمی‌کردم. ثانیاً این را بدانید که سجده اگر بدون نیت عبودیت باشد، شرک نیست. سجده‌ی برادران یوسف و سجده‌ی ملائکه بر حضرت آدم از این قبیل بوده است. نتیجه‌ی این نگرش سطحی این است که باید به خود ذات مقدس خداوند که دستور فرمود ملائکه بر آدم سجده کنند نیز اشکال وارد شود. چرا روی چنین تفکر سطحی و غلطی که تا این حد مشکل‌ساز است تا این حد پافشاری می‌کنید و حاضر نیستید از فکر دیگران استفاده کنید؟ و اما جواب جناب آقای حافظ، مگر شما آیه‌ی 169 سوره آل عمران را نخوانده‌اید که می‌فرماید: **(ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون)**¹ اگر ما در مقابل قبور ائمه می‌ایستیم و حرف می‌زنیم؛ با مردگان تکلم نمی‌کنیم بلکه با زندگان حقیقی راز دل می‌گوییم. از نظر ما و از منظر خداوند متعال، حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سید الشهداء که جان خود را در راه

¹ - و پندارید که شهیدان راه خدا مردگانند بلکه زنده هستند و در نزد خدا روزی داده می‌شوند.

دین فدا نمودند تا بنی امیه و یزید پلید نتوانند اساس دین را از بین ببرند، زنده هستند و صحبت‌های ما را می‌شنوند و وسیله‌ی تقرب ما به پروردگارمان می‌باشند. باز هم تکرار می‌کنم؛ اگر عمق تفکرات خود را افزایش دهید هرگز دچار این شبهات نمی‌شوید.

حافظ: من از شما در عجبم! بر طبق کدام ملاک شرعی به خلیفه‌ی مسلمین یزید بن معاویه اهانت می‌کنید؟ این کار شما توهین به تمام مسلمین و خلفای قبل از ایشان است که وی را به خلافت منصوب نمودند. آیا انجام یک گناه صغیره که قتل حضرت حسین بوده است و البته بعداً هم توبه کرده است به شما این جرأت را داده که به ایشان اهانت کنید؟

واعظ: اصلاً انتظار این مقدار تعصب را در این محفل علمی نداشتیم! آیا به نظر شما قتل فرزند رسول خدا و هفتاد نفر از یاران آن حضرت یک گناه صغیره است؟! آیا به اسارت درآوردن دختران پیامبرتان فقط یک گناه کوچک و ناچیز است؟! علاوه بر این نشانه‌ها مگر شما اشعار کفر آمیز او را نخوانده‌اید؟!

نواب: سرور من! خواهش می‌کنم دلائل کفر یزید را برای ما بیان کنید؟

واعظ: یزید پلید در بسیاری از اشعارش منکر خدا و حشر و نشر شده است. این جرثومه‌ی بی‌دینی در مجلس جشنی که برای شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام برپا کرده بود؛ اشعاری را می‌خواند که در آن منکر نبوت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام شده است. او در دومین سال حکومت خود به مدینه حمله کرد و قتل عام وسیعی به راه انداخت و در سومین سال حکومتش کعبه را به منجنیق بست!

حافظ: اینها را که فرمودید، فقط می‌تواند فسق یزید را ثابت کند نه کفر او را.

واعظ: آیا انکار مبدأ و معاد کفر نیست؟ آیا قتل سید جوانان اهل بهشت ظلم آشکاری نیست؟ آیا نمی‌دانید که خداوند متعال در قرآن، ظالمین را لعن فرموده است؟ در صحیح بخاری و صحیح مسلم از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده است که: «کسی که اهل مدینه را از روی ظلم و ستم بترساند ملعون خدا و ملائکه و مردم است».¹

بدلیل نزدیک شدن اذان صبح، مجلس ختم گردید.

¹ - صحیح بخاری، 53/3-54، ح 129، کتاب فضائل المدینه

شب چهارم

هنگام مغرب چند تن از آقایان اهل تسنن، یاد آوری نمودند که همه روزه در مساجد، ادارات و بازار صحبت از مطالبی است که در این مجلس مطرح می‌شود. انتشار این مباحث در روزنامه باعث علاقمندی بسیاری از مردم به مذاکرات مطرح شده در این محفل شده است. فروش روزنامه‌ها بطور چشمگیری افزایش یافته است.

یکی از آقایان رو به واعظ نموده و پس از تمجید بسیار، متذکر گردید که این مباحث موجب حل بسیاری از شبهاتی که از کودکی ذهن ما را اشغال کرده بود شده است؛ لذا در همین مکان رسماً از شما از بابت تهمت‌هایی که به شیعه می‌زده‌ایم معذرت می‌خواهیم.

نواب: سرور من! چون موضوع امامت ریشه و اساس بسیاری از مطالب است استدعا دارم در این جلسه پیرامون این موضوع بحث نمایید.

واعظ: در نگاه شیعه امامت اختصاص به عترت پاک رسول‌الله صلی الله علیه و آله دارد؛ ولی از منظر اهل سنت امامت فقط مربوط به مجتهدینی است که با استنباط خود احکام دین را مشخص می‌کنند؛ لذا می‌بینیم که در کتابهای فقهی ایشان اختلافات بسیاری مشاهده می‌شود. نکته‌ی جالب توجه آن است که اهل سنت اجتهاد را مختص به چهار نفر می‌دانند و حال آنکه در میان آنان، دانشمندانی که به مراتب از این چهار نفر اعلم بوده‌اند وجود داشته و دارد؛ علیرغم مطالعات و تحقیقات فراوانی که داشته‌ام هنوز نتوانسته‌ام بفهمم که روی چه حساب، آقایان اهل سنت اجتهاد را به همین چهار نفر محدود کرده‌اند؟! از پیامبر هیچ دستوری برای پیروی از این چهار نفر نرسیده و اینها هم مثل بقیه‌ی علما هستند. یک سؤال اساسی همین است که چرا اهل سنت تبعیت از این چهار نفر را واجب می‌دانند؟

حافظ: ائمه‌ی ما، علاوه بر علم و اجتهاد دارای تقوا و عدالت و زهد بوده‌اند؛ لذا پیروی از آنها بر ما واجب است.

واعظ: مگر به عقیده شما دیگر علمایان فاقد تقوا و عدالت بوده‌اند؟! مگر کدامیک از این چهار امام، رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده‌اند و یا دستوری از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیروی از آنان آمده است؟ به چه دلیل مسلمانان را به تقلید کورکورانه از این چهار نفر مجبور می‌کنید؟

حافظ: به همان دلیل که شما مردم را به پیروی از امامان تان مجبور می‌کنید!

واعظ: احسنت!! اجبار به پیروی از ائمه اهل بیت طبق نظر ما نبوده است؛ بلکه طبق دستور صریح نبی مکرم بوده است. رئیس شیعه، امام علی علیه السلام در دامن رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرورش یافت. مکرراً رسول گرامی به امیرالمؤمنین می‌فرمود: «اطاعت تو اطاعت من است و مخالفت با تو مخالفت با من است».¹ همچنین می‌فرمود: «بر قرآن و عترت من تقدم نجوید و از خدمت آنها سر برنتابید تا هلاک نشوید».² باز برمی‌گردیم به گفته شما که گفتید امامان شما دارای علم و تقوی و عدالت هستند. اگر چنین است که شما می‌فرمایید؛ پس چرا بعضی از آنها برخی دیگر را تکفیر می‌نمودند؟!

¹ -المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، 131/3، ح 4617

² - صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص 228-229، خاتمه

حافظ: چرا هر چه به زبان تان می‌آید می‌گویید؟! این حرف شما واقعیت ندارد؛ هر حرفی که پشت سر امامان ما زده شده است از سوی شیعیان بوده است.

واعظ: معلوم می‌شود که جنابعالی حتی کتابهای خودتان را نیز نخوانده‌اید. همه می‌دانند که شافعی شیعه نیست؛ با این حال می‌گوید: «در اسلام کسی شوم‌تر از ابوحنیفه متولد نشده است!!»¹؛ غزالی که از بزرگان شماس است می‌نویسد: «ابوحنیفه شریعت را واژگون نمود و هر یک از قوانین شرع را با اصلی مقرون کرد که در نتیجه‌ی آن، شرع انور ویران شد. هر که این عمل را عمداً انجام دهد کافر است و اگر بدون عمد مرتکب عمل ابوحنیفه گردد فاسق است».² انشاءالله تاکنون این را یافته‌اید که من حرف بدون مدرک نمی‌زنم! من واقعیت را می‌گویم. واقعیت آن است که امامان شما با هم اختلاف دارند ولی امامان ما هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند. این نکته‌ی دقیق می‌تواند به‌خوبی حق را برای افراد زیرک آشکار کند. این است اجمالی از عقیده‌ی ما در مورد امامت که اصلی از اصول دین است.

شیخ: اینکه می‌گویید امامت از اصول دین است احتمالاً اشتباه باشد؛ زیرا بزرگان، امامت را از فروع دین شمرده‌اند.

واعظ: من اشتباه نمی‌کنم! اگر امامت از فروع دین بود رسول اکرم صلی الله علیه وآله در اهمیت آن نمی‌فرمود: «اگر کسی بمیرد و امام زمان

¹ - تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، 419/13، ح 22، ترجمه شماره 7297، و بخاری در

تاریخ الاوسط 77/2 ح 1196

² - المنحول، غزالی، ص 613، کتاب الفتوی، باب 2، فصل 8، مسلک 3

خودش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است»¹. از همین حدیث معلوم می‌شود که امامت از اصول دین است. این مطلب را بسیاری از علمای خودتان هم قبول دارند. و اما از اصل بحث دور نیفتم. امام بایستی دارای تمام اخلاق حسنه باشد و از مردم زمان خودش اعلم، افضل، اشجع و ازهد باشد. چنین امامی باید از طرف خدا و رسول منصوب شود و چنین امامی مقامش بالاترین مقام روحانی و حتی بالاتر از مقام انبیاء عظام می‌باشد.

حافظ: جالب است!! از یک طرف شما از غلوکنندگان بدگویی می‌کنید و از سوی دیگر امام را از انبیاء هم بالاتر می‌برید؛ این حرف بی‌اساس است و ما آن را نمی‌پذیریم.

واعظ: هنوز دلیل مرا نشنیده‌اید، حرف مرا بی‌اساس می‌شمردید؟! برای شما از قرآن دلیل می‌آورم. در آیه 124 سوره بقره آمده است: (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتْمَهَنَ قَالَ أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)² این آیه ثابت می‌کند که امامت بالاتر از نبوت است؛ زیرا پس از اینکه حضرت ابراهیم از امتحانات الهی سربلند بیرون آمد، از ناحیه‌ی پروردگار از مقام نبوت به مقام بالاتری که امامت است ارتقای درجه یافت.

¹-الجمع بین الصحیحین، حمیدی، 296/2، ح 1498؛ و تفتازانی در العقائدالنسفیة ص 110

²- به یاد آور هنگامی را که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان فرمود و او همه را اتمام کرد خداوند به او فرمود من تو را برای مردم امام قرار دادم. گفت این امامت را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد فرمود: عهد من که امامت است، به مردم ستمکار نخواهد رسید.

حافظ: پس باید مقام علی علیه السلام از مقام پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله هم بالاتر باشد. آیا این غلو نیست؟

واعظ: می دانید که بین نبوت خاصه و نبوت عامه تفاوت‌های زیادی است. امامت از لحاظ رتبه پایین تر از نبوت خاصه یعنی مقام نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله و بالاتر از مقام نبوت عامه است؛ زیرا امیرالمؤمنین واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی با خاتم الأنبیاء داشته است، لذا واجد مقام امامت شده و بر انبیاء گذشته فضیلت دارد.

حافظ: شما دائماً مطلب را مشکل تر می کنید. هنوز مشکل اول حل نشده، اشکال دیگری مطرح می شود.

واعظ: چه مشکلی؟

حافظ: در صحبت‌هایتان مشکلاتی وجود دارد که گمان نمی کنم بتوانید آنها را درست کنید. شما الآن فرمودید که علی کرم الله وجهه دارای مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی با رسول الله داشته است و از تمام انبیاء بالاتر است.

واعظ: تمام این مشکلاتی که به نظر شما لاینحل است با یک حدیث جواب داده می شود. حدیث بسیار معتبر منزلت از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به امیرالمؤمنین صادر شده است که: «أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی»¹ یعنی ای علی آیا راضی نیستی که مقام و منزلت تو نسبت به من همچون مقام هارون نسبت به موسی باشد.

¹ - صحیح بخاری، 309/6، ح 857، کتاب المغازی؛ و مسلم در صحیح 1870/4-1871 ح 30-

حافظ: اولاً صحت این حدیث نامعلوم است؛ ثانیاً اگر هم درست باشد خبر واحد است لذا خوب است شما هم به آن اعتنا نکنید.

واعظ: خیلی عذر می‌خواهم!! مجبورم که بگویم یا شما کم مطالعه هستید و یا عمداً نمی‌خواهید زیر بار حرف حساب بروید. به چه دلیل می‌گویید این حدیث سند صحیح ندارد و یا خبر واحد است در حالی که هم بخاری و هم مسلم و هم بسیاری از علمای خودتان این حدیث را در کتب خود آورده‌اند؛ حتی برخی از آنان همین حدیث را از زبان خلیفه‌ی دوم نیز نقل کرده‌اند؟

حافظ: خواهش می‌کنم بفرمایید این حدیث از قول خلیفه عمر چگونه نقل شده است؟

واعظ: از ابن عباس منقول است که: «عمر گفت: این قدر از علی غیبت نکنید؛ زیرا پیامبر سه خصلت را برای او شمرده است که اگر به من یکی از آنها داده می‌شد آن را از تمام آنچه آفتاب بر آن می‌تابد بیشتر دوست می‌داشتم. روزی من و ابوعبیده و عده‌ای از اصحاب نزد رسول اکرم بودیم. پیامبر در حالی که به علی تکیه داده بود خطاب به علی فرمود: یا علی تو از حیث ایمان نخستین مؤمن هستی و از حیث اسلام اولین مسلمان‌ی. منزلت تو نسبت به من همچون منزلت هارون نسبت به موسی است. هرکس که ادعای دوستی مرا بکند ولی تو را دوست نداشته باشد، دروغگوست».¹ این قول خلیفه دوم خودتان است! به چه جرأتی حرف او را رد می‌کنید؟! نکته دیگر آنکه گفتید این حدیث خبر واحد است و خبر

¹ - کنز العمال، متقی هندی، 123-122/13، ح 36392؛ و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه

واحد معتبر نیست؟! در صورتی که علمای شما منکر خبر واحد را کافر و فاسق می‌دانند.

حافظ: خیلی عالی است! واقعاً لذت می‌برم از اینکه می‌بینم شما به کتاب‌های ما تسلط دارید. من شنیده بودم علمای شیعه کتابهای ما را با پارچه و انبر می‌گیرند تا دستشان به جلد کتاب نخورد تا چه رسد به اینکه آنرا مطالعه کنند؟

واعظ: این دیگر از کم اطلاعی شماست. خوب است بیایید و به کتابخانه‌ها و مدارس ما سری بزنید تا ببینید که محصلین شیعه، قسمت زیادی از علوم صرف و نحو را از کتب علمای شما اخذ می‌کنند.

حافظ: بگذریم. حال بفرمائید چگونه از این حدیث می‌توان این نتیجه را گرفت که علی کرم الله‌وجهه واجد مقام نبوت بوده است؟

واعظ: از این حدیث شریف، سه خصلت برای امیرالمومنین علیه‌السلام ثابت می‌شود؛ اول، معنا و حقیقت نبوت؛ دوم، خلافت و وزارت پس از نبی مکرم صلی الله علیه وآله و سوم، افضلیت ایشان بر تمامی صحابه؛ زیرا حضرت هارون واجد این سه خصلت بوده است و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله علی علیه‌السلام را به منزله‌ی هارون معرفی فرمود.

حافظ: پس با این قاعده، علی نیز پیامبر و مبعوث بر خلق بوده است.

واعظ: نه این‌گونه نیست. خود شما می‌دانید که از بین حدود یکصد و بیست هزار پیغمبر تنها پنج نفر اولوالعزم بوده‌اند. به عبارت دیگر حضرت هارون از جمله پیامبرانی بوده است که استقلال در امر نبوت نداشت و تابع شریعت برادرش بود. مقصود نبی مکرم صلی الله علیه وآله این بوده است که به همان‌گونه که هارون واجد مقام نبوت و در عین حال تابع پیامبر اولوالعزمی مثل حضرت موسی بوده است؛ حضرت علی علیه‌السلام

هم واجد مقام نبوت و تابع رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد. شافعی در این زمینه می نویسد: «منزلت هارون نسبت به موسی این بوده است که وی برادر، وزیر، خلیفه و شریک در نبوت موسی بود. پس علی نیز واجد تمام این خصوصیات بوده است».¹

حافظ: یعنی می خواهید بگویید اگر حضرت محمد صلی الله علیه وآله خاتم پیامبران نمی بود و بنا بود پیامبری بعد از ایشان بیاید، علی کرم الله وجهه پیامبر می شد؟

واعظ: بلی! کاملاً! این حرف را فقط ما نمی گوئیم؛ بلکه بعضی از علمای خودتان نیز بدان اقرار کرده اند. از انس بن مالک روایت شده است که پیامبر فرمود: «براستی خداوند متعال مرا بر تمام انبیاء برگزید و سپس برای من وصی انتخاب کرد و علی پسر عموی مرا برگزید و بازوی مرا به او محکم فرمود، همچنان که بازوی موسی را به برادرش هارون محکم فرمود. پس علی خلیفه و وزیر من است و اگر بنا بود بعد از من پیامبری بیاید هر آینه او علی بود؛ لیکن بعد از من پیغمبری نخواهد آمد»²؛ خلاصه ی کلام آنکه علی امیرالمؤمنین واجد تمامی صفات و خصوصیات پیامبر می باشد.

حافظ: خیلی عجیب است! چرا شما در مورد علی کرم الله وجهه غلو می کنید؟ چرا می گوئید علی واجد تمامی خصوصیات رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد؟

¹ - مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص 88-90، باب 1، فصل 5

² - موده القربی، سید علی همدانی، موده 6 با استفاده از ینابیع الموده قندوزی 288/2 ح 823 باب

واعظ: اصلاً غلو نیست، بلکه عین واقعیت است؛ حتی از لحاظ عقلی هم قابل اثبات است. طبق قاعده‌ی عقلی، خلیفه‌ی پیامبر می‌بایست در جمیع صفات مانند پیامبر باشد. پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله از جهت اصل و نسب نظیر یکدیگرند. از جهت طهارت ذاتی نظیر یکدیگرند. از جهت ولایت و مقام تبلیغ نظیر یکدیگرند. ایشان به دلیل آیه‌ی مباحله نفس رسول خداست. همان‌گونه که درب منزل رسول مکرّم صلی الله علیه و آله به مسجد باز بود؛ درب منزل امیرالمؤمنین هم باز گذارده شد و حال آنکه درب منازل تمامی اصحاب به دستور خداوند مسدود گردید.

وقتی صحبت به اینجا رسید، همه‌ی در میان مستمعین افتاد. سبب را جویا شدم، جناب آقای نواب فرمودند: اتفاقاً همین شب جمعه‌ای که گذشت، جناب حافظ با ذکر احادیثی فتح باب را از امتیازات ابوبکر شمردند و گفتند درب خانه‌ی تمام صحابه الا درب خانه‌ی ابوبکر مسدود شد؛ من رو به جناب آقای حافظ کردم و مطلب را جویا شدم.

حافظ: در کتب معتبر از طریق ابوهریره حدیثی داریم که رسول اکرم امر فرمود تا تمام درب‌هایی که به مسجد باز می‌شد را بستند؛ الا درب خانه‌ی ابوبکر را و سپس فرمود: ابوبکر از من و من از ابوبکر هستم.

واعظ: این حدیث ساخته و پرداخته‌ی اموی‌هاست که تلاش داشتند در قبال هریک از فضایل مولای مؤمنان فضیلتی را برای دیگران جعل نمایند. **نواب:** خواهش می‌کنم با ارائه‌ی دلیل، مطلب را برای ما و تمامی افراد جویای حقیقت تبیین نمایید.

واعظ: بسیاری از علمای شما^۱ به نقل از بزرگانی چون عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله انصاری و عمر بن خطاب روایت نموده‌اند که رسول الله

^۱ - مسند، احمد بن حنبل ۱/۱۷۵؛ و سنن الکبری، احمد بن شعیب نسائی ۵/۱۱۲-۱۱۳ ح ۸۴۰۹ کتاب الخصائص

صلی الله علیه وآله امر فرمود تمام درب‌هایی که به مسجد باز می‌شد را ببندند الا درب خانه‌ی علی علیه‌السلام را و مردم را از دخول به مسجد در حالت حیض و جنابت منع فرمود و فقط علی علیه‌السلام بود که این اجازه را داشت حتی در حالت جنابت نیز در مسجد بماند؛ که البته علت آن هم طهارت آن حضرت از هرگونه رجس و پلیدی بود. حال برای اینکه بدانید من هیچگاه غلو نمی‌کنم، حدیثی را از قول خلیفه‌ی دوم‌تان می‌آورم. از قول عمر نقل شده است که: «هر آینه به علی سه خصلت داده شده است که اگر یکی از آنها برای من بود از شتران سرخ مو برایم با ارزش‌تر بود. اول ازدواج با دختر پیامبر، دوم بازگذاشتن درب خانه‌ی او به مسجد و سوم پرچمداری‌اش در روز فتح خیبر»^۱. پس می‌بینید که علمای خودتان هم معترفند که علی علیه‌السلام در جمیع صفات با رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله شریک می‌باشد. با توجه به این خصایص ممتاز بود که پیامبر از خداوند متعال درخواست نمود که علی را وزیر و شریک پیامبرش قرار دهد.

نواب: آیا در این زمینه حدیثی هم وجود دارد؟

واعظ: در منابع شما به نقل از ابوذر و اسماء بنت عمیس آمده است که: «روزی در مسجد بودیم. پس از ادای نماز ظهر به امامت نبی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فقیری عرض حاجت نمود. هیچ یک از حاضرین کمکی به او نکرد. علی بن ابیطالب علیه‌السلام که در حال نماز و در رکوع بود با انگشت به آن فقیر اشاره‌ای نموده و او نیز انگشتر را از انگشت مبارک ایشان بیرون آورد و از مسجد خارج شد. رسول اکرم که این جریان را

^۱ - صواعق‌المحرقة، ابن حجر مکی ص ۱۲۷ باب ۹ فصل ۳؛ و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۲

مشاهده فرمود؛ دست به دعا برداشته و به خدا عرضه داشت: خدایا همان‌گونه که برای موسی وزیر و شریک قرار دادی، برای من هم علی را وزیر و جانشین قرار ده. ابوذر می‌گوید: به خدا قسم، هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد و آیه ولایت را وحی نمود.¹

نواب: تا جایی که ما شنیده‌ایم حدیث منزلت اختصاص به علی کرم‌الله‌وجهه ندارد بلکه در مورد ابوبکر و عمر هم نقل شده است. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ابوبکر و عمر برای من به منزله هارون برای موسی هستند.

واعظ: راوی این حدیث قزعه بن سوید است. احادیث این شخص از نظر علمای رجالی خودتان مردود و بی‌اعتبار است. علامه ذهبی در میزان‌الاعتدال این حدیث را جعلی دانسته است.²

در این هنگام متوجه شدیم که شب از نیمه گذشته است؛ لذا بقیه مذاکرات به شب آینده موکول گردید.

¹ - تذکره الخواص، سبط‌ابن‌جوزی، ص 24، باب 2؛ و ابن مغزلی در المناقب ص 328 ح 375

² - میزان‌الاعتدال، ذهبی، ۴۷۲/۵ ترجمه شماره ۶۹۰۰

شب پنجم

حافظ: امروز که درباره‌ی صحبت‌های دیشب شما فکر می‌کردم به این نتیجه رسیدم که گویا شما با سحر بیان در صدد اثبات خلافت بلافصل علی کرم‌الله‌وجهه هستید در حالی که خودتان می‌دانید حدیث منزلت در غزوه تبوک و به منظور دلجویی از علی بیان شده است و هیچ ربطی به بحثی که شما کردید ندارد.

واعظ: اولاً برای اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین دلایل متعددی وجود دارد و منحصر به حدیث منزلت نیست. ثانیاً صدور این حدیث تنها مربوط به تبوک نبوده است؛ بلکه در مکان‌های متعددی این فرمایش از نبی اکرم نقل شده است.

حافظ: آخر چگونه ممکن است دستوری از ناحیه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد خلافت علی کرم‌الله‌وجهه صادر شده باشد و با این حال پس از رحلت پیامبر، اصحاب بزرگ رسول خدا فرد دیگری را به عنوان خلیفه برگزینند.

واعظ: برای این اشکال پاسخ بسیار است؛ اما به مقتضای بحث یک جریان تاریخی را برایتان بیان می‌کنم. حضرت موسی هنگام عزیمت به کوه طور، هارون را جانشین خود معرفی نمود. اما مردم گول سامری را خوردند و از تبعیت هارون دست برداشتند. هر چه هارون آنها را از این کار منع می‌فرمود، گوششان بدهکار نبود و حتی در صدد قتل هارون برآمدند. در قرآن مجید پس از نقل این جریان، گفتار هارون را خطاب به موسی پس از برگشت آن حضرت از کوه طور چنین نقل می‌نماید: «ای پسر مادرم! این قوم مرا خوار شمردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند». شما را به

خدا تعصب را کنار بگذارید و منصفانه قضاوت کنید! آیا این اجماع بنی اسرائیل بر ترک هارون دلیل بر حقانیت سامری می‌تواند باشد؟! تصور نمی‌کنم که اجماع بنی اسرائیل بر این امر باطل از اجماع ادعایی شما بر خلافت ابوبکر ضعیف‌تر باشد. بعد از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله همان مردمی که توصیه‌های آن حضرت را در مورد خلافت علی علیه السلام شنیده بودند؛ امیرالمومنین را کنار گذارده و به دنبال دیگران به راه افتادند. از علمای خودتان^۱ نقل شده است که وقتی آتش به درب خانه‌ی علی بردند و با تهدید آن حضرت را برای اخذ بیعت به مسجد آوردند، امیرمؤمنان علیه السلام خود را به قبر پیامبر رسانید و همان جملاتی که هارون به موسی گفت را به پیامبر عرض کرد.

نواب: اگر خلافت علی کرم الله وجهه مورد نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ چرا پیامبر صراحتاً ایشان را معرفی نفرمود تا دیگر این همه اختلاف بین امت بوجود نیاید؟

واعظ: بحمدالله احادیثی که صریحاً خلافت بلافضل را حق امیرمؤمنان می‌داند در کتابهای شما فراوان یافت می‌شود؛ ولی از این نکته هم غافل نباشید که در کنایه لطافتی است که در صراحت نیست.

نواب: اگر ممکن است برخی از احادیثی که تصریح به امر ولایت علی کرم الله وجهه دارد را برای ما بیان نمایید؛ زیرا ما مکرراً شنیده‌ایم که هیچ حدیثی از رسول اکرم در باب خلیفه‌ی بعد از خودشان وجود ندارد.

واعظ: یکی از این احادیث، روایت یوم‌الدار است. علمای شما نقل کرده‌اند که: «پس از نزول آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)^۲ نبی گرامی

^۱ - الامامه و السياسه، ابن قتیبه ۲۰/۱

^۲ - آیه ۱۴ سوره الشعراء

صلی الله علیه و آله خویشان خود را دعوت فرمود و طعامی را نیز تهیه کرده بود. بعد از صرف غذا، اقوام خود را به توحید دعوت نموده سپس فرمود: «هر که به خدا ایمان بیاورد و مرا یاری کند همانا او برادر و وزیر و وارث و خلیفه‌ی بعد از من خواهد بود. آن حضرت این جمله را سه بار تکرار فرمود. احدی جواب آن حضرت را نداد؛ مگر امیرمؤمنان علی علیه السلام که برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا من شما را یاری می‌کنم؛ پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این علی وصی و خلیفه من در میان شماست». ¹ روایت بعدی را از قول خلیفه‌ی دوم نقل می‌کنم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «این علی در دنیا و آخرت برادر من است و خلیفه‌ی من در اهل من است. او وصی من و وارث علم من و ادا کننده‌ی دیون من است. مال او از من و مال من از اوست. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است» ² حدیث در این مورد فراوان است؛ اگر طالب دلایل بیشتری باشید می‌توانید به کتب معتبر خودتان مراجعه کنید.

جالب است بدانید که بعضی از علمای مشهور خودتان هم به این مسئله اعتراف نموده‌اند. نظام معتزلی می‌نویسد: «رسول الله صلی الله علیه و آله علی را به عنوان امام تعیین کرد و صحابه؛ علی را به همین عنوان شناختند؛ ولی عمر به نفع ابوبکر، خلافت او را کتمان نمود» ³. بد نیست این روایت را نیز از عمر بشنوید که: «رسول خدا فرمود: اگر تمامی درختان قلم

¹ - السیره الحلبیه، علی بن برهان الدین حلبی، 1/285-286؛ و احمد بن حنبل در مسند 1/111

² - موده القربی، سید علی همدانی، موده 6 با استفاده از ینابیع الموده 2/289 ح 825 باب 56

³ - وافی بالوفیات، صفدی، 15/6، ترجمه شماره 91

گردند و دریاها مرکب و جنیان شمارشگر و آدمیان کاتب شوند؛ نمی‌توانند فضایل علی را شماره کنند»¹.

در این هنگام جناب شیخ عبد السلام رو به حافظ نموده و گفتند: اگر اجازه بفرمایید در فاصله‌ای که شما استراحت می‌کنید، من مختصری صحبت کنم.

شیخ: آقای محترم! ما منکر فضایل علی کرم‌الله‌وجهه نیستیم؛ ولی چنین نیست که فقط علی صاحب این کمالات باشد؛ بلکه خلفای راشدین هم دارای فضایل بی‌شماری بوده‌اند. شما یک‌طرفه صحبت می‌کنید و امر را بر آقایان مشتبه می‌کنید، به گونه‌ای که گمان می‌کنند حق با شماست!! اگر اجازه دهید من هم شمه‌ای از فضایل خلفای راشدین را عرض کنم تا حق کسی ضایع نشود.

واعظ: خدا گواه است که من از روی تعصب جاهلانه صحبت نمی‌کنم. اگر فضیلتی وجود دارد حاضرم سراپا گوش باشم. البته لازم است طبق قراری که در جلسه‌ی اول گذاشتیم فقط به احادیث مورد اتفاق طرفین استناد شود.

شیخ: پس هدف حضرتعالی طفره رفتن است!!

واعظ: چرا؟!

شیخ: چون در کتابهای شما حتی یک حدیث هم در فضایل خلفا وجود ندارد.

واعظ: این شرطی بود که خودتان فرمودید و تاکنون من هم بر اساس همین شرط ارائه سند کرده‌ام؛ ولی چون خیلی علاقمند به ذکر فضایل خلفا هستید، سخت نمی‌گیرم.

¹-تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص 23، باب 2

شیخ: ابراهیم بن خالد نقل می‌کند که رسول خدا به عمویش فرمود: «ای عمو بدرستی که خدا ابوبکر را خلیفه‌ی من قرار داد. از او فرمان ببری تا رستگار شوید».

واعظ: این حدیث کاملاً مردود است.

شیخ: چگونه مردود است؟ شما همه‌ی مطالب را می‌خواهید با حرف درست کنید!

واعظ: اشتباه نکنید. ما اهل حرف نیستیم. علمای خودتان¹ احادیث ابراهیم بن خالد را غیر معتبر می‌دانند.

شیخ: ابوهریره نقل نموده است که جبرئیل بر پیامبر نازل شد و عرض کرد: «خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید؛ من از ابوبکر راضی هستم. تو از او پرس که آیا او هم از من راضی است یا نه؟»

واعظ: بدیهی است که خدا بر تمام احوالات آدمی آگاه است و هیچ چیزی از او مخفی نیست. چگونه می‌شود خداوند نداند که آیا ابوبکر از او راضی است یا نه!! متأسفانه این حدیث هم از جعلیاتی است که توسط ابوهریره ساخته و پرداخته شده است. حتماً می‌دانید که ابوهریره به خاطر مطامع دنیوی و به دستور معاویه، احادیثی را بر علیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام جعل می‌کرد و راه را برای سب و لعن آن حضرت هموار نمود.²

شیخ: چرا به اصحاب رسول خدا تهمت می‌زنید. گویا شما شیعیان منتها درجه‌ی هنرنمایی‌تان دشنام‌گویی به بزرگان است.

¹ - میزان الاعتدال، ذهبی ۲۱۷/۵ ترجمه شماره ۶۰۵۰؛ و خطیب در تاریخ بغداد ۲۰۲/۱۱ ترجمه شماره ۵۹۰۵

² - ربیع الابرار، زمخشری ۳۷۰/۳-۳۷۱، و مسلم در صحیح ۶۰/۱ ح ۵۲ کتاب الایمان

واعظ: خواهش می‌کنم تند نروید! ثابت می‌کنم که کدام یک از ما اهل دشنام‌گویی و تهمت زدن است. آیا ما اهل تهمت زدن هستیم یا آنهایی که کتابهایشان مملو از صدها تهمت و هزاران دشنام به شیعیان بی‌گناه است؟! چه کسی گفته است که شیعیان مثل یهودی‌ها به قانون سه طلاقه و عده‌ی طلاق اعتقاد ندارند؟ بگذارید جریانی را که برای خودم اتفاق افتاد را برایتان نقل کنم تا مسئله واضح‌تر گردد.

شیخ: بفرمایید!

واعظ: همراه عده‌ای از ایرانی‌ها بوسیله قطار از کاظمین به سامرا می‌رفتم. در کوپه‌ی ما دو نفر از علمای اهل تسنن بودند که پیوسته ما را به زبان عربی مسخره می‌کردند؛ غافل از اینکه من تسلط کامل به زبان عربی دارم. آنها می‌گفتند و ما سکوت می‌کردیم تا اینکه یکی از آنها گفت این رافضی‌ها اهل بدعت هستند. از جمله بدعت‌های اینان این است که بعد از سلام نماز، سه مرتبه دستها را بلند می‌کنند و می‌گویند، «خان‌الأمین» اطرافیانش از معنای این جمله پرسیدند. گفت: شیعه می‌گوید رسول خدا و جعفر و علی در کوه حرا بودند؛ جبرئیل از طرف خدا مأمور شد نبوت را به علی برساند ولی خیانت کرد و به پیامبر رساند.

این دروغ شاخ‌دار را که شنیدم دیگر طاقت نیاوردم و رو به او کرده گفتم: جناب شیخ! آیا تهمت و دروغ از گناهان کبیره است یا نه؟ گفت: چرا؟ ، گفتم: شما الآن هم دروغ گفتید و هم به شیعیان تهمت زدید؛ با کمال پرویی گفت: مطلب همین است که گفتم! من هم ده دوازده نفر از شیعیان که در قطار بودند و از مطلب بی‌خبر بودند را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که شما بعد از نمازتان چه می‌گویید؛ همگی گفتند سه مرتبه تکبیر می‌گوییم. به جوانان سنی که در کوپه‌ی ما بودند گفتم شما

به کوفه‌های دیگر هم سری بزنید و از مردم روستایی و شهری شیعه پرسید تا حقیقت فاش شود. آنها رفتند و پس از مدتی برگشتند و با ناراحتی رو به شیخ کرده و گفتند: چرا دروغ می‌گویی؟! شیخ جواب داد: من این مطلب را در کتابها خوانده‌ام.

شیخ: آیا در این حدیث نیز تردید دارید که رسول اکرم فرمود: «بدرستی که خدا برای همه به صورت عمومی جلوه می‌کند؛ اما برای ابوبکر به صورت خصوصی تجلی می‌کند» و همچنین فرمود: «ابوبکر و عمر بهترین اولین و آخرین و دو سید پیران بهشت هستند».

واعظ: این احادیث نه تنها از نظر ما بلکه از نظر علمای اهل سنت نیز ساختگی است؛ علاوه بر اینکه از لحاظ عقلی مخالف با مسلمات دین مبین اسلام است.

شیخ: کجای این احادیث با دین مخالفت دارد؟

واعظ: در حدیث اول خداوند متعال جسم فرض شده است؛ که کفر محض است. حدیث دوم نیز واضح البطلان است زیرا بهشتیان تماماً جوان هستند و پیری وجود ندارد که سید پیران موضوعیت داشته باشد. محض اطلاع شما عرض کنم که دشمنان اهل بیت این حدیث را در مقابله با حدیث مشهوری که در مدح اهل بیت است جعل نموده‌اند.

نواب: محبت بفرمایید و این حدیث مشهور را بیان نمایید.

واعظ: رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت هستند و پدر آنها افضل از آنهاست»¹. این حدیث را تمام علمای شما معتبر می‌دانند.

¹ - تذکره الخواص، سبط‌ابن‌جوزی، ص 211، باب 9؛ و احمد بن حنبل در مسند 391/5

شیخ: دیگر فکر نمی‌کنم منکر این حدیث شوید که رسول خدا فرمود:
«اگر ابوبکر در میان قوم باشد سزاوار نیست کسی بر او مقدم شود».

واعظ: برای شما بسیار متأسفم که هر خبری را بدون فکر می‌پذیرید. اگر این حدیث جعلی نیست؛ پس چرا خود نبی بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله با وجود ابوبکر حضرت علی علیه‌السلام را بر او مقدم شمرد؟

شیخ: در کجا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی کرم‌الله‌وجهه را بر ابوبکر مقدم داشته است؟

واعظ: در بسیاری از مواقع، به عنوان مثال در غزوه‌ی تبوک؛ در امر وصایت؛ در اعزام مبلغ برای تبلیغ سوره‌ی براءت و در شکستن بت هبل.

شیخ: از قول عمروعاص نقل شده است که از رسول خدا سؤال شد: محبوب‌ترین زنان نزد شما کیست؟ فرمود: عایشه؛ سؤال شد: از مردان؟ پاسخ داد: ابوبکر!! با توجه به این حدیث، ابوبکر محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر می‌باشد؛ لذا در احراز مقام خلافت بر همه‌ی امت حق تقدم دارد.

واعظ: این حدیث ساخته‌ی بکریون است و با احادیث قطعی سر ناسازگاری دارد.

شیخ: با چه احادیثی ناسازگار است؟

واعظ: بسیاری از علمای خودتان نقل کرده‌اند که بارها و بارها خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: «فاطمه بهترین زنان امت من است»¹ همچنین از ابن عباس نقل شده است: «وقتی آیه‌ی شریفه‌ی (قل لا أسئلكم علیه اجرا إلا الموده فی القربی) نازل شد؛ جمعی از اصحاب عرض کردند: یا رسول‌الله نزدیکان شما که مودتشان بر ما واجب است

¹ - کنز العمال، متقی هندی، 605/11، ح 32925

کیانند؟ فرمود: ایشان علی، فاطمه، حسن و حسین و فرزندان او هستند.¹ جالب اینجاست که شافعی در کتابش می‌نویسد: «ای اهل بیت رسول‌الله محبت شما را خداوند متعال بر ما واجب کرده است. در عظمت و قدر شما همین بس که اگر کسی در نمازش بر شما صلوات نفرستد نمازش پذیرفته نمی‌شود».² حدیث دیگری را برایتان نقل کنم تا بدانید که آن کس که نزد خدا و پیامبر محبوبترین افراد است علی است نه ابوبکر. از عایشه منقول است که: «خداوند کسی را محبوبتر از علی نزد پیامبر خلق نکرده است. روزی پیامبر به من فرمود: این علی محبوبترین مردان نزد من و گرامی‌ترین آنهاست؛ پس حق او را بشناس و منزلت او را گرامی مدار»³ و اما حدیث معروف دیگر که به حدیث طیر مشوی شهرت دارد و نزد سنی و شیعه معتبر است به طریق دیگر اثبات می‌کند که محبوبترین افراد نزد خدا و رسول، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است.

نواب: استدعا می‌کنم حدیث طیر مشوی را برای ما بیان فرمایید؟

واعظ: برای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مرغ بریانی هدیه آورده شد. حضرت قبل از تناول آن دست به دعا برداشته و به خدا عرض کرد: پروردگارا! محبوب‌ترین خلق خودت را نزد من بفرست تا با من هم غذا شود. انس که ناقل این جریان و خدمتکار پیامبر بوده است می‌گوید: پس از مدتی علی درب خانه را به صدا درآورد. من او را نپذیرفتم و عذر آوردم

¹ - الکشف و البیان، ثعلبی، 310/8؛ و ابن حجر در الصواعق المحرقة ص 170 باب 11 فصل 1

آیه 14

² - ینابیع الموده، 434/2، ح 197، باب 59

³ - کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص 324، باب 91

تا شاید یکی از قبیله‌ی خودم بیاید و صاحب این امتیاز شود. مجدداً درب خانه کوبیده شد و دیدم علی است. پس از مرتبه‌ی سوم، رسول خدا به من امر فرمود درب را باز کنم. پس علی وارد شد و با رسول خدا هم غذا شد»¹ این حدیثی است که هیچ کس نمی‌تواند در سند آن تشکیک کند.

شیخ: تصور می‌کنم شما تصمیم گرفته‌اید که تمام آنچه را ما می‌گوییم رد کنید؟

واعظ: از عالمی مثل شما تعجب می‌کنم که در حضور این همه شاهد و بعد از چندین جلسه‌ای که با هم بودیم، چنین نسبتی را به من می‌دهید. آیا تاکنون موردی بوده است که شما دلیل منطقی آورده باشید و من لجاجت کرده باشم؟!

شیخ: خیر هیچ موردی نبوده است، کاملاً حق با شماست! ما مناظرات قبلی شما را در روزنامه‌ها خوانده‌ایم و مشی و مرام شما را در مناظره قبول داریم. حضرتعالی احادیث ما را رد کردید، آیا اگر از قرآن دلیل بیاورم آن را نیز رد می‌کنید؟

واعظ: خدا آن روز را نیاورد که من قرآن را رد کنم. اما دقت داشته باشید که معنای قرآن را باید از اهل قرآن که رسول الله و اهل بیت ایشان می‌باشد پرسید.

شیخ: آیه 29 سوره‌ی فتح می‌فرماید: (محمد رسول الله والذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا سیماهم فی

¹ - فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، 210/1، فصل 1؛ و احمد بن حنبل در فضائل الصحابه

وجوههم من أثر السجود)¹ این آیه برتری ابوبکر و طریقه‌ی خلفای راشدین را تأیید می‌کند و صریحاً علی کرم‌الله‌وجهه را خلیفه‌ی چهارم معرفی می‌کند.

واعظ: این نتیجه‌گیری‌ها را از کجای این آیه بدست آورده‌اید؟! **شیخ:** در این آیه مراد از «الذین معه» یار غار یعنی خلیفه ابوبکر می‌باشد. اما مراد از «أشداء علی الکفار» عمر بن الخطاب می‌باشد زیرا او بود که همواره با کفار با شدت برخورد می‌کرد؛ و منظور از «رحماء بینهم» خلیفه رحم دل و مهربان‌مان عثمان است و بالاخره در رتبه‌ی چهارم علی است که مصداق «سیماهم فی وجوههم من أثر السجود» است. امیدوارم با این دلیل قاطع، اقرار کنید که حق با ماست.

واعظ: این تفسیری که شما فرمودید صرفاً یک کار ذوقی است و بی‌پایه و بی‌اساس است. اولاً هیچ یک از علمای شما چنین شأن نزولی را برای این آیه ذکر نکرده است. ثانیاً اگر این آیه دلیل خلافت ابوبکر می‌بود، بعد از وفات نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله نه یک بار بلکه صد بار مورد استناد ابوبکر و عمر قرار می‌گرفت. ثالثاً این تفسیر از لحاظ ادبی هم جور در نمی‌آید. برای شخص متبحر در ادبیات عرب واضح است که سیاق آیه حاکی از آن است که این صفات مربوط به یک نفر است نه چهار نفر؛ اگر آن یک نفر علی علیه‌السلام باشد هیچ یک از این اشکالات مطرح نمی‌شود.

شیخ: عجیب است، گویا شما نمی‌خواهید زیر بار حرف حساب بروید. انشاءالله این آیه را می‌پذیرید که (فقد نصره الله إذ أخرجہ الذین کفروا

¹ - محمد فرستاده‌ی خداست و یاران او بر کافران بسیار سخت و نسبت به یکدیگر بسیار رؤوف و مهربانند. آنان را بسیار در حال رکوع و سجود بنگری و بر رخسارشان آثار سجده پیداست.

ثانی اثنین إذ هما فی الغار إذ یقول لصاحبه لاتحزن إن الله معنا فأنزل الله سکینته علیه وأیّده بجنود لم تروها¹ در شأن ابوبکر و مؤید افضلیت او بر تمامی خلائق می‌باشد؛ زیرا او مصاحب پیامبر بوده است و علت این مصاحبت هم این بوده است که چون رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانست خلیفه‌ی بعد از او ابوبکر است؛ لذا برای حفظ جان او را با خود به غار برد.

واعظ: اولاً اگر علت همراهی ابوبکر علم پیامبر به اینکه او خلیفه‌اش می‌باشد بوده است، می‌بایست هر چهار خلیفه‌اش را با خود می‌برد نه اینکه خلیفه‌ی چهارم خود را در جریان لیله‌المبیت در معرض قتل قرار دهد. ثانیاً به شهادت تاریخ ابوبکر به صورت اتفاقی با پیامبر همراه شد.

شیخ: در کجا چنین چیزی ادعا شده است؟

واعظ: طبری در تاریخ² خود نقل کرده است که ابوبکر از جریان هجرت رسول‌خدا خبر نداشت. هنگامی که نزد علی رفت و سراغ پیامبر را از آن حضرت گرفت؛ امیرالمؤمنین جریان را به وی فرمود. ابوبکر با عجله خود را به پیامبر رسانید و با ایشان همراه شد. نکته جالب‌تر اینکه برخی از علمای شما نوشته‌اند: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از ترس اینکه مبادا ابوبکر محل اختفای ایشان را لو دهد، او را با خود برد. در اینجا سؤالی مطرح است و آن این است که اصلاً چرا شما برای اثبات خلافت ابوبکر به این آیه استناد کردید؟

¹ - آیه ۴۰ سوره التوبه

² - تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ۱۰۰/۲

شیخ: شرافت ابوبکر با توجه به اینکه خداوند او را مصاحب رسول الله نامیده است و نیز با توجه به قول پیامبر که «خدا با ماست» و اینکه از جانب خداوند، سکینه بر ابوبکر نازل شده است؛ ثابت می‌شود.

واعظ: اولاً مصاحب بودن با پیامبر هیچ‌گونه شرافتی را نمی‌رساند. قرآن کریم افرادی که با حضرت یوسف در زندان بودند را به عنوان مصاحب یوسف یاد می‌کند با اینکه آنان کافر و مشرک بوده‌اند. ثانیاً خدا با همه است و این اختصاص به ابوبکر ندارد.

شیخ: مراد از این فرمایش رسول خدا این است که ما محبوب خداییم و لطف خدا شامل حال ماست.

واعظ: حتی اگر مراد، این باشد که فرمودید؛ باز هم دلیل بر شرافت دائمی نیست؛ چه بسیار افرادی که در ابتدا مشمول لطف الهی بودند؛ اما در انتهای عمر مبعوض خداوند متعال گردیدند. می‌دانید که در مثل مناقشه نیست، لذا برای تقریب اذهان توجهتان را به ابلیس و بلعم و برصیصای عابد جلب می‌کنم.

شیخ: از حضرتعالی بعید است که مثل ابلیس و بلعم را در این مورد بیاورید!

واعظ: من در ابتدا عرض کردم که در مثل مناقشه نیست.

شیخ: آیا نزول سکینه بر ابوبکر نیز شرافت نیست؟

واعظ: نزول سکینه بر ابوبکر نبوده است؛ بلکه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. دلیل ما بر این مسئله ادامه‌ی آیه‌ی شریفه است.

شیخ: بالاخره، ابوبکر هم بی نصیب نبوده است!

واعظ: لازمهی ادعای شما این است که ضمائر بکار رفته در آیه به صورت تشبیه آورده شود در حالی که تمام ضمائر مفرد است؛ لذا چاره‌ای نمی‌ماند جز اقرار به اینکه سکینه فقط بر پیامبر نازل شده است.

شیخ: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله احتیاجی به سکینه نداشته است!

واعظ: این حرف شما باطل است. احدی از خلائق بی نیاز از الطاف الهی نیست. آیا این آیه را نخوانده‌اید که: «آن‌گاه خداوند، سکینه را بر رسول خدا و مؤمنان نازل فرمود».¹ می‌بینید که بر طبق این آیه‌ی کریمه رسول خدا نیز نیازمند سکینه است. نکته‌ی دیگری که از همین آیه فهمیده می‌شود این است که اگر ابوبکر جزء مؤمنین بود خداوند در انزال سکینه بر او کوتاهی نمی‌نمود. علاوه بر این، راویان اخبار و احادیث گفته‌اند که ابوبکر محزون، خائف و مضطرب بود. این نکته را در کنار آیه‌ی (ألا ان أولياء الله لاخوف عليهم ولا هم يحزنون)² بگذارید تا مطالب زیادی عایدتان گردد.

چون شب از نیمه گذشته بود، ادامه‌ی بحث به جلسه‌ی بعد موکول گردید. از مهمانان به مناسبت مبعث خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله به صرف شیرینی و شربت پذیرایی شد.

¹ - آیه 26 سوره التوبه

² - آگاه باشید که دوستان خدا هیچ ترس و اندوهی در دل ندارند. آیه 62 سوره یونس

شب ششم

قبل از شروع مجلس، یکی از تجار محترم اهل سنت بیان داشت: زودتر خدمت رسیدم تا مطالبی را به محضرتان عرض کنم. صحبت های شما در این جلسات، در روزنامه های محلی چاپ می شود و عده ی بسیاری را مجذوب خود نموده است. ما تاکنون چنین حرفها و استدلال هایی را نشنیده بودیم. شب گذشته که از اینجا رفتیم، به آقایان علما شدیداً اعتراض کردیم که منجر به دلخوری شد. می خواستم قبل از شروع مجلس این جریان را خدمتتان گفته باشم تا جوانب کار را مد نظر داشته باشید.

نواب: حضرت آقا! مایل هستیم ادامه ی صحبت های دیشبتان را بشنویم.

واعظ: در شب گذشته اثبات کردیم که مصداق آیه ی 29 سوره ی فتح، خلفا نمی باشد؛ اما الآن می خواهیم ثابت کنیم که صفات مذکور در این آیه منطبق با امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است.

حافظ: این همه آیات قرآن را درباره ی علی نقل کردید، بس نیست که حالا می خواهید این آیه را هم به زور در وصف علی تفسیر کنید؟!

واعظ: باعث شگفتی است که بعد از این همه جلسه ای که با هم داشتیم، چنین قضاوتی را در حق من می کنید؟ مگر شأن نزول آیات قرآن به اختیار من و شماست که چنین می گوئید؟ تمام این مطالبی را که می گویم در تفسیرهای خودتان آمده است؛ اگر به کتب خودتان مراجعه می کردید، این حرف را نمی زدید. ما برای اثبات حقانیت مذهبمان نیازی به جعل و زور نداریم. شافعی می گوید: «تعجب می کنم از علی علیه السلام؛ دشمن به خاطر دشمنی با او و دوست از ترس دشمن او،

فضایلش را نقل نمی‌کرد؛ با این حال تمام کتاب‌ها از فضایل و مناقب او لبریز است».

حافظ: ما منکر فضل علی کرم‌الله‌وجهه نیستیم. استدعا می‌کنم بفرمایید که چرا این آیه اثبات طریقه‌ی ما را نمی‌کند؟

واعظ: قبل از اینکه پاسختان را بشنوید، این گفته‌ی محمد بن یوسف گنجی شافعی را بشنوید که می‌گوید: «سیصد آیه از قرآن در شأن علی نازل شده است».¹ او می‌نویسد: «علت اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را تشبیه به نوح کرده است این است که او «أشداء علی الکفار» بود و نسبت به مؤمنین مهربان بود همچنان که خداوند متعال در قرآن او را به این صفات وصف نموده است» و اما جناب شیخ «والذین معه» را در وصف ابوبکر دانستند. شب گذشته عرض کردم که ابوبکر به صورت تصادفی با پیامبر همراه شد؛ البته حتی اگر این تصادف را هم در نظر نگیریم، همراهی پیامبر برای چند روز قابل مقایسه با همراهی دائمی و مادام‌العمر نیست. علی علیه‌السلام از دوران طفولیت همراه نبی مکرم بود و توسط ایشان تربیت شد. آن زمانی که خلفای سه‌گانه‌ی شما بت می‌پرستیدند، علی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همراهی می‌کرد. او اولین مردی است که به پیامبر ایمان آورد در حالی که فقط سیزده سال از عمر شریفش گذشته بود.

حافظ: اینکه علی سبقت در ایمان داشته است، صحیح است؛ اما لطفاً این را هم بگویید که ایمان یک پیر ورزیده افضل از ایمان یک طفل نابالغ است.

¹ - کفایه الطالب، گنجی شافعی، باب 23 ص 122

واعظ: این گفتار شما باعث تعجب است. آیا به عقیده‌ی شما؛ ایمان علی علیه‌السلام در همان سن به میل و اراده‌ی خودش بوده است یا در پاسخ به نبی گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله صورت گرفته است؟

حافظ: مسلماً به دعوت پیامبر بوده است.

واعظ: آیا رسول اکرم نمی‌دانسته است که بر طفل نابالغ تکلیفی نیست؟ انسان فهیم می‌یابد که پیامبر، آن حضرت را لایق می‌دیده است؛ و الاّ چنین کاری را نمی‌کرد. اتفاقاً این مسئله می‌تواند عظمت امیرمؤمنان را نشان دهد. ملاک پذیرش ایمان، بلوغ عقلی است نه بلوغ سنی. ایمان علی علیه‌السلام در کودکی نشانه‌ی کمال عقل اوست زیرا ابلاغ پیام الهی به یک خردسال در شأن پیامبر نیست. همین نکته را پیامبر نیز به عظمت یاد می‌فرمود و خود امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز سبقت در ایمان را از فضایل بارز خود معرفی می‌کرد. از محمد بن سعد نقل شده است که: «از پدرم سعد بن ابی‌وقاص پرسیدم: آیا ابوبکر اولین مسلمان است؟ گفت: نه! قبل از او پنجاه نفر اسلام آوردند»¹. ایمان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از فطرت بود. ابن عباس می‌گوید: «به خدا قسم! احدی از افراد این امت بجز علی، به خداوند ایمان نیاورد؛ مگر اینکه قبلاً بت پرست بود»² در اینجا حدیثی از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را برایتان می‌گوییم تا خود به بی‌اساس بودن حرفتان پی ببرید. آن حضرت فرمود: «اگر ایمان علی با ایمان امت مقایسه شود، ایمان او بر ایمان تمام امت تا روز قیامت برتری دارد»³.

¹ - تاریخ طبری، محمد بن جریر ۲۷۱/۳ حوادث سال ۲۳ هجری

² - صواعق المحرقة، ابن حجر ص 120 باب 9 فصل 1

³ - مناقب، ابن مغزلی ص ۲۸۹ ح ۳۳۰

شیخ: اگر اقوال علما را در خصوص فضایل ابوبکر می‌دیدید، این چنین نمی‌گفتید.

واعظ: شما نیز اگر به جای قول برخی افراد متعصب، به اقوال علمای منصفان مراجعه می‌کردید؛ حرف مرا تصدیق می‌کردید. ابوجعفر اسکافی در کتابش مینویسد: «ما فضل صحابه را انکار نمی‌کنیم؛ ولی واقعیت آن است که احدی از آنان بر علی برتری ندارد».¹ پسر امام احمد بن حنبل می‌گوید: «از پدرم جوایب فضل صحابه شدم. او ابوبکر و عمر و عثمان را نام برد و یادی از علی نکرد. از وی پرسیدم: پس علی چه؟ گفت: او قابل قیاس با هیچ یک از صحابه نیست. او از اهل بیت رسالت است».² نکته‌ی دیگری را در اینجا به عرض برسانم تا بیش از پیش در اعتقاداتتان دقیق شوید. به نقل از جابر بن عبدالله، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حضور مهاجرین و انصار خطاب به علی فرمود: «یا علی! اگر بنده‌ای عبادت خدا کند و عبادتش را کامل نماید سپس در افضلیت تو و اهل بیت تو شک کند همانا جایگاه وی آتش دوزخ است».³ برای اثبات افضلیت حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام دلایل زیادی را در حافظه دارم؛ لیکن به مقتضای بحث، واقعه‌ی جنگ خندق را عرض می‌کنم. پس از اینکه عمرو بن عبدود به دست امام علی علیه‌السلام هلاک شد؛ رسول خدا فرمود: «فضیلت ضربت علی در روز خندق از عبادت جن و انس تا روز قیامت برتر است».⁴ طبق این گفتار ارزشمند، یک عمل

¹ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، 275/13 ح 238

² - موده القربی، سیدعلی‌همدانی، موده 7 با استفاده از ینابیع‌الموده 851 باب 56

³ - موده القربی، سیدعلی‌همدانی، موده 7 با استفاده از ینابیع‌الموده 853 باب 65

⁴ - المستدرک، حاکم نیشابوری 43/3 ح 4327 کتاب المغازی

امیرالمؤمنین از اعمال تمام صحابه برتر است؛ لذا جایی برای مقایسه‌ی آن حضرت با دیگران باقی نمی‌ماند. چون وقت نماز نزدیک است، با ارائه‌ی یک دلیل قرآنی جلسه را موقتاً ختم می‌کنم. در قرآن، علی علیه‌السلام را نفس پیامبر نامیده است و لذا به همان علت که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله افضل الناس است، علی علیه‌السلام هم افضل الناس می‌باشد.

آقایان برای ادای نماز، جلسه را ترک کردند و پس از بازگشت ایشان و صرف چای، بحث را پی گرفتیم.

نواب: حضرت آقا، چرا حضرت علی کرم‌الله‌وجهه در شب هجرت با رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله همراهی نکرد و در مکه ماند؟

واعظ: علت اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شب هجرت همراه پیامبر نبود اموراتی بود که بایستی انجام می‌داد. اماناتی که از مردم دست پیامبر سپرده شده بود؛ بایستی توسط امین پیامبر یعنی علی علیه‌السلام برگردانده می‌شد. همچنین خاندان پیامبر و بقیه‌ی مسلمانان باید به مدینه هدایت می‌شدند. از همه‌ی اینها مهمتر، خوابیدن در بستر پیامبر جهت حفظ جان آن حضرت نیز جزء برنامه‌های الهی و بر عهده‌ی نفس پیامبر یعنی علی علیه‌السلام بوده است. اگر ابوبکر به طفیل همراهی با پیامبر، ثانی‌اثنین شده است. در همان شب یک آیه‌ی مستقل در شأن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نازل شد.

نواب: خواهش می‌کنم جریان آن شب را مفصل تر شرح دهید.

واعظ: هنگامی که رسول‌خدا به امر حق متعال هجرت به سوی مدینه را اراده فرمود؛ به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دستور داد که در بستر ایشان بخوابد تا مشرکانی که خانه‌ی ایشان را محاصره کرده بودند، متوجه

غیبت رسول خدا نشوند. حضرت علی علیه السلام با رضایت کامل فرمان آن حضرت را اطاعت نمود. در روایت آمده است که: «در این هنگام از جانب خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل خطاب شد: من در میان شما اخوت و برادری قرار دادم، کدام یک از شما حاضر است زیادتی عمرش را به دیگری ببخشد؟ عرض کردند: امر است یا اختیار؟ فرمود: اختیار است. پس هیچ یک از آنان راضی به این امر نشدند. خداوند متعال به ایشان فرمود: من بین علی ولیّ خودم و محمد پیامبر خودم برادری برقرار ساختم؛ پس علی زندگانی خود را فدای زندگانی فرستاده‌ی من نمود و در بستر او خوابید. به زمین بروید و او را از شر دشمنانش حفظ کنید. آن دو به زمین آمدند و جبرئیل به آن حضرت عرض کرد: به‌به! چه کسی مانند تو است ای پسر ابوطالب که خداوند عزوجل به وجودت مباحثات می‌کند؟»¹ سپس این آیه بر پیامبر وحی شد: **(ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله والله روف بالعباد)**² حال منصفانه قضاوت کنید. کدام یک از این دو افضلند؟ کسی که جان خود را به خاطر پیامبر در معرض تیغ افراد کینه توزی چون ابوجهل و ابولهب قرار می‌دهد یا آنکه دو سه روز با ترس و اضطراب در غار همراه پیامبر بوده است؟! و اما مطلب دومی که جناب شیخ عبدالسلام گفتند، اتصاف عمر به «أشداء علی الکفار» بود. قبل از بررسی این ادعا، لازم است روشن کنید که در چه جهتی خلیفه‌ی دوم دارای رشادت و شجاعت بوده است؟

¹ - تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص 41 باب 2 حدیث ليله الهجره

1- برخی از مردمانند که از جان خود در راه رضای خدا درمی‌گذرند و خداوند به بندگان مهربان

است. آیه 207 سوره البقره

شیخ: ایشان هم از لحاظ علمی در مناظرات با کفار و هم از لحاظ عملی در میدان نبرد رشید و دلیر بوده است.

واعظ: اما از نظر علمی که به شهادت تاریخ هیچ‌گونه رشادتی از عمر نقل نشده است. در دوران خلافت، هرگونه مشکل علمی که برای خلفا پیش می‌آمد، به دست علی امیرمؤمنان حل می‌شد. تعداد دفعاتی که خلفا در برابر مسائل علمی درمانده‌اند، بسیار است. برخی از محققین از ابوبکر نقل کرده‌اند که مکرراً می‌گفت: «مرا از این مقام معاف بدارید زیرا من از شما بهتر نیستم و علی در میان شماست»¹ و بیش از هفتاد مرتبه عمر گفته است: «لولا علی لهلك عمر»².

نواب: آیا این مطلب در کتابهای ما هم هست؟

واعظ: بلی؛ همچنین از عمر نقل شده است که: «من زنده نباشم در میان امتی که تو، یا ابالحسن در میان آنها نیستی» و نیز می‌گفت: «زنان عالم از اینکه مثل علی را بزنند، عقیم‌اند»³.

با توجه به این مدارک و اسناد، ناگزیر باید قبول کنید که از خلیفه‌ی دومتان در مناظرات علمی هیچ‌گونه رشادتی دیده نشده است. و اما در میدانهای جنگ، نه تنها شجاعتی از وی گزارش نشده است؛ بلکه برخی از مورخین نوشته‌اند که هرگاه در مقابل شجاعان از لشکر دشمن قرار می‌گرفت؛ فرار را بر قرار ترجیح می‌داد.

¹ - کنز العمال، منقی هندی ۵/۵۸۹ ح ۱۴۰۵۰؛ و قرطبی در الجامع لاحکام القرآن ۲۷۲/۱ ذیل آیه ۳۰ سوره بقره

² - تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی 287/7 رقم 4925

³ - کفایه الطالب، گنجی شافعی، باب 57

حافظ: کم کم بی لطفی را از حد می گذرانید! آیا تعبیر فرار نسبت به ساحت خلیفه عمر که فخر مسلمانان عالم است بی نزاکتی و بی ادبی نیست؟ خواهش می کنم مواظب حرف زدن تان باشید.

واعظ: اگر نقل تاریخ بی نزاکتی است، این اعتراض را به مورخین و عالمان خودتان بکنید. من از خودم چیزی را اضافه نمی کنم. هرچه را آنها نوشته اند، من می گویم.

حافظ: در کدام کتاب معتبر، خلیفه را فراری معرفی کرده است؟

واعظ: در بسیاری از کتاب ها این جریان ضبط و ثبت است؛ حاکم و دیگران در کتاب شان آورده اند که: «خلیفه عمر از میدان نبرد فرار کرد و شکست خورد و برگشت».¹ در جنگ خیبر، رسول الله صلی الله علیه و آله پرچم را به ابوبکر و سپس به عمر داد. آن دو با دیدن سازوبرگ جنگی یهود، پا به فرار گذارده و موجب شکست لشکر اسلام گردیدند. بعد از این واقعه ای ناراحت کننده، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به امیرالمؤمنین داد و ایشان با وضع خارق العاده ای نبرد را به سود اسلام خاتمه داد. پس قضاوت منصفانه ما را ملزم می کند که مصداق «أشداء علی الکفار» را شیر بیشه ی شجاعت حیدر کرار بدانیم که در هیچ تاریخی از میدان جنگ فرار نکرده است. همین معنا در آیه ی 54 سوره مائده نیز ذکر شده است. می فرماید: **(يا أيها الذين آمنوا من يرتد منكم عن**

¹ - المستدرک، حاکم نیشابوری 40/3 ح 4338 و 4340 و 4341 کتاب المغازی؛ و طبری در

دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه أذله علی المؤمنین
أعزه علی الکافرین)¹

حافظ: عجیب است! چرا شما می‌خواهید این آیه‌ای که در وصف تمام مؤمنین است را منحصر در شأن علی کرم‌الله‌وجهه کنید؟
واعظ: اولاً من پیشنهاد می‌کنم اعتراضات خود را در قالب سؤال طرح کنید تا وقتی جواب آن را شنیدید، افسرده نشوید ثانیاً اگر این آیه در شأن همه مؤمنان است پس چرا همین مؤمنان از صحنه جنگ فرار کردند و رسول خدا را تنها گذاردند؟
حافظ: این انصاف نیست که صحابه را فراری بخوانید.

واعظ: گویا شما با یک دلیل و دو دلیل قانع نمی‌شوید. اولاً من آنها را فراری نخواندم؛ بلکه علمای خودتان² نوشته‌اند که در جریان جنگ احد غیر از عده معدودی، تمام صحابه پا به فرار گذارده و پیامبر را تنها گذاردند. اصلاً این آیه‌ای که شما آن را در شأن خلفا می‌دانید، نمی‌تواند در شأن کسی غیر از علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد؛ زیرا او بود که هیچ‌گاه در جنگ پشت به دشمن نکرد. چگونه می‌توان پذیرفت افرادی که پیامبر را در جنگ تنها گذاردند، محبوب خدا و رسول باشند. علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام انسان منحصر به فردی است که در جنگ احد با وجود اینکه قریب به پنجاه زخم و جراحت بر بدن مبارکش رسیده بود

¹ - ای گروهی که ایمان آورده‌اید هر یک از شما مرتد شود به زودی خداوند قومی را می‌آورد که خدا آنها را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند؛ نسبت به مؤمنان فروتن و نسبت به کافران مقتدرند.

² - شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید ۲۷۸/۱۳ خطبه ۲۳۸

ثابت قدم ماند و از رسول خدا حفاظت نمود تا بالاخره جنگ را به نفع مسلمین خاتمه داد.

حافظ: آیا خجالت آور نیست که به صحابه‌ی بزرگ بالاخص خلفای راشدین نسبت فرار می‌دهید، در حالی که این دو خلیفه‌ی بزرگوار همچون پروانه در اطراف رسول خدا می‌گشتند و از ایشان حفاظت می‌نمودند؟

واعظ: گویا شما تاکنون تاریخ نخوانده‌اید. این جریانی را که نقل کردم مورد اتفاق تمام مورخین است. یکی دیگر از موارد فرار صحابه، جنگ حنین می‌باشد. در این جنگ جز علی علیه‌السلام، عباس، ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن مسعود؛ تمامی صحابه فرار کردند. علاوه بر این، از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده‌است که: «علی به هیچ میدان نبردی وارد نشد مگر اینکه جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او را یاری می‌کردند و ابری بر او سایه می‌افکند تا فتح و ظفر نصیب او می‌شد».¹ و اما در ادامه‌ی بحث قبل، این حدیث را بشنوید، ابن عباس می‌گوید: «روزی با پدرم نزد رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم که علی علیه‌السلام وارد شد و سلام نمود، پیغمبر بلند شده و او را در آغوش کشید و میان دو چشمانش را بوسید و طرف راست خود نشانید، پدرم عرض کرد: یا رسول‌الله آیا علی را دوست داری؟ حضرت فرمود: ای عموی بزرگوار، به خدا قسم محبت و دوستی خداوند به علی بیشتر از محبت من

¹ - کفایه الطالب، گنجی شافعی، باب 27

به اوست».¹ اگر شما حدیث رایت را شنیده بودید قبول می‌کردید که محبوبترین افراد نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی بوده است و بس.

نواب: حضرت آقا! اگر زحمتی نیست خواهش می‌کنم حدیث رایت را تشریح کنید.

واعظ: زمانی که لشکر اسلام خیبر را محاصره کرده بود، حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر و سپس عمر را به عنوان فرماندهی لشکر برای فتح خیبر فرستاد که هر دو نفر با فرار خود زمینه شکست لشکر اسلام را فراهم آوردند. این مسئله باعث ضعف روحیه سپاه اسلام شده بود. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای قوت قلب سپاه فرمود: «به خدا قسم، فردا پرچم را به کسی می‌دهم که حمله کننده بر دشمنان و غیرفرارکننده است، خدا پیروزی را به دست او جاری می‌کند و او کسی است که خدا و پیامبر او را دوست می‌دارند و او هم خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد».² چون صبح شد تمام صحابه لباس‌های رزم پوشیده و خود را در معرض دید پیامبر قرار می‌دادند به امید اینکه این فضیلت بزرگ مختص به آنان گردد، حضرت پیامبر نظری به اصحاب افکند و فرمود: کجاست برادر و پسرعمویم، علی؟ عرض کردند: یا رسول‌الله ایشان مبتلا به درد چشم هستند و توان حرکت ندارند. رسول خدا سلمان را به دنبال امیرالمومنین علیه‌السلام فرستاد. حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام در حالی که چشم مبارکش بسته بود شرفیاب شد. حضرت پیامبر به ایشان فرمود: ای ابا الحسن! حال تو چگونه است؟ عرض کرد: بحمدالله

¹ - کفایه الطالب، گنجی شافعی، باب 7

² - صحیح، محمد بن اسماعیل بخاری، ج 2

خیر است، چشم درد شدیدی دارم؛ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چشم امیرالمومنین علیه السلام را به آب دهان خود متبرک نموده و برای ایشان طلب شفا نمود. فوراً مرض برطرف گردید. سپس امیرالمومنین علیه السلام پرچم را به دست گرفته و قلعه خیبر را فتح نمود. از قول عمر نقل شده است که گفت: «علمداری و فرماندهی جنگ را دوست نداشتم مگر در نبرد خیبر. من در آن روز مکرراً خودم را به پیامبر نشان می‌دادم تا شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد؛ ولی او علی را طلب کرد و این افتخار نصیب علی شد».¹ با توجه به این روایت، واضح می‌شود که مصداق (أشداء علی الکفار رحماء بینهم) فقط امیرالمومنین علی علیه السلام است. جالب این است که بعضی از علمای خودتان نیز به این نکته اقرار کرده‌اند. محمد بن یوسف گنجی شافعی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت فرمود: «هر کس می‌خواهد به آدم و نوح و ابراهیم نظر کند پس به علی نظر کند. علی آن کسی است که خدا در قرآن او را به آیهی الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم وصف نموده است»² اما اینکه گفتید مقصود از «رحماء بینهم» عثمان بن عفان است؛ چون بسیار دل رحم بوده است یک ادعای بی پایه و بی اساس است. اگر ناراحت نمی‌شوید با استفاده از منابع تاریخی مورد قبول خودتان ثابت می‌کنم که عثمان چندان رحم دل هم نبوده است.

حافظ: اگر در نقل تاریخی، فحش و بد و بیراه نسبت به ساحت خلیفه نیست مانعی ندارد.

¹ - تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص 15، ح 18

² - کفایه الطالب، گنجی شافعی، باب 13

واعظ: در قضیه‌ی شورای شش نفره عمر، عبدالرحمن بن عوف با عثمان به عنوان خلیفه بیعت نمود مشروط به آنکه به کتاب خدا و سنت پیامبر و طریقه شیخین عمل کند و بنی امیه را بر مردم مسلط ننماید. وقتی عثمان به خلافت رسید، بر خلاف سنت پیامبر و طریقه‌ی شیخین رفتار کرد و به عهد خود وفا نکرد.

حافظ: چگونه بر خلاف سنت پیامبر و سیره شیخین رفتار کرده است؟

واعظ: اولین قدمی که بر خلاف سنت رسول خدا و طریقه‌ی شیخین برداشت، بذل و بخشش‌های بیجا به بنی‌امیه و خویشان‌شان بود. مثلاً خمس آفریقا را به مروان ملعون داد. چهار صد هزار درهم به عبدالله بن خالد و صد هزار درهم به پدر مروان بخشید. عمل قبیح دیگرش، روی کار آوردن فجّار بنی امیه است که از جمله حکم بن ابی‌العاص و پسرش مروان است که هر دو ملعون و مطرود رسول اکرم بودند.

حافظ: دلیل شما بر طرد و لعن آنها چیست؟

واعظ: اولاً خداوند متعال صریحاً بنی امیه را به عنوان شجره‌ی ملعونه معرفی فرموده است؛ چنانکه علمای خودتان در ذیل آیه 62 سوره‌ی اسراء نقل می‌کنند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در عالم خواب مشاهده کرد که بوزینه‌هایی از منبر و محراب آن سرور بالا می‌روند. جبرئیل این آیه را آورد و خبر داد که آن بوزینه‌ها، بنی امیه هستند که بعد از تو غصب خلافت می‌کنند و هزار ماه منبر و محراب تو را تصرف می‌کنند.

امام فخر رازی در ذیل این آیه قول عایشه را نقل می‌کند که به مروان گفت: «تو در صلب پدرت بودی که خداوند پدرت را لعنت نمود؛ پس تو

بخشی از کسی هستی که خداوند او را لعنت کرده است»¹ و نیز نقل کرده‌اند که مروان رانده شده‌ی رسول خدا بود که به دستور پیامبر از مدینه تبعید شده بود. این پدر و پسر در زمان ابوبکر و عمر اجازه‌ی ورود به مدینه را نیافتند، ولی عثمان آنها را به دور خود جمع کرد و بیش از حدّ به آنها مهربانی کرد. واقعاً کارهای عثمان خیلی عجیب است. از یک سو چنین افراد ملعونی که مطرود خدا بوده‌اند را به دور خود جمع می‌کرد و از سوی دیگر صحابه‌ی پاک رسول خدا را شکنجه و یا تبعید می‌نمود.

نواب: حضرت آقا! مگر خلیفه چه افرادی را تبعید و شکنجه کرده است؟
واعظ: به دستور عثمان، عبدالله بن مسعود حافظ و قاری قرآن و کاتب وحی و صحابی خاص رسول خدا را آن قدر زدند که دنده‌هایش شکست و پس از سه روز از دنیا رفت. عمار یاسر را مورد ضرب و شتم قرار داد و به او اهانت کرد با اینکه خودش از رسول اکرم نقل کرده است که ایمان با گوشت و خون عمار مخلوط شده است. اعظم جنایات او تبعید و شکنجه‌ی ابوذر است. عثمان ابوذر نود ساله را به همراه دخترش سوار بر شتر برهنه نمود و به صحرای بی‌آب و علف رنده تبعید کرد تا عاقبت در همان جا از دنیا رفت.

آیا این‌گونه رفتار کردن با کسی که به اقرار علمای خودتان از قرب و منزلت بسیاری نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برخوردار بوده است با رحم‌دلی و مهربانی جور در می‌آید؟ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

¹-تفسیر کبیر، فخر رازی، ج 5

«خداوند متعال مرا به دوستی چهار نفر امر فرموده است و خبر داده است که او نیز این چهار نفر را دوست دارد؛ عرض شد: ای رسول خدا! نام آن چهار نفر چیست؟ فرمود: علی، ابوذر، مقداد و سلمان».¹ عثمان این چنین شخص شخیصی را با خواری تمام از مدینه اخراج کرد. او دستور داده بود که کسی به مشایعت ابوذر نرود. البته بر خلاف دستور وی عده‌ای از بزرگان به مشایعت ابوذر رفتند که به همین خاطر مورد اهانت و بازخواست قرار گرفتند؛ به عنوان مثال به جرم مشایعت ابوذر، چهل تازیانه به عبدالله بن مسعود زده شد.

حافظ: این آزار و اذیت‌ها تقصیر مأموران بوده است والا عثمان بسیار رحیم و مهربان بوده است.

واعظ: مثلی است که می‌گوید: ز مادر مهربان‌تر دایه خاتون! آقای عزیز! تمام این آزارها به دستور صریح خلیفه بوده است. عثمان به معاویه نوشت: «ابوذر را بر شتر پیر و بی پالانی سوار کن و به همراه مرد بدخویی که شب و روز او را براند به نزد من بفرست».² معاویه نیز این کار را کرد. وقتی ابوذر به مدینه رسیده بود، گوشت رانهای او ریخته بود.

حافظ: خلیفه برای جلوگیری از فساد این کار را کرد.

واعظ: کدام فساد؟!

حافظ: ابوذر برای علی تبلیغ می‌کرده و می‌گفته است: «خودم از پیامبر شنیدم که فرمود: علی خلیفه‌ی من است». او علناً خلفا را غاصب معرفی می‌کرد.

¹ - صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ح 5

² - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج 1، ص 241

واعظ: اولاً، اگر عثمان به دنبال رفع فساد بود باید افراد کثیفی مثل مروان ملعون و ولید مست را از خود دور می‌کرد. ثانیاً، آیا اگر کسی حرف حقی را بزند باید او را تبعید کرد؟

حافظ: شاید ابوذر حدیث جعل می‌کرده است.

واعظ: خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «زمین کسی را صادق‌تر از ابوذر برنداشته است و آسمان بر سر کسی که راست‌گوتر از او باشد سایه نیفکنده است».¹ این را بدانید که اگر سابقه‌ای از دروغ‌گویی در زندگی او بود علمای شما آن را حتماً نقل می‌کردند. واقعاً کارهای شما عجیب است؛ از یک سو می‌گویید به هر یک از صحابه می‌توان اقتدا کرد و از سوی دیگر با برجسته‌ترین صحابی رسول خدا این‌گونه برخورد می‌شود و شما هیچ متأثر نمی‌شوید! آیا طرفداری از علی تا این حد جرم تلقی می‌شود که کیفر آن تبعید و زجر کش شدن است؟!

حافظ: ابوذر به اختیار خودش به ربه رفته است.

واعظ: ابوالاسود دوئلی می‌گوید: «از ابوذر علت خروجش را جویا شدم؛ گفت: مرا اجباراً به این منطقه تبعید می‌کنند و این خبر را رسول خدا به من داده بود و فرموده بود به خدا قسم؛ عثمان خدا را در حالتی ملاقات خواهد کرد که گناهکار می‌باشد».² مصداق واقعی رحم دلی و شفقت، آن شخص بزرگواری است که به پدر یتیمان معروف بود. امیرالمؤمنین بر خلاف عثمان در تقسیم بیت‌المال هیچ‌گونه تفاوتی قائل نمی‌شد. با وجود دشمنی‌ها و عداوتی که عایشه در جنگ جمل نسبت به آن حضرت از

¹ - صحیح ترمذی، ج 2، ص 221

² - مسند، احمد بن حنبل، ج 5، ص 156

خود نشان داد؛ پس از اتمام جنگ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ‌گونه اهانتی را نسبت به او روا ندانست به گونه‌ای که حتی خود عایشه هم در حضور زنان مدینه از مهربانی آن حضرت اظهار تشکر نمود و گفت: «فکر نمی‌کردم که علی تا این حد بزرگ منش باشد. او حتی یک کلمه هم به روی من نیاورد». با این همه دلیل و شواهد معلوم می‌شود که مصداق این آیه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است نه ابوبکر و عمر و عثمان!

شیخ: این فرمایش شما از لحاظ ادبی قابل توجیه نیست، زیرا در این آیه از لفظ جمع استفاده شده است و نمی‌تواند به یک نفر تعبیر شود.

واعظ: اطلاق جمع بر مفرد در زبان عرب و عجم بسیار متداول است. مثلاً در آیه‌ی 55 سوره‌ی مائده آمده است: **(إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)**¹ در این آیه نیز لفظ جمع به کار رفته است در حالی که فقط در شأن یک نفر یعنی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است که در حال رکوع انگشتر خود را در راه خدا انفاق نمود.

شیخ: چرا در بین دعوا نرخ تعیین می‌کنید؟! اینکه این آیه در شأن چه کسی هست اختلافی است. بعضی آن را در شأن عبدالله بن سلام و بعضی آن را در شأن عباد بن صامت دانسته‌اند.

واعظ: اولاً به فرض اینکه در شأن عبدالله یا عباد باشد؛ باز هم لفظ جمع برای یک نفر به کار رفته است؛ ثانیاً این را بدانید که جز یک یا دو نفر از

¹ - همانا ولی امر شما تنها خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را پیاداشته و در حال رکوع

زکات می‌دهند.

علمای متعصبان، همه‌ی علمای بزرگ شما¹ این آیه را در شأن علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌دانند. اتفاقاً یکی از ادله‌ی استوار برای اثبات خلافت بلافضل امیرالمؤمنین همین آیه است.

شیخ: یعنی چه؟! شما به هر زوری شده می‌خواهید از این آیه هم برای اثبات حرفتان بهره ببرید؛ در حالی که «ولی» به معنای محب است نه به معنای امام. اگر سخن شما صحیح باشد پس بایستی افراد دیگری را هم شامل شود، چون صیغه‌ی جمع در کلمه‌ی «ولیکم» را نمی‌توان بدون دلیل حمل بر مفرد کرد.

واعظ: اولاً در کلمه‌ی «ولیکم»، ولیّ مفرد است نه جمع و ضمیر «کم» که جمع است مربوط به امت است. ثانیاً آنچه را که بعضی از علمای متعصب شما مورد اشکال قرار داده‌اند کلمات «الذین» و «یقیمون» و «یؤتون» است که جمع می‌باشد. چنانچه عرض کردم در زبان عرب و عجم گاه‌ها لفظ جمع را برای اغراض بلاغی بر مفرد حمل می‌کنند. البته همان قسمی که شما متذکر شدید از نظر ما نیز مصداق این آیه منحصر در امام علی علیه‌السلام نیست؛ بلکه یازده امام دیگر نیز مشمول این آیه هستند.

شیخ: این را بپذیرید که کلمه ولیّ در این آیه به معنای ناصر است نه به معنی امام زیرا اگر این طور که شما می‌گویید باشد باید علی علیه‌السلام در زمان حیات پیامبر هم امام بوده باشد و حال آنکه این طور نبوده است. **واعظ:** چرا! اتفاقاً همان طور بوده است؛ در جریان غزوه‌ی تبوک پیامبر آن حضرت را خلیفه‌ی خود در مدینه قرار داد و تا پایان عمر شریفش آن

¹ - تفسیر کبیر، امام فخر رازی، ج 3، ص 431

حضرت را عزل نکرد. همچنین با توجه به حدیث منزلت ثابت می‌شود که آن حضرت در زمان حیات و پس از وفات نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز خلیفه‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است.

شیخ: اگر دقت کنید خواهید دید که به صلاح شما نیست که این آیه را در شأن علی کرم‌الله‌وجهه بدانید؛ زیرا این آیه نه تنها اثبات فضیلت نمی‌کند بلکه به فضایل دیگر آن حضرت لطمه وارد می‌کند.

واعظ: اولاً اینکه آیه در شأن چه کسی باشد یا نباشد؛ به صلاح‌دید من و شما نیست. ثانیاً می‌خواهم بدانم چگونه این آیه به فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام لطمه می‌زند؟!

شیخ: یکی از مقامات عالی‌هی آن حضرت حضور قلب در نماز بوده است. در تاریخ آمده است که در یکی از جنگ‌ها تیری به پای ایشان فرو رفته بود که خارج کردن آن بسیار مشکل بود. بنا شد این تیر را در حال نماز از پای آن حضرت خارج کنند، زیرا علی بن ابیطالب در حال نماز قلباً متوجه خداوند است و ابداً به خود توجه ندارد. حال ملاحظه کنید؛ آیا این علی در نماز متوجه ناله‌ی سائل می‌شود و به او زکات می‌دهد؟

واعظ: در ابتدا به این سؤال من پاسخ دهید که اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حال نماز باشد و در حضور ایشان یکی از کفار که پیامبر را تنها یافته است، قصد جان پیامبر را بکند، آیا امام علی علیه‌السلام دست از نماز می‌کشد و از جان پیامبر دفاع می‌کند یا به نماز خود ادامه می‌دهد؟

شیخ: جواب واضح است. باید نمازش را بشکند و از پیامبر دفاع کند.

واعظ: احسنت!! اینکه می‌گویند علی در نماز متوجه درد پا نمی‌شود به معنای آن است که متوجه خود نیست نه اینکه بی‌هوش و حواس شود به

گونه‌ای که متوجه اطراف خودش هم نباشد. آن چیزی که به نماز لطمه وارد می‌کند توجه به غیر خداست نه هر توجهی!! او در عین حالی که نماز می‌خواند و غرق حضور قلب در محضر رب و پروردگار خویش است، حواسش کاملاً جمع است، او که از اول عمر شریفش تا لحظه شهادت ذره‌ای شک و تردید در ایمانش پیدا نشد، هرگاه عملی پیش می‌آمد که رضای خدا در آن بود به خوبی آن را می‌دید و متوجه آن می‌شد. او در حال رکوع، زکات داد و مصداق نور علی نور را پدید آورد. بهترین دلیل بر اینکه این عمل فضیلت است این است که خداوند در این آیه این عمل را مدح فرموده است.

شیخ: از این بحث که بگذریم، اگر اجازه دهید از شما گلایه‌ای داشته باشم.

واعظ: بفرمایید.

شیخ: شما الان گفتید که علی از اول عمرش تا آخر، هیچ شک و تردیدی در ایمانش پیدا نشد. آیا این گفته‌ی شما کنایتاً این را نمی‌رساند که بقیه‌ی اصحاب در ایمانشان ثابت قدم نبوده‌اند؟

واعظ: اولاً من قصد کنایه‌گویی نداشتم. ثانیاً اگر این سؤال را خصوصی از من می‌پرسیدید، مناسب‌تر بود.

شیخ: طرز صحبت شما حاکی از آن است که یک مطلبی را در نظر دارید و نمی‌خواهید بگویید.

واعظ: به شهادت آیات و روایات، اغلب صحابه که هنوز به مراتب بالای ایمان نرسیده بودند، گاهی اوقات گرفتار شک و تردید می‌شدند. بعضی از آنها که منافقین می‌باشند در این شک باقی بودند. اما در مورد برخی دیگر بهتر است جوابش را خودمانی خدمت‌تان عرض کنم.

حافظ: یعنی می خواهید بگویید که خلفا هم شک می کردند.

واعظ: شما تحریک احساسات می کنید. حال که این گونه است من هم شما را بی جواب نمی گذارم. به شهادت روایات معتبر، عمر بارها و بارها در نبوت پیامبر اسلام شک می کرده است. در جریان صلح حدیبیه می گوید: «هرگز در نبوت محمد صلی الله علیه و آله شک نکرده بودم به اندازه‌ی شکی که در روز حدیبیه نمودم». از این حرف، معلوم می شود که او مکرراً گرفتار تردید می شده است.

چون وقت مجلس تمام شده بود، ادامه‌ی بحث را به شب بعد موکول کردیم. در هنگام پذیرایی از مهمانان جناب آقای حافظ گفت:

حافظ: جناب سلطان الواعظین، من شخصاً از دیدن شما بسیار خوشوقت شدم و خیلی مایل بودم که بیشتر از این در محضر شما باشم و از بیانات حضرتعالی استفاده ببرم؛ اما متأسفانه کارهای مهمی دارم و بایستی ناچاراً به وطن برگردم. اگر افتخار دهید و به منزل ما تشریف بیاورید خیلی خوشحال می شوم.

نواب: ما نمی گذاریم شما بروید!! کار به جای حساسی رسیده است و تا مطلب روشن نشود حق ندارید جلسه را ترک کنید. شما علما همیشه به ما می گفتید که رافضی‌ها برای مذهب و مرام خود هیچ دلیلی ندارند و اگر در مقابل ما قرار گیرند خیلی زود شکست می خورند؛ اما حالا می بینیم که امر، عکس آن چیزی است که ادعا می کردید و این شما هستید که کم می آورید.

حافظ: اشتباه می کنید. اینکه می بینید ما چیزی نمی گوییم، فقط به پاس حرمت و شئونات مهمان محترم است و به همین خاطر است که تاکنون

وارد مباحث اساسی نشده‌ایم. اگر اراده کنیم به راحتی حق را به جانب خودمان برمی‌گردانیم.

نواب: تاکنون که چنین نبوده است. اگر دلیلی دارید در همین مجلس آن را مطرح کنید زیرا مذاکرات این جلسه تماماً در روزنامه‌های محلی چاپ می‌شود و نقل محفل جوان‌های ما شده است و بسیاری از آنان را در عقایدشان سست کرده است.

حافظ: حتی اگر از کارهای خودم نیز صرف‌نظر کنم، دیگر این اجازه را به خود نمی‌دهم که مزاحم مهمان محترم باشم؛ زیرا ایشان عازم مشهد هستند و درست نیست موجبات زحمت ایشان را فراهم آوریم.

واعظ: خیر! از طرف من هیچ مانعی نیست. اتفاقاً خیلی خوشحال هستم که چنین مجلسی بر پا شده است تا حق و حقیقت آشکار گردد.

حافظ: با وجود اینکه توقف در پیشاور برایم دشوار است، این دعوت را می‌پذیرم.

شب هفتم

سید عبد الحی: حضرت آقا، چند شب قبل جناب آقای حافظ سؤالی را مطرح کردند؛ ولی شما از جواب دادن به آن طفره رفتید.
واعظ: کدام سؤال؟

سید: دلیل شما بر اینکه علی کرم الله وجهه با رسول خدا صلی الله علیه وآله اتحاد نفسانی داشته است چیست؟
واعظ: دلیل ما آیهی مباحله است.

حافظ: آیهی مباحله چه ربطی به این موضوع دارد؟

واعظ: رابط آن لفظ «أنفسنا» است که در آیه شریفه آمده است. مفسرین می نویسند در جریان مباحلهی پیامبر با نصارای نجران، همراهیان پیامبر منحصرأ امیرالمومنین و فاطمه زهرا، امام حسن مجتبی و حضرت سید الشهداء بوده اند. حال اگر در آیه دقیق شوید، می یابید که مصداق «أبنائنا» امام حسن و امام حسین هستند؛ مصداق «نسائنا» حضرت فاطمه زهرا و مصداق «أنفسنا» حضرت امیرالمؤمنین می باشد. پس امام علی علیه السلام نفس رسول خدا و در جمیع کمالات شریک و برابر با پیامبر می باشد. علاوه بر این آیه، احادیث بسیاری نیز در تأیید گفتهی ما وجود دارد. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علی از من و من از علی هستم. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است». همین نکته دلیل افضلیت حضرت علی علیه السلام

بر جمیع انبیاء جز خاتم الانبیاء است. از رسول خدا منقول است که: «در علی نود خصلت از خصایل انبیاء وجود دارد که خداوند متعال آنها را فقط در او جمع کرده است».¹ حال، آیا این بی‌انصافی نیست که چنین شخصیت بزرگواری را در خانه بنشانند و فرد دیگری را بدون دلیل و برهان بر او مقدم شمارند؟!

حافظ: ما بی‌انصافیم یا جنابعالی که می‌گویید اصحاب پیامبر بدون دلیل و برهان کاری را انجام داده‌اند. آیا دلیلی بهتر از اجماع می‌خواهید؟ اجماع امتی که در آن همه‌ی اصحاب حتی شخص علی بن ابیطالب کرم‌الله‌وجهه در آن شرکت داشته‌اند را دلیل نمی‌دانید؟ آیا این حدیث را قبول ندارید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «امت من بر خطا اجماع نمی‌کنند». پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امت اسلام با وجود اینکه می‌دانستند علی کرم‌الله‌وجهه صاحب فضایل بی‌شماری است، ابوبکر و عمر را به خلافت برگزیدند. علت این انتخاب دو چیز بود: اولاً، علی جوان بود و ابوبکر و عمر مسن بودند؛ ثانیاً بنا به گفته‌ی عمر، نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نمی‌شود لذا چون علی جزء خانواده‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، واجد مقام خلافت نبود!!

واعظ: و اما در پاسخ به دلایل شما عرض می‌کنم که ما نیز اجماع امت را به عنوان یک اصل قبول داریم؛ لیکن به شرط آنکه تمام امت اجماع کنند که مسلماً در این صورت علی امیرالمؤمنین هم جزء همین اجماع خواهد بود و هر جا که او باشد، حق هم همان جاست؛ ولی آیا مگر در سقیفه، تمام امت جمع شدند که ملاک شما اجماع امت می‌باشد؟!

¹ - موده القربی، میر سید علی همدانی شافعی، موده 8

حافظ: خیر! تنها چند نفری از بزرگان در سقیفه حاضر بودند؛ ولی در نهایت اجماع امت به تدریج تحقق پیدا کرد.

واعظ: شما به جمع شدن چند نفر در سقیفه، اجماع امت می‌گویید؟

حافظ: منظور از اجماع، اجماع عقلا و کبار صحابه می‌باشد.

واعظ: از متن حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین چیزی برداشت نمی‌شود. بر فرض که حق با شما باشد، آیا عقلای صحابه همان چند نفری بودند که در سقیفه حاضر شدند؟! آیا در سایر بلاد مسلمین هیچ عاقل لایقی وجود نداشت؟! آیا عباس و علی علیه‌السلام جزء عقلای اصحاب حساب نمی‌شدند؟! آیا رأی ابوعبیده قبرکن برای انتخاب خلیفه صائب‌تر از رأی باب مدینه‌ی علم نبوی، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است؟ ما لکم کیف تحکمون!!

حافظ: چرا به صحابی بزرگوار پیامبر، ابوعبیده جراح توهین می‌کنید؟

واعظ: من توهین نکردم؛ بلکه شغل او را گفتم، آیا شما منکر این هستید که او قبرکن بوده است؟

حافظ: چون اوضاع مملکت بحرانی بوده است و ممکن بود فتنه‌ای برپا گردد، ابوبکر و عمر چاره‌ای ندیدند جز اینکه کار را یکسره کنند؛ لذا عمر با ابوبکر بیعت کرد و غیر از عده‌ی معدودی از پیروان سعد بن عباده بقیه‌ی اهل مجلس نیز با رأی عمر موافقت کردند.

واعظ: پس خود شما هم قبول دارید که حتی در سقیفه هم اجماع کامل صورت نگرفته است.

حافظ: عرض کردم که اوضاع بسیار بحرانی بوده است و چاره‌ای جز عجله نبوده است.

واعظ: آیا این امکان هم وجود نداشت که علی علیه السلام و عباس و بزرگان بنی هاشم را خبر کنند؟

حافظ: علی الظاهر، نه!!

واعظ: خیر قربان، فرصت داشتند؛ بلکه عمداً آنها را خبردار نکردند.

حافظ: دلیلی هم بر این گفته‌ی خود دارید؟

واعظ: چه دلیلی از این بهتر که عمر تا درب خانه‌ی پیامبر آمد؛ ولی برای اینکه مبادا علی و بنی‌هاشم از جریان اجتماع در سقیفه خبردار شوند وارد خانه نشد.

حافظ: استدعا می‌کنم این حرفهایی که ساخته‌ی ذهن عوام شیعه است را در این مجلس مهم مطرح نکنید.

واعظ: الحمدلله در کتب معتبر شما، به اندازه کافی دلیل و برهان برای اثبات حرفهای ما موجود است و در نتیجه نیازی به جعل حدیث نداریم. در برخی کتابهای¹ معتبر اهل سنت آمده است که عمر درب خانه‌ی رسول خدا آمد و داخل نشد. او توسط شخص دیگری به ابوبکر که داخل خانه بود پیغام داد که زودتر بیرون بیاید تا با هم به سقیفه بروند. ابوبکر از ترک منزل خودداری کرد. عمر دوباره پیغام داد که امر مهمی پیش آمده و وجود ابوبکر لازم است. ابوبکر بیرون آمد و با هم به سقیفه رفتند. در بین راه ابوعبیده جراح را نیز با خود همراه کردند تا اجماع سه نفری تعیین خلیفه را به وجود آورند!!! از جمله بزرگانی که از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، عباس بن عبدالمطلب بود. اگر می‌خواهید معنای حدیث اجماع را بیابید لازم است آن را در کنار حدیث ثقلین و حدیث سفینه

¹ - تاریخ محمد بن جریر طبری، ج 2، ص 456

قرار دهید تا درایت حدیث نصیبتان گردد. حدیث ثقلین که مورد اتفاق جهان اسلام می‌باشد این است که رسول‌خدا فرمود: «من دو چیز گرانمایه، قرآن و عترت، را در میان شما به امانت می‌گذارم. اگر به این دو متمسک شوید، گمراه نخواهید شد. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند».¹ و اما حدیث سفینه: «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است. هر که به آن متوسل شود نجات می‌یابد و هر که از آن سرپیچی کند هلاک می‌شود». اگر این دو حدیث را کنار حدیث اجماع بگذارید، معنای واقعی اجماع به دست می‌آید. آن اجماعی حجت است که عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز داخل در آن باشند؛ چرا که آنها ملاک حق و حقیقتند.

واما اینکه فرمودید سن ابوبکر ملاک برتری او بر علی علیه‌السلام بوده است، بسیار دلیل موهنی است. لازمه‌ی حرف شما این است که با وجود ابی قحافه که پدر ابوبکر بود و در آن زمان در قید حیات بود، ابوبکر نتواند خلیفه شود.

حافظ: زیادی سن به تنهایی کافی نیست؛ لیاقت نیز ملاک است. خدا را خوش نمی‌آید که با وجود پیرمرد لایق و کاردانی مثل ابوبکر، زمام امور به دست جوان نرسی مثل علی بیفتد.

واعظ: اگر این‌گونه است؛ پس اولین کار غیر خداپسندانه را شخص نبی مکرم اسلام انجام داد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در غزوه‌ی تبوک با وجود ابوبکر، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را خلیفه‌ی خود در مدینه قرار داد.

¹ - مسلم بن حجاج، صحیح، ج 7، ص 122

حافظ: رای اکثریت قاطع مردم بهترین دلیل بر مشروعیت خلافت ابوبکر است.

واعظ: این حرف هم درست نیست؛ زیرا از رسول اکرم صلی الله علیه وآله منقول است که: «به زودی بعد از من فتنه‌ای برپا خواهد شد. پس در چنین زمانی شما با علی باشید؛ چون او اولین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند. او با من و در رتبه‌ی من است. او جداکننده‌ی حق از باطل است».¹ این حدیث، ملاک حق را رأی علی علیه السلام می‌داند نه رأی اکثریت. هر جا علی باشد، حق هم همان جاست ولو اکثریت در جای دیگر باشند.

حافظ: این حدیث که نقل کردید یک حدیث واحد است و ارزش ندارد.

واعظ: چه زود فراموش کردید که علمای اهل سنت خبر واحد را حجت می‌دانند. علاوه بر این، دلیل ما فقط متکی به این یک حدیث نیست؛ بلکه در کتابهای شما از این قبیل احادیث فراوان است. نبی اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علی با حق است و حق با علی است و هیچ‌گاه این دو از هم جدا نمی‌شوند».² در حدیث دیگر آمده است: «ای جماعت انصار؛ آیا شما را به کسی که تمسک به او مانع از هرگونه گمراهی است، دلالت نکنم؟ عرض کردند: چرا ای رسول خدا! فرمود: همانا او علی است. پس به سبب دوستی من او را دوست بدارید و به سبب کرامت من او را اکرام کنید. همانا آنچه به شما گفتم طبق دستور خداوند و به توسط

¹ - ینابیع الموده، شیخ سلیمان بلخی حنفی، کتاب السبعین، باب 16

² - تفسیر کبیر، فخر رازی، ج 1، ص 111

جبرئیل بود».¹ خلاصه‌ی کلام اینکه اجماع بدون علی علیه‌السلام حجت نیست و اگر خلافت ابوبکر مشروع بود می‌بایست علی علیه‌السلام با او بیعت می‌کرد و حال آنکه ایشان بیعت نکرد و مخالفت نمود. اگر تاریخ سقیفه را با دقت مطالعه کنید به وضوح می‌یابید که دسیسه‌ای در کار بوده است؛ و عده‌ای می‌خواستند بدون اطلاع بنی‌هاشم کار را یکسره کنند تا به اغراض دنیوی خود برسند.

حافظ: آقای عزیز! چرا القای شبهه می‌کنید؟! هیچ دسیسه‌ای در کار نبوده است. اوضاع بحرانی بوده است و عجله در تعیین خلیفه از بابت مصالح اسلام و مسلمین بوده است.

واعظ: لازمه‌ی حرف شما این است که ابوعبیده‌ی جراح از امام علی علیه‌السلام نسبت به اسلام دلسوزتر بوده باشد؛ و او وجود خطر را درک کرده باشد اما خاندان پیامبر هیچ توجهی به اطراف نداشته باشند!

نواب: چه دلیلی داشته است که آنها تا این حد عجله کنند که حتی فرصت خبر کردن اهل بیت را نیز نداشته باشند؟

واعظ: فرصت داشتند؛ اما صلاح نمی‌دیدند که اهل بیت خبردار شوند. علت عجله‌ی آنها این بود که اگر صبر می‌کردند و نظر بزرگان صحابه و بنی‌هاشم را نیز جویا می‌شدند، دیگر شانس برای برنده شدن نداشتند. جالب این است که عمر سالها بعد گفت: «خلافت ابوبکر عجلولانه بوده است. خداوند امر او را به خیر فرماید». و اما این قول عمر که سلطنت و نبوت با هم جمع نمی‌شود؛ مخالف صریح قرآن است. خداوند متعال می‌فرماید: «آیا برخی مردم به آنچه خداوند به آنها تفضلاً عطا فرموده

¹-حلیله الاولیاء، حافظ ابی نعیم احمدبن عبدالله اصفهانی، ج 1، ص 63

است، حسد می‌ورزند. همانا ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آنها ملک و سلطنت بزرگ عطا کردیم.¹ آیا ممکن است پیامبر بر خلاف نص صریح قرآن سخن بگوید؟! بر طبق این آیه به همان وجهی که در آل ابراهیم بین سلطنت و نبوت جمع بود، در دیگران نیز این دو امر قابل جمع است. علاوه بر اینکه خلافت غیر از سلطنت است. اگر جمع بین خلافت و نبوت محال است، پس چرا عمر همین علی را در شورای انتخاب خلیفه وارد کرد؟! جالب این است که نبوت با خلافت بلافصل جمع نمی‌شود؛ ولی با خلافت در رتبه‌ی چهارم جمع می‌شود!! آقایان محترم! تعصب را کنار بگذارید و حق را به صاحب آن بدهید. اگر از رموز سیاست خبر می‌داشتید، به راحتی می‌توانستید علت عجله‌ی عمر را درک کنید.

شیخ: اگر غفلتی بوده یا نبوده، ربطی به من و شما ندارد؛ چون ما در آن روز نبودیم لذا حق نداریم چنین قضاوت‌هایی را داشته باشیم. مسلماً آنها دلیلی برای این کارشان داشته‌اند. آیا غیر از این است که در نهایت، اجماع صورت گرفت و همگی به خلافت ابوبکر رضایت دادند؟ پس نباید در برابر این اتحاد مخالفت نمود؛ بلکه همگی بایستی همان راهی که آنان رفتند را ادامه دهیم.

واعظ: آفرین به این استدلال!! آفرین به این عقیده!! پس بنا به گفته‌ی شما هرگاه سه نفر در یک جایی جمع شدند و چیزی را تصویب کردند و به زور همگی را به اطاعت خود واداشتند، بر ما واجب می‌شود از آنها

¹ - سوره نساء، آیه 57

تبعیت کنیم ولی این را بدانید که فرد مسلمان واقعی به هیچ وجه پیروی کورکورانه و جاهلانه از احدی را نمی‌پذیرد.

شیخ: به چه دلیل آراء و اجماع عده‌ی کثیری از صحابه را فقط به این خاطر که علی به آن رأی نداده است، نادیده می‌گیرید؟

واعظ: از ابویوب انصاری در هنگامی که به وی به خاطر پیروی از علی علیه‌السلام و بیعت نکردن با ابوبکر اعتراض کرده بودند؛ منقول است: «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که به عمار فرمود: ای عمار! اگر تمام مردم به راهی می‌روند و علی به تنهایی به راه دیگر می‌رود تو به همان راهی برو که علی می‌رود و از بقیه‌ی مردم بی‌نیازی بجوی. ای عمار! علی تو را از هدایت بر نمی‌گرداند و تو را بر هلاکت دلالت نمی‌کند. ای عمار! اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست».¹

در این هنگام صدای مؤذن بلند شد و آقایان برای ادای نماز عشاء برخاستند. پس از ادای نماز جناب آقای حافظ شروع به صحبت نمودند.

حافظ: شما ضمن صحبت‌هایتان سخن عجیبی گفتید. چرا ادعا می‌کنید که علی و بنی‌هاشم با ابوبکر بیعت نکردند؛ در حالی که تمامی علما نوشته‌اند که علی و بنی‌هاشم و اصحاب همگی با خلیفه بیعت کردند؟

واعظ: بلی! ما هم می‌دانیم که بنی‌هاشم بیعت کردند؛ اما چه زمانی و چگونه؟ بزرگان از مورخین نوشته‌اند که علی و بنی‌هاشم بعد از شش ماه و پس از تهدید به قتل و تحمل اهانت‌های بسیار بیعت کردند.

¹ - موده القربی، میر سید علی همدانی، موده 5

حافظ: واقعاً از شما بعید است که سخنان عوام شیعه را مورد استناد قرار می‌دهید. این را بدانید که قطعاً علی با کمال میل از همان روز اول با ابوبکر بیعت کرد.

واعظ: فرمایش شما صحیح نیست. واقعیت تاریخی مسلم آن است که بیعت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از وفات حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها صورت گرفت. در منابع معتبر مضبوط است که علی علیه‌السلام بعد از شش ماه یعنی بعد از وفات فاطمه سلام‌الله‌علیها با ابوبکر بیعت کرد. به خدا قسم! علمای اهل سنت در پیشگاه حق و حقیقت مسئول هستند؛ زیرا آنان امر را بر مردم مشتبه می‌کنند و حقایق تاریخی را ساخته و پرداخته‌ی شیعیان معرفی می‌کنند، در حالی که در کتابهای خودشان عین این وقایع موجود است.

حافظ: در کدام یک از کتاب‌های ما چنین چیزهایی نوشته شده است؟ چه کسی گفته است که علی را جبراً به سوی مسجد بردند و درب خانه‌ی او را آتش زدند و فاطمه را آزرده و بچه‌اش را کشتند؟ این حرفها بخشی از تهمت‌هایی است که شیعیان به خلفا می‌زنند.

واعظ: یا واقعاً مطالعات شما اندک است و یا عمداً نمی‌خواهید زیر بار حرف حق بروید. مشروح این مطالب در کتاب بلاذری، متوفی 279 هجری موجود است. طبری در تاریخ خود، ابن خزابه در غرر، ابن عبدربه در عقدالفرید، ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، ابن‌قتیبه در الامامه والسیاسه، جوهری در سقیفه و ابن‌شحنه در حاشیه‌ی کامل ابن‌اثیر قسمت‌هایی از واقعه‌ی تأثرآور هجوم به خانه‌ی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را آورده‌اند. خلاصه‌ی جریان این بوده است که ابوبکر، علی علیه‌السلام را برای اخذ بیعت احضار کرد اما امیرالمؤمنین نیامد. ابوبکر

عمر را فرستاد. امام علی علیه‌السلام حاضر به بیعت نشد. عمر آتش فراهم آورد تا خانه را بسوزاند. در این هنگام حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها فرمود: ای پسر خطاب! آیا آمده‌ای خانه‌ی مرا بسوزانی؟ گفت: آری، این کار برای آنچه پدرت آورده، قوی‌تر است. یکی دیگر می‌نویسد: وقتی ابوبکر مطلع شد که عده‌ای از بیعت او سرپیچی کرده‌اند و در خانه‌ی علی جمع شده‌اند؛ عمر را به سوی آنها فرستاد. عمر بر در خانه رفت و از آنها خواست تا بیعت کنند ولی آنها از خانه بیرون نیامدند. عمر هیزم طلبید و قسم یاد کرد که یا باید بیرون بیایید و یا خانه را با اهل آن آتش می‌زنم. مردم گفتند: ای اباحفص! در این خانه فاطمه است. گفت: ولو او هم باشد، می‌سوزانم! پس همگی بیرون آمدند و با ابوبکر بیعت کردند مگر علی علیه‌السلام که فرمود: من قسم خورده‌ام که تا قرآن را جمع آوری نکرده‌ام، از خانه بیرون نیایم. عمر قبول نکرد؛ ولی هنگامی که ناله‌ی فاطمه را شنید بناچار سوی ابوبکر بازگشت و او را برای اخذ بیعت تحریک کرد. ابوبکر چندین بار قنغذ را به سوی علی علیه‌السلام فرستاد، اما کاری از پیش نبرد. عاقبت عمر با چند تن از اوباش مدینه به درب خانه‌ی فاطمه آمدند. وقتی فاطمه سلام‌الله‌علیها صدای آنها را شنید. صدا به ناله بلند کرد که: بابا ای رسول‌خدا! بعد از تو چه ظلم‌هایی که از عمر و ابوبکر به ما می‌رسد. مردم با شنیدن صدای آن حضرت، با چشمان اشک‌بار برگشتند؛ ولی عمر با عده‌ای همانجا ماندند تا نهایتاً علی را به اجبار از خانه بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و آن حضرت را امر به بیعت کردند. حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم، چه می‌کنید؟ گفتند: به خدا سوگند، گردنت را می‌زنیم. علی علیه‌السلام فرمود: در این صورت بنده‌ی خدا و برادر رسول او را کشته‌اید. عمر گفت: تو برادر رسول‌خدا نیستی.

سپس رو به ابوبکر کرده و گفت: آیا جز این است که ما به امر تو این کارها را می‌کنیم؟ ابوبکر گفت: تا هنگامی که فاطمه زنده است!! او را به بیعت وادار نمی‌کنم.

علی علیه‌السلام خود را به قبر رسول خدا رساند و با گریه و ناله همان کلماتی را که هارون به برادرش موسی گفت، به آن حضرت عرض نمود. ابوبکر و عمر چند روز بعد و پس از اینکه هر چه خواستند انجام دادند، برای جلب رضایت فاطمه سلام‌الله‌علیها به خانه‌ی او رفتند. فاطمه فرمود: خدا را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا اذیت کردید. من در هر نماز شما را نفرین می‌کنم تا پدرم را ملاقات کنم و از شما نزد او شکایت کنم. حتی بخاری و مسلم نیز صریحاً نوشته‌اند: «فاطمه در حال غضب، ابوبکر را ترک کرد و بر همان حال باقی ماند و با وی حرف نزد تا از دنیا رحلت فرمود». به دلیل اهمیت این وقایع که موجب شیوع آن در مستندات تاریخی شده است، راه برای هر گونه انکاری مسدود است.

حافظ: این اخبار نشان می‌دهد که فرستادگان خلیفه به منظور ایجاد وحشت و پراکنده نمودن مخالفان، آتش به درب خانه آوردند. در صورتی که شیعیان تاریخ را تحریف کرده‌اند و می‌گویند: عمر درب خانه را آتش زد و فاطمه را بین درب و دیوار فشرد و محسن او را به قتل رساند.

واعظ: شیعیان احتیاجی به جعل و تحریف تاریخ ندارند. در کتاب‌های خودتان به اندازه‌ی کافی دلایل موجود است، لذا نیازی به تحریف اخبار نداریم. مسعودی می‌نویسد: «بر خانه‌ی علی هجوم آوردند و درب خانه‌اش را سوزاندند و او را با اکراه و اجبار از خانه بیرون کشانده و سیّده‌ی زنان

عالمیان را میان درب و دیوار فشار دادند به گونه‌ای که محسن را سقط نمود¹.

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «من برای استادم ابوجعفر نقیب نقل کردم که وقتی به رسول خدا خبر دادند که هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب دختر پیامبر حمله برده است، و به همین سبب زینب بچه‌اش را سقط نموده است؛ حضرت خون هبار را مباح فرمود. ابوجعفر گفت: اگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده بود، خون آن کسی که باعث سقط جنین فاطمه‌اش شد را نیز مباح می‌کرد»². و اما نظام معتزلی، عالم اهل سنت نقل کرده است که: «عمر در روز بیعت ضربتی به پهلوی فاطمه زد که منجر به سقط جنین او شد». با این همه شرح و تفصیل، خواهش می‌کنم بدون دلیل به شیعیان تهمت نزنید. ما نیازی به جعل نداریم. ما به غیر از عقاید صحیح که مبتنی بر کتاب و سنت و عقل و اجماع است، چیز دیگری نداریم.

حافظ: این حرف شما خیلی تعجب‌آور است؛ زیرا در کتاب‌های مهم شما اخباری یافت می‌شود که مخالف کتاب و سنت است و باعث لابالی شدن شیعیان می‌شود.

واعظ: حرف من عجیب نیست؛ بلکه کار شما عجیب است که مطالبی را بیان می‌کنید که هیچ ربطی به موضوع بحث ندارد. خوب است تعدادی از این اخباری که باعث لابالی شدن ما شده است را بفرمایید تا ما هم بدانیم!

¹- کتاب اثبات الوصیه، علی بن الحسین مسعودی

²- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج 3، ص 351، چاپ مصر

حافظ: آخوند ملا محمد باقر مجلسی در کتاب بحارالانوار از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که: «دوستی علی بن ابیطالب علیه‌السلام حسنه‌ای است که هیچ گناهی به او ضرر نمی‌زند». و نیز نقل می‌کند که: «اگر کسی بر حسین علیه‌السلام گریه کند، بهشت بر او واجب می‌شود». از این قبیل اخبار که باعث فساد و موجب جسارت شیعیان می‌شود، بسیار است. متأسفانه گروه شیعه با اتکای به این قبیل احادیث جعلی، هر کاری که دلشان می‌خواهد انجام می‌دهند؛ به این امید که محبت علی علیه‌السلام و گریه‌ی بر حسین علیه‌السلام تمام کارهایشان را درست می‌کند و بهشت را مختص آنان می‌نماید.

واعظ: فساد اخلاق و لاپالایی‌گری برخی از عوام شیعه هیچ ربطی به این احادیث ندارد. غالب افرادی که مرتکب معاصی و فواحش می‌شوند، سرو کاری با حدیث و روایت و قرآن ندارند؛ مثل بسیاری از سنی‌ها که غرق در شهواتند و به این احادیث هم اعتقاد ندارند. آیا جز این است که در قهوه‌خانه‌های عمومی شما اقسام منکرات علنی؛ بسیار بیشتر از آن چیزی که در میان ما موجود است وجود دارد؟ اگر ما هم بخواهیم چنین بهانه‌هایی را ایراد کنیم، می‌توانیم بگوییم که علت شیوع منکرات در میان شما، فتاوی بی‌جای فقها و امامان شماست.

حافظ: کدامیک از فتاوی امامان ما باعث فساد است؟

واعظ: فتاوی‌ایی مثل حلیت لواط در بعضی حالات، حلال بودن گوشت سگ و بعضی از فتاوی‌ایی که خجالت می‌کشم آنها را مطرح کنم. زمخشری می‌گوید: «من شرم می‌کنم خود را از مذاهب اربعه معرفی کنم با توجه به

فتاوی فاسدی که در این مذاهب موجود است»¹. و اما در خصوص حدیثی که مورد اشکال شما واقع شد جالب است بدانید که این حدیث عیناً در منابع خودتان نیز موجود است. در مسند احمد مروی است که پیامبر اکرم فرمود: «دوستی علی حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای به او ضرر نمی‌زند، و دشمنی علی گناهی است که با وجود آن هیچ عمل خیری نافع نیست». همچنین از ابن عباس نقل شده است که رسول اکرم فرمود: «دوستی علی علیه‌السلام گناهان را می‌بلعد همچنان که آتش هیزم را می‌بلعد»².

نواب: لطفاً معنای این حدیث را برای ما شرح دهید.

واعظ: معنای حدیث بسیار ساده است. بر طبق آیات قرآن، گناهان بر دو قسم کبیره و صغیره تقسیم می‌شود. در منابع دینی از گناه صغیره به عنوان سیئه تعبیر می‌شود. در آیه 31 سوره نساء می‌فرماید: «اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید، دوری گزینید سیئات شما را می‌زدائیم و شما را در جایگاهی ارجمند در می‌آوریم». به حکم این آیه، اجتناب از کبائر باعث آمرزش سیئات می‌گردد. در این حدیث دوستی علی از بزرگترین حسنات معرفی شده است به گونه‌ای که هیچ گناه صغیره‌ای نمی‌تواند به او ضرر بزند.

حافظ: فکر نمی‌کنم تفاوتی بین گناه صغیره و کبیره باشد، زیرا اگر فرد گنهکار توبه کند، خدای متعال از تمامی گناهانش اعم از کبیره و صغیره می‌گذرد.

¹ - تفسیر کشاف، زمخشری، ج 3، ص 301

² - ینابیع الموده، سلیمان بلخی حنفی، باب 56، ح 33، ص 246

واعظ: بلی، اگر شخص گنهکار توبه کند، خداوند او را می‌آمرزد؛ اما اگر بنده‌ای که مرتکب گناهان صغیره شده است بدون توبه از دنیا برود؛ چنانچه محب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام باشد، وارد بهشت می‌گردد ولی اگر محبت علی در دلش نباشد جهنمی خواهد بود. این معنای حدیث است. پس نه تنها این احادیث باعث جری شدن افراد در ارتکاب گناه نمی‌شود؛ بلکه برای افرادی که فریب هوای نفس را خورده و مرتکب صغایر شده‌اند، موجبات امیدواری را فراهم می‌آورد. اگر کسی از رحمت خدا نا امید شود و با این بهانه که «آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی» خود را در معاصی غرق کند، در این صورت به هلاکت ابدی دچار می‌شود. و اما حدیثی که در مورد فضیلت گریه بر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بیان فرمودید، صحیح است لیکن نه در مورد همه افراد؛ بلکه فقط در مورد کسانی که دارای اعتقادات صحیح بوده و عامل به دستورات الهی باشند.

حافظ: واضح است که اگر کسی دارای اعتقادات صحیح باشد و به دستورات الهی عمل کند اهل نجات است؛ پس دیگر چه نیازی است به گریه و به این مجالس پرهزینه؟!

واعظ: حرف شما کاملاً درست است؛ اما به این نکته عنایت داشته باشید که مسلمان ولو اینکه در اعمالش دقیق باشد؛ ولی چون معصوم نیست، مرتکب خطا می‌شود. خداوند متعال اسباب و زمینه‌هایی را برای غفران فراهم نموده است تا انسان مؤمن با اتکالی به این اسباب و وسایل خود را در معرض عفو خداوند قرار دهد. گریه بر مظلومیت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از جمله‌ی این اسباب و وسایل است. شاید باور نکنید؛ اما من خود دیده‌ام که بسیاری از افراد لابلای و گنهکار در پرتوی مجالس

عزاداری سیدالشهدا پشیمان شده و موفق به توبه گردیده‌اند. از عایشه نقل شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بر حسین علیه السلام گریه کند در حالی که عارف به حق آن بزرگوار بوده باشد، بهشت بر او واجب می‌گردد».

نواب: حضرت آقا! عده‌ای می‌گویند: حسین برای حب ریاست خروج کرد و جنگ او برای رسیدن به مطامع دنیوی بوده است.

واعظ: اولاً از بدیهیات در دین مبین اسلام این است که خروج و جنگی که به انگیزه‌ی ریاست و مقاصد دنیایی باشد، گناهی بس بزرگ است؛ در صورتی که از نظر ما و شما حضرت امام حسین علیه السلام از هر گناهی حتی گناه صغیره منزه و مبرا بوده است. ثانیاً اگر کسی به خاطر نیل به ریاست و قدرت قیام کند، زن و بچه‌ی خود را همراه خود نمی‌برد و تا حدی که برایش مقدور است خود را به اسباب و ادوات جنگی مجهز می‌کند. اگر کسی تاریخچه‌ی نبرد کربلا را مطالعه کند، با اندک دقت و تیزهوشی به هدف متعالی آن حضرت پی می‌برد. این حرفهایی که برخی معاندان بیان می‌کنند مبتنی بر دلیل و مدرک نیست و فقط از روی دشمنی با اهل بیت رسول خداست؛ چرا که حقانیت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام از آفتاب روشن‌تر است.

نواب: واقعاً جا دارد که خودم را لعنت کنم که چرا کورکورانه و بدون دلیل و تحقیق، سخن هر کس و ناکسی را قبول می‌کنم. عده‌ای که مثلاً هدایتگر ما هستند، زیارت شیخ عبدالقادر و امام اعظم ابوحنیفه را جائز می‌دانند در حالی که هیچ حدیثی از رسول خدا درباره‌ی زیارت آنها نیامده است؛ اما زیارت ریحانه‌ی رسول خدا را با وجود این همه حدیث و روایت، بدعت می‌خوانند. الان تصمیم گرفتم که امسال به زیارت حسین

علیه‌السلام بروم و از خدا طلب عفو و بخشش نمایم. امشب را با تأثر خاطر
از خدمت‌تان مرخص می‌شویم و برای کسب فیض فردا شب مزاحمتان
خواهیم شد.

شب هفتم¹

¹ - شب هشتم در کتاب مرجع

واعظ: می‌خواهم به عنوان اولین مطلب سؤالی را از شما آقایان بپرسم. همه می‌دانیم که عقیده‌ی اهل سنت این است که گوینده‌ی لاله‌الاله و محمد رسول‌الله مسلمان و مؤمن است. سؤال این است که با وجود این که ما شیعیان قائل به شهادتین هستیم، چرا شما سنی‌ها ما را کافر و مشرک و رافضی می‌خوانید؟ آیا شما نمی‌گویید که پیامبر فرموده است: (اگر به هر یک از صحابه‌ی من اقتدا کنید هدایت می‌شوید)؛ آیا علی را جزء صحابه نمی‌دانید یا ادعا می‌کنید که پیامبر در بیان این حدیث، علی علیه‌السلام را استثنا کرده است؟ ما برای تبعیت از اهل بیت دلایل بسیاری داریم؛ اما آیا شما برای تبعیت از ائمه اربعه‌تان هیچ دلیلی دارید؟ از ابن عباس منقول است که رسول‌خدا فرمود: «یا علی، مثل تو و فرزندان مثل کشتی نوح است؛ هر که به آن متمسک گردد نجات یابد و هر که از آن تخلف نماید هلاک می‌شود. مثل شما مثل ستارگان است که تا روز قیامت هرگاه ستاره‌ای پنهان شود، ستاره‌ای دیگر طالع می‌گردد».¹ همچنین از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله منقول است که: «هیچ‌گاه به عترت من چیزی نیاموزید چون آنها از شما عالم‌ترند».² عجیب و جالب این است که ابن‌حجر مکی متعصب می‌گوید: «افراد عالم و عامل اگر از اهل بیت باشند بر علمایی که از اهل بیت نباشند مقدم‌اند». با این حال خودش دیگران را مقدم بر سرور اهل بیت یعنی علی علیه‌السلام دانسته است.

¹ - ینابیع الموده، شیخ سلیمان بلخی حنفی، باب 4

² - صواعق، ابن حجر مکی، باب 11، فصل 1، ص 92

حال بفرمایید آیا به ما این اجازه داده شده است که بنا به صلاحدید یکدیگر بجای قرآن کریم، کتاب دیگری را برگزینیم؟
سید: هرگز.

واعظ: احسنت. به همان دلیل که برای قرآن نمی‌توان بدل آورد برای عدیل قرآن نیز نمی‌توان بدل انتخاب کرد. چه معنی دارد که ما جای علی را به ابوبکر بدهیم. آیا غیر از این است که هیچ دستوری از جانب خدای بزرگ و رسول گرامی او در زمینه تبعیت از ائمه اربعه‌ی شما صادر نشده است. آیا کتابهای شما مملو از دلایل روایی بر خلافت علی بن ابیطالب علیه‌السلام نیست؟ آیا دلیلی هرچند ضعیف از قرآن و یا از روایات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای لزوم تبعیت از ابوحنیفه و آن سه امام دیگرتان دارید؟!

سید: خوب، ایشان در زمان رسول خدا نبوده‌اند و پس از حدود سه قرن به دنیا آمده‌اند لذا از رسول خدا در این زمینه مطلبی صادر نشده است.

واعظ: پس خود حضرتعالی قضاوت کنید؛ چرا و به چه دلیل، ما امامان باعظمت خودمان را کنار بگذاریم و از امامان بی‌نام و نشان شما تبعیت کنیم؟! بر اساس چه ملاک عقلی، با وجود این همه مستندات مسلم روایی و عقلی، پیروی از علی علیه‌السلام را کنار بگذاریم و پیرو معاویه و ابوحنیفه شویم؟ مگر ملاک شما برای انحصار امامت و مقام افتاء در ائمه اربعه‌تان چیست؟

سید: ملاک ما مانند ملاک شما برای انحصار امامت در دوازده امام است.

واعظ: پس در ابتدا من ملاکات انحصار عدّه‌ی ائمه را به دوازده نفر می‌گویم و سپس منتظر شنیدن دلایل شما خواهم ماند. یحیی بن حسن،

عالم سنی از بیست طریق نقل روایت می‌کند که خلفای بعد از رسول خدا دوازده نفرند و تمامی ایشان از قریشند.

در صحیح بخاری از سه طریق، در صحیح مسلم از نه طریق، در سنن ابی داوود از سه طریق، در سنن ترمذی از یک طریق و در جمع بین‌الصحيحين از سه طریق به این مطلب اشاره شده است. حالا استدعا می‌کنم یک دلیل ولو ضعیف برای انحصار امامان به چهار نفر را اقامه کنید. علاوه بر این دلایل روایی، هیچ یک از ائمه شما از جهت توان علمی و فقهی در حد و اندازه‌ی امامان ما نبودند و حتی بزرگترین آنها شاگرد یکی از امامان ما بوده است. شما پیروی از شاگرد غیرمنصوص را واجب و پیروی از استاد منصوص را حرام می‌دانید. ما لکم کیف تحکمون؟!

سید: چه کسی گفته است که ائمه ما جزء شاگردان امامان شما بوده‌اند؟
واعظ: تاریخ گفته است. نور الدین صباغ مالکی در کتاب خودش ثبت کرده است که جماعت بسیاری از اعیان امت مثل یحیی بن سعید، ابن جریح، مالک بن انس، سفیان ثوری و ابو حنیفه از امام مطلق و پیشوای کل فی الكل حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام نقل روایت نموده‌اند.

حافظ: من شخصاً قبول دارم که از جانب ما اشتباهاتی صورت گرفته است اما اگر اجازه دهید در این فرصت گلایه‌ای هم از شیعیان داشته باشم. گلایه‌ای که من و تمام اهل سنت از شما شیعیان داریم این است که چرا شما شیعیان بعضی از صحابه‌ی خاص رسول خدا و برخی از همسران پیامبر را لعنت نموده و نفرین می‌کنید؟ آیا لعن افراد بزرگی که سالها در کنار رسول خدا بوده‌اند و با کفار جهاد کرده و باعث پیشرفت اسلام شدند، کفر و ناسپاسی نیست؟ آیا جز این است که منکر کمال

ابوبکر و عمر و دیگر صحابه، منکر پیامبر و قرآن می‌باشد، و آیا جز این است که چنین شخصی منکر ضروری دین و کافر است؟

واعظ: میل نداشتیم که جنابعالی این قبیل مسائل را در جلسه‌ی علنی مطرح فرمایید. اگر اجازه بفرمایید یک روز صبح شخصاً خدمت‌تان برسم و مسئله را با یکدیگر حل کنیم. این شیوه، مناسب‌تر خواهد بود.

حافظ: من بی‌تقصیرم. مدتی است که آقایان اهل تسنن مرا تحت فشار قرار داده‌اند که این مطلب را مطرح نموده و مورد بحث قرار دهیم.

واعظ: چون امر می‌فرمایید، مسئله‌ای نیست. اولاً اینکه فرمودید طعن و لعن صحابه و بعضی از همسران رسول خدا موجب کفر است، حرفی بی‌پایه و بی‌اساس است. و هیچ دلیلی جز توهم و تعصب جاهلانه نمی‌توان برای آن بنا کرد؟ ابن حزم اندلسی می‌گوید: «کسی که به اصحاب رسول خدا از روی جهل و نادانی دشنام دهد معذور است و اگر عمداً مرتکب این عمل گردد فاسق خواهد بود؛ و تنها در صورتی کافر خواهد بود که به قصد آنکه چون منتسب به رسول خدا می‌باشد، آنها را دشنام دهد».¹ اگر اندکی دقت کنید خواهید یافت که اعتقاد به کفر کسی که صحابه را دشنام می‌دهد مستلزم کافر دانستن بسیاری از صحابه مثل خلیفه دوم و عایشه و معاویه و بسیاری از صحابه خواهد بود که مسلماً چنین چیزی مورد قبول شما نیست.

حافظ: به چه دلیل این حرف را می‌زنید؟

واعظ: خلیفه دوم عمر بن الخطاب به پیامبر عرض کرد: «اجازه دهید گردن حاطب منافق را بزنم»، در صورتی که حاطب یکی از صحابه بزرگ

¹ - الفصل فی الملل و النحل، ابن حزم ظاهری اندلسی، جزء 3، ص 227

و از یاران بدر بوده است. تمام علما و مورخین خودتان نوشته‌اند که عایشه همواره به خلیفه عثمان دشنام می‌داد و می‌گفت: «این پیر خرفت را بکشید چرا که او کافر شده است». و نیز در تاریخ ضبط است که معاویه، حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را علناً سب و لعن می‌نمود. حال بفرمایید: آیا کتاب شرح عقاید نسفی ملا عمر تفتازانی را قبول دارید یا خیر؟

حافظ: کتاب تفتازانی کتاب مقبولی است.

واعظ: او در کتابش نوشته است: «بعضی از دانشمندان بیش از اندازه به اصحاب پیامبر خوش گمان بوده‌اند بطوری که اعمال بد ایشان را نادیده گرفته‌اند و حتی قائل به مصونیت صحابه رسول خدا از گمراهی و فسق شده‌اند در صورتی که این چنین نبوده است. بهترین دلیل بر این مدعا، جنگ‌هایی است که بین ایشان رخ داده است. تاریخ گواه خوبی بر حسادت‌ها، جاه‌طلبی‌ها و اعمال زشت و ناپسند بعضی از اصحاب است».

سؤال این است: آیا گفته‌های تفتازانی باعث کفر اوست یا خیر؟ بهترین دلیل بر اینکه سب و دشنام به صحابه باعث کفر نمی‌شود این است که در زمان حیات صحابه، بعضی از آنها به برخی دیگر دشنام می‌داده‌اند و با این حال کافر به شمار نمی‌آمدند. اگر دشنام دادن به صحابه باعث کفر است پس چرا به خلیفه ابوبکر که در بالای منبر و در حضور امت، به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دشنام داده است، اعتراض نمی‌کنید؟

حافظ: چرا تهمت می‌زنید؟ کجا خلیفه ابوبکر به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دشنام داده است؟

واعظ: ما اهل تهمت زدن نیستیم و تا وقتی به چیزی یقین نکرده‌ایم آن را مطرح نمی‌کنیم زیرا موجب بی‌ارزش شدن بقیه حرف‌هایمان می‌گردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: «ابوبکر در مسجد در مقام انتقاد از علی علیه‌السلام گفت: جز این نیست که علی مانند روباهی است که شاهدش دم اوست!! ماجراجو و فتنه‌گر است!! مردم را به فساد می‌کشاند!! و از افراد ضعیف کمک می‌گیرد!!»¹ آیا حرفی برای گفتن دارید؟

حافظ: یعنی می‌فرمایید دشنام دادن به صحابه هیچ اشکالی ندارد؟

واعظ: هرگز من چنین چیزی را نگفتم. بدون دلیل و بی جهت به کسی دشنام دادن امری مذموم و ناپسند است؛ ولی باعث کفر نمی‌شود. شما در صحیح بخاری و صحیح مسلم نگاهی بیفکنید؛ می‌بینید که در بسیاری از موارد، اصحاب در حضور رسول خدا به یکدیگر دشنام می‌دادند و با این حال رسول خدا ایشان را تکفیر نکرد. لازمه‌ی این عقیده آن است که بسیاری از مورخین و علمای شما که در کتابهایشان اشتباه‌کاری و افعال زشت صحابه را نقل نموده‌اند نیز کافر باشند.

حافظ: آقا! به چه دلیل به صحابه ی بزرگوار توهین می‌کنید؟ چرا می‌گویید اصحاب مرتکب افعال زشت می‌شده‌اند، در حالی که رسول خدا فرمود: بدرستی که اصحاب من مانند ستارگانند. به هریک از آنها اقتدا کنید هدایت می‌شوید.

واعظ: بر اساس این حدیث، اگر دو دسته از صحابه با یکدیگر جنگ و ستیز نمایند، کدام یک از آنها ستاره‌ی هدایت خواهند بود؟! سر تا پای این حدیث نشان می‌دهد که این حدیث جعلی است. آیا عقل سلیم این

¹ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 80

مطلب را می‌پذیرد که اقتدا به بعضی از صحابه که مرتکب معاصی و گناه می‌شده‌اند موجب هدایت و باعث جلب رضایت خداوند متعال باشد؟
حافظ: صحابه عادل بوده‌اند و گناه نمی‌کرده‌اند.

واعظ: یک جریان تاریخی را برایتان نقل می‌کنم تا خودتان قضاوت کنید. در سال هشتم هجری عده‌ای از کبار صحابه مجلس انسی داشتند که در آن مجلس همگی شراب نوشیدند.

حافظ: این خبر از مجعولات است. نمونه‌ی دیگری بیاورید.

واعظ: اگر مجعول هم باشد، جعل آن بر عهده‌ی علمای خودتان است.

نواب: آیا نام صاحبخانه و مهمانان هم در کتاب آمده است؟

واعظ: بلی؛ ابن حجر در فتح الباری نوشته است: «ابوطلحه انصاری مجلس شرابی تشکیل داد و عده‌ای را به آن مجلس دعوت نمود که همگی شراب نوشیدند و ابوبکر اشعاری را در مرثیه کفار و کشتگان بدر سرود. نامهای مهمانان عبارتند از: ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، ابی بن کعب، سهل بن بیضاء، ابو ایوب انصاری، ابو طلحه، ابو دجانة، ابوبکر بن شغوب و انس بن مالک که در آن مجلس هجده ساله و ساقی مجلس بوده است»¹.

پس از ذکر نام مهمانهای مجلس، همهمه‌ی شدیدی در مجلس ایجاد شد
شیخ: قسم به ذات پروردگار! این خبر از ساخته‌های شیعیان است.

واعظ: باید کفاره قسم بدهید. این خبر را بخاری و مسلم و احمد بن حنبل نقل کرده‌اند. بگذریم، یکی دیگر از اعمال زشت اصحاب نقض عهد بوده است. نقض عهد یکی از گناهان بزرگ است و خدای متعال افراد ناقض پیمان را لعن فرموده است.

¹- فتح الباری، ابن حجر، ج 10، ص 30

حافظ: اصحاب، کدام عهد را نقض کرده‌اند؟

واعظ: همان عهدی که رسول خدا به امر پروردگار در روز غدیر از آنها گرفت. تمام شیعه و اکثر سنی‌ها معترفند که پیامبر بزرگ اسلام در حجه‌الوداع در روز هجدهم ذی حجه سال دهم هجرت در محلی بنام غدیر خم قریب هفتاد هزار مسلمان را جمع نمود و خطبه‌ای بسیار طولانی برای آنها قرائت فرمود. در این خطبه آیاتی که در مورد علی علیه‌السلام نازل شده است را قرائت فرمود و همگان را به مقام قدس ولایت الهی امیرمؤمنان علیه‌السلام متوجه ساخته و فرمود: ای مردم، آیا من اولی به تصرف از شما در جان‌های شما نیستم؟ عرض کردند: چرا؛ فرمود: پس هر که من مولای اویم این علی مولای اوست سپس دستها را به دعا برداشت و دوستان علی را دعا نموده و دشمنان او را نفرین فرمود. سپس بر طبق فرمان پیامبر اکرم، خیمه‌ای برپا شد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خیمه جلوس فرمود و تمامی مسلمانان یک به یک با آن حضرت بیعت نمودند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: با علی بیعت کنید چرا که من از جانب پروردگارم ماموریت دارم از شما برای علی علیه‌السلام بیعت بگیرم. جالب اینجاست که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر جزء اولین افرادی بوده‌اند که در این روز با خلیفه بلافصل رسول خدا، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بیعت نمودند.

حافظ: چگونه می‌توان باور نمود که چنین امر مهمی اتفاق افتاده باشد و هیچ یک از علمای بزرگ آن را نقل نکرده باشند؟

واعظ: چه کسی گفته است که این واقعه را هیچ یک از علما نقل نکرده است؟ برای عالمی مثل شما که اهل کتاب و مطالعه هستید، چنین حرفی خیلی زشت است. بیش از سیصد نفر از بزرگان علمای خودتان این

حدیث را در کتابهایشان آورده‌اند و حدود صد نفر از صحابه این حدیث را روایت کرده‌اند؛ حتی بعضی از اکابر علمای شما یک کتاب مستقل در این باب نوشته‌اند. بسیار عجیب‌تر آنکه این حدیث را خلیفه‌ی دوم عمر نیز نقل کرده است.

نواب: اگر ممکن است، روایت خلیفه را بیان کنید.

واعظ: او روایت کرده است: «رسول خدا علی را به عنوان بزرگ و پیشوای قوم نصب نمود و او را مولای همگان معرفی نمود؛ سپس برای دوستان او دعا و برای دشمنانش نفرین نمود. سپس عرض کرد: خدایا تو شاهد و گواه منی؛ در این هنگام جوان زیبارویی در کنار من بود. رو به من کرد و گفت: پیامبر عهد محکمی را منعقد کرد. این عهد را جز فرد منافق، هیچ کس نمی‌شکند. ای عمر! مواظب باش تو جزء افرادی که این عهد را نقض می‌کنند نباشی. پس من به رسول خدا عرض کردم: وقتی شما درباره‌ی علی سخن می‌گفتید، جوانی نزد من بود که چنین و چنان گفت. رسول خدا فرمود: او از اولاد آدم نبود؛ بلکه جبرئیل بود که به این صورت جلوه‌گر شده بود تا آنچه را در مورد علی گفتم بر شما تاکید کند.¹ آیا سزاوار بود که چنین عهد و پیمان محکمی بعد از دو ماه زیر پا گذارده شود و به خاطر هوا و هوس، حق امام علی علیه‌السلام پایمال گردد و آتش به درب خانه‌اش برده شود و با شمشیر تهدید شود و با اکراه به بیعت با ابوبکر مجبور گردد.

حافظ: چرا به اصحاب رسول خدا توهین می‌کنید؟

واعظ: ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین می‌نویسد: «قول حق آن است که علی جانشین و خلیفه بلا فصل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است زیرا صحت قضیه غدیر خم واضح است و هر اعتراضی لغو و بیهوده است. چه دلیلی بهتر از این است که عمر پس از تمام شدن سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، به علی کرم‌الله‌وجهه تبریک گفت. این نحوه تبریک گفتن نشانه‌ی تسلیم او در برابر خلافت علی کرم‌الله‌وجهه بوده است؛ اما

¹ - موده القربی، میر سید علی همدانی، موده 5

نفس اماره بر آنان غالب شد و حب ریاست و جاه طلبی موجب گردید به قهقرا برگردند و احکام قرآن و فرامین رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بازی بگیرند و دین را به دنیا بفروشند. اگر جز این بوده است؛ پس چرا در هنگام بیماری و وفات پیامبر، مانع نوشتن وصیت آن حضرت گردیدند؟»
آقایان محترم! اگر با دقت به بیانات این عالم بزرگ سنی گوش دهید حساب کار خود را خواهید کرد.

حافظ: شکی در اصل حدیث غدیر نیست اما نه به این اهمیت و آب و تابی که شما می‌فرمایید. کلمه‌ی مولا در این حدیث به آن معنایی که می‌فرمایید، نیست؛ بلکه به معنای ناصر و دوست است. پیامبر می‌خواست توصیه‌ی علی را به مردم کرده باشد که بعد از وی کسی او را اذیت نکند.

واعظ: این ادعای شما با مفهوم آیه‌ی 67 سوره مائده که در روز غدیر خم نازل شده است مطابقت نمی‌کند. در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: (یا **أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلِّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**).¹

حافظ: چه کسی گفته است که این آیه مربوط به روز غدیر و برای این امر نازل شده است؟

واعظ: حدود سی نفر از بزرگان شما از جمله جلال الدین سیوطی نزول این آیه را در شأن امیرالمومنین علیه السلام و در روز غدیر خم دانسته‌اند. حتی قاضی روزبهان با وجود عناد و تعصبی که دارد، نوشته است: «وقتی این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود:

¹ - ای پیامبر آنچه از خدا بر تو نازل شد را به خلق برسان و الا ادای وظیفه نکرده‌ای و خدا تو را از شر مردم محفوظ خواهد داشت.

من كنت مولاة فهذا علي مولاة» نکته‌ی عجیب آن‌که وی از رزین بن عبدالله نقل می‌کند که گفت: «ما در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این آیه را این چنین قرائت می‌کردیم: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، ان عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ فَاَنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» مفهوم این آیه می‌فهماند که امر مهمی در جریان بوده است که این همه تأکید و تهدید در کلام پروردگار بیان شده است. علاوه بر این، توجه به آیه 3 سوره‌ی مائده که می‌فرماید: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)¹ روشن می‌کند که جریان مهمی در روز غدیر رخ داده است و طوری که شما می‌فرمایید نبوده است.

حافظ: آیه 3 سوره مائده در روز عرفه نازل شده است نه در روز غدیر.
واعظ: بله! بعضی از دانشمندان شما نزول این آیه را مختص روز عرفه دانسته‌اند؛ اما عده‌ی بسیاری از معاریف شما همچون امام احمد بن حنبل و امام اسکافی آنرا مختص روز غدیر می‌دانند. سبط بن جوزی گفته است که ممکن است این آیه دو بار نازل شده باشد، یک بار در روز غدیر و یک بار در روز عرفه. پس از نزول این آیه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بسیار مسرور شد و خطاب به مردم فرمود: «خداوند بزرگ دین را کامل و نعمت را تمام نمود و به رسالت من و ولایت علی راضی شد». هیچ معنا ندارد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آن جمعیت عظیم را در آن هوای گرم و داغ عربستان در محلی بی آب و علف سه روز معطل کند و تمامی افرادی که جلوتر رفته‌اند را برگرداند و خطبه‌ای بلند و بالا انشاء فرماید فقط به

¹ - امروز برای شما دین‌تان را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و برای شما به دین

اسلام راضی شدم.

خاطر اینکه بگوید: علی را دوست داشته باشید و او را اذیت نکنید و بعد از آن خداوند متعال آیه اکمال دین و اتمام نعمت را نازل فرماید. انسان زرنگ و فهیم وقتی به این جریان دقیق می‌شود، به خوبی می‌فهمد که یقیناً موضوع بسیار مهمی در کار بوده است.

حافظ: ممکن است بعید به نظر برسد، اما مسلماً دلیلی بر بطلان مطلبی که من عرض کردم نمی‌تواند باشد.

واعظ: مسئله‌ای نیست! گفتار سبط بن جوزی را عرض می‌کنم تا شاید آن را به عنوان دلیل قبول بفرمایید. او می‌نویسد: «جمله‌ی أَلست أُولی بالمؤمنین من أنفسهم که در ابتدای کلام پیامبر آمده است، ثابت می‌کند که کلمه‌ی مولی در حدیث غدیر به معنای اولی‌بالتصرف است».¹ حافظ ابوالفرج اصفهانی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده است که: «هر که من ولیّ و اولی‌بالتصرف او هستم، علی نیز ولیّ و اولی‌بالتصرف اوست». محمد بن طلحه شافعی می‌نویسد: «حدیث غدیر از اسرار آیه‌ی مباحله می‌باشد زیرا خداوند متعال در آیه‌ی مباحله، علی علیه‌السلام را به منزله‌ی نفس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خوانده و بین نفس رسول خدا و علی جمع نموده است»² احمد بن حنبل در مسند خود احتجاج امیرمؤمنان پیرامون خلافت و امامت را بیان می‌دارد و نقل می‌کند که آن حضرت در رحبه کوفه در مقابل مردم ایستاد و فرمود: «شما را به خدا سوگند! هر که در غدیر خم از رسول خدا به گوش خود درباره‌ی من چیزی شنیده است، برخیزد و گواهی دهد. سی نفر از اصحاب برخاستند و گفتند: ما در روز

¹ - تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص 20، باب 2

² - مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، فصل 5، باب 1، ص 16

غدیر خم دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست تو را گرفت و به جمعیت فرمود: آیا می‌دانید که من سزاوارتر به مؤمنان از خود آنها هستم؟ مردم گفتند: آری؛ پیامبر فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست».¹ جالب اینجاست که حسان بن ثابت نیز در زمینه جریان غدیر در حضور پیامبر اشعاری را سرود و مورد تشویق رسول خدا قرار گرفت. مروی است که پیامبر پس از شنیدن اشعار او، به وی فرمود: «ای حسان! مادامی که با کلام خود، اهل بیت مرا یاری کنی مؤید به روح القدس می‌باشی». حسان در ضمن این اشعار از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: «ای علی! همانا من راضی شدم که بعد از من تو هادی و امام بر خلق باشی». حال انصاف دهید که اگر منظور پیامبر از کلمه‌ی مولا غیر از امام و هادی باشد، آیا نمی‌بایست پیامبر به حسان می‌فرمود که تو اشتباه می‌کنی و منظور من از مولا دوست بوده است نه هادی و امام بر خلق؟! تصور می‌کنم این مقدار استدلال برای اثبات موضوع کافی باشد. حال به مسئله‌ی دیگری می‌پردازیم. صحبت بر سر این بود که اصحاب نقض عهد کردند. ما می‌گوییم: ولو اینکه مولی به معنای دوست باشد، باز هم اصحاب شرط دوستی را با آن حضرت وفا نکردند و نهایت دشمنی را نسبت به آن سرور اعمال داشتند.

حافظ: چرا تحریک احساسات می‌کنید؟ چرا می‌گویید اصحاب حد اعلای دشمنی را با علی کرم الله وجهه نمودند؟

واعظ: من شماره می‌کنم، شما داوری کنید: آتش زدن درب خانه، آزدن همسر و فرزندان، کشتن محسن، تهدید به قتل، ناسزا گویی و اهانت،

¹ - مسند، احمد بن حنبل، ج 1، ص 119

ریسمان به گردن افکندن و به جبر سوی مسجد کشاندن!! آیا به نظر شما کافی نیست؟! انشاءالله ما در محکمه‌ی الهی تمامی شما علما را به پای میز محاکمه می‌کشانیم و داد خود را طلب می‌کنیم تا تقاص ظلم‌هایی که در حق ما شده است را در محضر رب متعال از شما بگیریم.

حافظ: چه ظلمی؟!

واعظ: بزرگترین ظلمی که به ما و بلکه به تمام بشریت شده است، غصب حق جده‌ی ما فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها است.

حافظ: فرض کنید الان پای میز محاکمه الهی هستید؛ ثابت کنید که به فاطمه ظلم شده است.

واعظ: تفاوتی که اینجا با محکمه عدل الهی دارد این است که در آنجا تعصب و کتمان حق راه ندارد.

حافظ: من اصلاً اهل عناد و لجاج نیستم و متعصب نمی‌باشم. در طول این مدتی که در محضر شما بوده و هستم، هر زمان که حرف حساب شنیده‌ام ساکت مانده‌ام؛ با اینکه می‌توانستم مغالطه و یا مجادله کنم. مطمئن باشید که من آن آدم شب اول نیستم و امیدوارم با ولای آل پیامبر از دنیا بروم.

واعظ: خداوند به شما خیر کثیر عطا کند. استدعا می‌کنم به عرایض من گوش دهید و به عنوان یک قاضی عادل، حق را به صاحب آن بدهید. برخی افراد نادان می‌گویند: چرا امری که در هزار و سیصد سال قبل رخ داده است و طرح آن موجب کدورت و اختلاف می‌شود را مطرح می‌کنید؟ در جواب می‌گوییم: که اولاً، اگر دعوا بر سر ارث بوده است؛ پس در هر زمانی بوسیله‌ی ورثه قابل طرح است ولو اینکه هزار سال از شروع اختلاف گذشته باشد. ثانیاً، روشن شدن این مطلب باعث تشخیص راه حق از راه

باطل می‌شود. اگر برای همه‌ی ما روشن شود که حق با علی است آن‌گاه اتحاد واقعی بین مسلمانان عالم برقرار می‌شود و همگی شیعه می‌شوند و در نتیجه خدانشناسی، پیامبرشناسی، نحوه‌ی انجام عبادات، همه و همه تفاوت می‌کند. پس می‌بینید که اگر همین دعوا به نتیجه برسد، تبعات بسیار وسیع و دامنه داری را به دنبال دارد؛ لذا طرح این مباحث تا زمانی که حتی یک غیرشیعی روی زمین وجود دارد، جا دارد. پس از این مقدمه، می‌خواهم سؤالی را از محضرتان بپرسم؟

حافظ: بفرمایید.

واعظ: اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را به فرزندش ببخشد، آیا این ملک پس از فوت پدر جزء ماترک میت به حساب می‌آید یا خیر؟

حافظ: مشخص است که آن ملک جزء ماترک نیست و مشمول قانون ارث نمی‌شود.

واعظ: بعد از فتح خیبر عده‌ای از رؤسای فدک خدمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و قرارداد صلحی امضاء نمودند، که بر اساس آن نصف املاک فدک از آن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گردید. بعد از این واقعه آیه (وآت ذا القربی حقه)¹ نازل شد. پس جبرئیل عرض کرد: خداوند می‌فرماید: فدک را به فاطمه بده. طبق امر الهی فدک در زمان حیات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها واگذار گردید و فاطمه سلام‌الله‌علیها قوت خود و فرزندان را از عوائد و درآمد فدک برمی‌داشت و بقیه را بین فقرا تقسیم می‌فرمود. غصب فدک توسط

¹ - و حقوق خویشان و ارحام خود را بپرداز

مأمورین ابوبکر یکی از دردآورترین وقایع تاریخ پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

حافظ: غصبی در کار نبوده است؛ بلکه به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل شده است. ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: ما جماعت انبیا ارث نمی گذاریم، هر چه از ما باقی بماند صدقه است.

واعظ: اولاً، مگر خود شما نفرمودید که اگر پدر در زمان حیاتش ملکی را به فرزندش هبه کند دیگر جزء ماترک او به حساب نمی آید و مشمول ارث نمی شود؛ به عبارت دیگر اصلاً صحبت از ارث و میراث نیست که شما می گوید انبیا ارث نمی گذارند. ثانیاً سر تا پای این حدیث، جعلی است.

حافظ: جالب است! شما به راحتی چنین حدیث معروفی را جعلی می خوانید.

واعظ: اگر اندکی دقیق شوید، شما هم به جعلی بودن این حدیث پی خواهید برد. این حدیث می گوید، ما انبیا ارث نمی گذاریم و حال آنکه آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که راجع به ارث گذاشتن انبیاست. قرآن کریم می فرماید: **(و ورث سلیمان داوود)**. حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها در محاجه ای که با ابوبکر داشت، این آیات را عنوان کرد و فرمود: «ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا نوشته شده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم. افتراء بزرگی بر خدا می بندید؛ آیا عمداً کتاب خدا را کنار گذاشته و قرآن را پشت سر انداخته اید؟ مگر در قرآن مجید نیامده است که: هرگاه یکی از شما را زمان مرگ فرارسید، چنانچه دارای متاع دنیا است برای پدر و مادر و خویشانش به نحو شایسته وصیت کند. شما بر اساس چه حکمی مرا از ارث پدرم محروم

کردید؟ آیا خداوند شما را به آیه‌ای مخصوص گردانیده و پدرم را از آن آیه اخراج کرده است؟ آیا شما به خاص و عام قرآن از پدرم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پسرعمویم علی علیه‌السلام داناترید؟» چون خلیفه و اطرافیانش در برابر بیانات مستدل آن حضرت درمانده شدند، بنا را بر فحاشی و توهین گذارده و هوچی‌گری راه انداختند. حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها خطاب به ایشان فرمود: «امروز دل مرا شکستید و حق مرا تضییع کردید؛ من در روز قیامت در محکمه عدل الهی حق خود را از شما خواهم گرفت».¹

حافظ: هیچ کس جرأت جسارت و توهین به ودیعه‌ی پیامبر و بضعه‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نداشته است! احتمالاً اشتباه می‌کنید!!
واعظ: آری هیچ کس جرأت نداشته است جز خلیفه‌ی شما ابوبکر که چون در مقابل استدلال‌های حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها مجاب شد سوار بر منبر شد و بنای جسارت و هتاک‌ی را به فاطمه سلام‌الله‌علیها و شوهر گرانقدرش علی علیه‌السلام گذارد.

حافظ: فکر می‌کنم، این حرفها همه و همه تهمت‌هایی است که عوام شیعه به خلیفه ابوبکر زده‌اند.

واعظ: شیعه با وجود این همه مدرک و سندی که در کتابهای شما وجود دارد، احتیاجی به جعل حدیث ندارد. پیشنهاد می‌کنم کتابهای تاریخی خودتان را مطالعه بفرمائید تا به صحت عرایض من پی ببرید. مطلبی که خدمتتان عرض کردم بر اساس نوشته‌ی ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری است. وی می‌نویسد: «پس از اتمام خطبه‌ی حضرت فاطمه

¹ - شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج 4، ص 78

سلام الله علیها، امیرالمومنین علیه السلام رو به ابوبکر نمود و فرمود: چرا فاطمه را از میراث پدرش محروم نمودی و حال آنکه در حیات پدرش در این ملک متصرف بوده است. ابوبکر گفت: فدک مال همه‌ی مسلمانان است، چنانچه فاطمه شاهی بی‌آورد که فدک ملک اوست، آن را به وی پس خواهم داد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا درباره‌ی ما به غیر آنچه درباره‌ی دیگران حکم می‌کنی، می‌خواهی حکم نمایی! بر طبق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد و گواه را مدعی می‌آورد نه متصرف. تو بر خلاف این حکم قطعی و مسلم از فاطمه که متصرف در ملک است شاهد طلب می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که قول فاطمه که یکی از اصحاب کسا و مشمول آیه‌ی تطهیر است عین حقیقت می‌باشد؟ آیا اگر دو نفر در حضور تو شهادت دهند که فاطمه مرتکب حرام شده است، چه می‌کنی؟ گفت: مانند دیگران بر علیه او حکم جاری می‌کنم!! حضرت فرمود: در این صورت از جمله‌ی کفار خواهی بود؛ زیرا شهادت خدا را درباره‌ی طهارت فاطمه نادیده گرفته و به شهادت دو انسان جایز الخطا ترتیب اثر داده‌ای. آیا از نظر تو فاطمه سلام الله علیها برای مال بی‌ارزش دنیا مرتکب دروغ و غصب می‌شود؟! تو شهادت صدیقه‌ی اطهر را رد می‌کنی و شهادت یک مرد اعرابی که بر پاشنه‌ی پای خود بول می‌کند را قبول می‌کنی؟! آن حضرت پس از گفتن این جملات با ناراحتی مسجد را ترک کرد. هیاهوی عجیبی در میان مردم بپاخواست. عده‌ای از مردم می‌گفتند: حق با علی و فاطمه است. چرا در حق دختر پیامبر این گونه عمل می‌شود؟! در این هنگام ابوبکر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! چرا سر و صدا می‌کنید؟ به این دلیل، او این حرفها را می‌زند که من شهادتش را رد کرده‌ام. همانا او مثل روباهی است که شاهدش دم اوست!!!

او ماجراجو و فتنه‌انگیز است. فتنه‌های کوچک را بزرگ نشان می‌دهد و مردم را به فساد ترغیب می‌کند. علی از زنان و ضعفا کمک می‌گیرد و مانند ام‌طحال، که زن فاحشه‌ای در دوران جاهلیت بوده است، می‌باشد.

آیا باور می‌کنید که منظور ابوبکر از این هتاک‌ها و دشنام‌ها، دو محبوب و محبوبه‌ی خدا یعنی علی و فاطمه است؟! آیا این پیرمرد که خود را از نزدیکان پیامبر خدا می‌داند، می‌فهمد که چه می‌گوید؟ اگر کسی بیاید و در مقابل همه‌ی حضار در این مجلس، صدا بلند کند و بگوید: این آقای حافظ مثل روباه است و جناب شیخ مثل دم او است و مانند یک زن فاحشه حرف می‌زند؛ چقدر به شما و ما سخت می‌گذرد؟ الان که در حال بیان این مطالب هستم تمام بدنم می‌لرزد و نمی‌توانم جلوی اشک‌هایم را بگیرم. خدایا به رضای تو راضی‌ام و به روز حکمرانی تو و انتقام خواهی عادلانه‌ی تو دلم را خوش کرده‌ام؛ ای متعال و ای بلندمرتبه! پس ما هم همچون جدّه‌ی مظلومه‌مان سکوت می‌کنیم و منتظر خواهیم ماند.

و اما در ادامه‌ی بحث گذشته، حدیثی را برایتان نقل می‌کنم. از رسول معظم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که: «هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده است». و نیز «هر که علی و فاطمه را آزار دهد مرا آزرده است و هر که مرا آزار دهد خداوند متعال را آزرده است». و اما راجع به اینکه آیا انبیا از خود ارث می‌گذارند یا خیر؛ خوب است به حدیث معروف پیامبر توجه کنید که: «أنا مدینه‌العلم و علی بابها ومن أراد المدینه فلیأتها من بابها». چگونه ممکن است که باب مدینه‌ی علم نبوی مسائل ارث را نداند؟ چگونه معقول است که وصی پیامبر ماترک پیامبر را نداند؟!

شیخ: اولاً، این حدیث از نظر علما فاقد اعتبار است. ثانیاً، موضوع وصایت پیامبر نیز منتفی است؛ زیرا بخاری و مسلم از عایشه نقل کرده‌اند که گفت: «در وقت احتضار پیامبر، سر مبارک ایشان بر سینه من بود تا از دنیا رفت و من شاهد بودم که وصیتی ننمود». انصاف دهید که اگر وصیتی در کار بوده است، قطعاً ام‌المؤمنین عایشه از آن خبردار می‌شد.

واعظ: راجع به سند حدیث مدینه، کم لطفی می‌کنید. این حدیث را عده‌ی کثیری از علمای خودتان در کتابهایشان آورده‌اند. اما در مورد وصایت، هیچ راهی غیر از پذیرش آن ندارید؛ زیرا اسناد مربوط به آن ما فوق تواتر است.

نواب: جناب آقا! آیا وصی غیر از خلیفه است؟

واعظ: خیر؛ وصی همان خلیفه است. همان‌گونه که وصی را پیامبر تعیین می‌کند، خلیفه را هم نبی تعیین می‌کند. این مسئله از نظر ما حل شده است؛ ولی اینکه از نظر شما چگونه است؛ نمی‌دانم! و اما در جواب جناب شیخ که به حدیث عایشه استناد کردند، حدیثی را از قول عمر یاد آور می‌شوم.

عمر گفت: «رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روزی که عقد اخوت بین اصحاب برقرار نمود، فرمود: این علی، برادر من در دنیا و آخرت و خلیفه‌ی من در اهل من و وصی من در امت و وارث علم من و ادا کننده‌ی دیون من است. بین من و علی جدایی نیست. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته است».¹

¹ - موده‌القربی، سید علی همدانی، موده 6

امام احمد بن حنبل در مسند می‌نویسد: «انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم: از پیامبر سؤال کن که وصی ایشان کیست. سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! وصی شما کیست؟ فرمود: ای سلمان! وصی موسی که بود؟ عرض کرد: یوشع بن نون؛ فرمود: وصی من، وارث من، اداکننده‌ی بدهی‌های من و وفاکننده به وعده‌های من علی بن ابیطالب است».¹

گمان می‌کنم همین دو حدیث برای اطمینان جناب شیخ کافی باشد. و اما احادیث بسیار معتبر مبنی بر اینکه در هنگام احتضار رسول خدا، سر مبارک ایشان بر سینه‌ی علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است؛ در کتب شما هم موجود است. احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری از ام سعد و جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌کنند که در هنگام وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سر مبارک رسول خدا بر سینه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود تا روح از بدن شریفش مفارقت نمود. از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه نقل شده است که: «هر آینه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قبض روح شد در حالی که سر مبارک او بر روی سینه‌ی من قرار داشت و روح آن حضرت از دست من خارج شد و من دستهایم را به صورتم کشیدم».² علاوه بر این احادیث، چه دلیلی برای اثبات وصایت امیرمؤمنان بهتر از اینکه امور مربوط به وصی، اعم از غسل و کفن و دفن و پرداخت دیون توسط امیرالمؤمنین صورت گرفته است.

شیخ: اگر این اخبار صحیح است؛ پس چرا هیچ اثری از وصیتنامه‌ی رسول خدا در کتابها نیست؛ در حالی که از خلیفه‌ی اول و دوم

¹ - مسند امام احمد حنبل، تذکره خواص الامه، سبط ابن جوزی، ص 26

² - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج 2، ص 561

وصیتنامه‌هایی در کتابها وجود دارد؟ با وجود دستور صریح قرآن کریم به نوشتن وصیتنامه، چرا رسول خدا در هنگام احتضار وصیت نکرد؟
واعظ: جد بزرگوارم با وجود تأکیداتی که برای نوشتن وصیت می‌فرمود و مردن بدون وصیت را مردن جاهلی می‌دانست؛ به علت هتاکی برخی از صحابه، موفق به نوشتن وصیت برای خود نشد.

شیخ: چه کسی قدرت و جرأت داشته است که رسول خدا را از نوشتن وصیت منع کند، در صورتی که قرآن اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر همگان واجب نموده است؟

واعظ: عمر بن الخطاب!!

شیخ: به شما توصیه می‌کنم، به این اخبار مزخرف و جعلی ترتیب اثر ندهید.

واعظ: من نیز به شما سفارش می‌کنم، تند نروید. بخاری و مسلم و احمد بن حنبل آورده‌اند که: «رسول معظم صلی الله علیه و آله در هنگام مرض وفات، به اطرافیان فرمود: قلم و کاغذی برایم بیاورید تا برای شما مطلبی را بنویسم که بعد از من اختلاف نکنید؛ پس عمر گفت: این مرد را که هذیان می‌گوید به خود واگذارید!!! کتاب خدا ما را بس است».¹ این اولین فتنه و تفرقه و فساد بود که در میان مسلمین در حضور پیامبر عظیم الشان اسلام واقع گردید.

شیخ: از شما انتظار نداشتم که به مقام خلیفه جسارت و اهانت کنید.

واعظ: آیا من جسارت کرده‌ام یا خلیفه؟! آیا مقام خلیفه بالاتر است یا مقام پیامبر؟! عمر در حضور اهل بیت و صحابه با کمال جسارت، نسبت

¹ - صحیح بخاری، ج 2، ص 118

هذیان به پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد و سر و صدا راه می اندازد. آیا توهینی از این بالاتر در تاریخ اسلام سراغ دارید؟!

شیخ: آقای محترم! چرا نسبت به مقام منیع خلیفه توهین می کنید؟
واعظ: اولاً، چرا با شنیدن اهانت به رسول خدا متأثر نشدید ولی به محض شنیدن یک اعتراض بجا و وارد نسبت به عملکرد عمر متأثر و ناراحت می شوید؟

ثانیاً، این تنها من نیستم که به عمر اعتراض می کنم؛ بلکه علمای خودتان هم وقتی به این فراز از تاریخ می رسند صدا به ناله و تأسف بلند می کنند. قاضی عیاض شافعی می نویسد: «گوینده‌ی این کلام، هیچ ایمانی به رسول خدا نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه‌ی پیامبر بی بهره بوده است؛ زیرا در نزد ارباب مذاهب متعین است که انبیاء عظام چه در حال صحت و سلامت و چه در حال مریضی و کسالت متصل به عالم غیب هستند و لذا در تمامی حالات، مردم بایستی از اوامر و نواهی او اطاعت کنند».

شهرستانی نیز متعرض این واقعه‌ی تاریخی می شود و می نویسد: «اولین اختلافی که در اسلام واقع گردید، همین عمل عمر بود».¹

شیخ: اگر این کلام از خلیفه عمر بوده است، گمان نمی کنم سوء ادب بوده باشد؛ بلکه منظور ایشان این بوده است که پیامبر نیز مانند دیگران در اثر غلبه‌ی درد متوجه حرفهای خود نیست.

واعظ: اعتقاد به عصمت پیامبر جزء ضروریات دین اسلام است. اگر هنگامی که نبی اعظم در مقام هدایت و ارشاد است و می فرماید

¹ - کتاب ملل و نحل، شهرستانی، مقدمه 4

می‌خواهم چیزی بنویسم که گمراه نشوید؛ امکان سلب عصمت از او باشد پس برای هیچ‌یک از حرفهای او هم نمی‌توان حسابی باز کرد. چگونه می‌توان به چنین پیغمبری معتقد بود؟! آیا تصور می‌کنید که خدا یک پیامبر هذیان‌گو برای هدایت خلق می‌فرستد؟! چرا این‌گونه قضاوت می‌کنید؟

شیخ: بالاخره وظیفه‌ی ما توجیه افعال بزرگان است. چون خلیفه‌ی دوم مجتهد بوده است و برای حفظ دین اجتهاد کرده است، لذا هیچ اعتراضی بر او وارد نیست ولو اینکه در این اجتهادش دچار اشتباه هم شده باشد.

واعظ: هر عذری که بتراشید، عذر بدتر از گناه است. اولاً، اجتهاد در مقابل نص باطل است؛ زیرا نقض غرض است. ثانیاً، آیا حفظ دین بر عهده‌ی عمر بود یا بر عهده‌ی پیامبر؟ آیا پیامبر مصمم به انجام کاری که برخلاف مصالح دین است می‌شود و پسر خطاب برای اینکه مبادا دین از بین برود، جلوی پیامبر را می‌گیرد؟! مالکم کیف تحکمون؟

شیخ: شاید اوضاع مملکت به گونه‌ای بوده است که خلیفه به دلیل وخامت اوضاع و برای جلوگیری از بروز فتنه این عمل را انجام داده است.

واعظ: جواب حضرتعالی را قرآن می‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید: «هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند، همانا در گمراهی آشکاری افتاده است».¹

شیخ: اگر به آخر کلام خلیفه دقت کنید، می‌یابید که نظر او خیرخواهی برای دین بوده است.

¹ - سوره 33 (احزاب) آیه 36

واعظ: اتفاقاً همین حرف او که گفت کتاب خدا ما را بس است، دلیل بر عدم معرفت او به احکام قرآن است. اگر او قرآن را می‌شناخت، می‌فهمید که کتاب خدا بس نیست؛ بلکه احتیاج به مبین دارد. این حرف عمر بر خلاف حدیث معروف ثقلین است که مورد اتفاق همه‌ی علماست. رسول معظم اسلام در مواضع متعدد می‌فرمود: «من دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم که هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و آن دو چیز قرآن و عترت من است. اگر به این دو متمسک شوید نجات می‌یابید و هرگز گمراه نخواهید شد».¹ اگر کتاب خدا شما را بس است پس با آیه **(فاسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)** چه می‌کنید؟

سیوطی در ذیل این آیه می‌نویسد: منظور از اهل ذکر، عترت پاک نبی می‌باشد. چنانچه امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز می‌فرماید: «من کتاب ناطق هستم و قرآن کتاب صامت است». جالب این است که یکی از علمای شما به نام قطب‌الدین شافعی به این گفته‌ی خلیفه لبخند می‌زند و می‌گوید: «این سخن خلیفه مثل سخن کسی است که بگوید با وجود کتاب طب، دیگر احتیاجی به طبیب نداریم». از عجایب روزگار این است که وقتی ابوبکر در مرض موت قرار گرفت و عمر را به عنوان خلیفه‌ی بعد از خود معرفی کرد، صدای اعتراض عمر بلند نشد و با وجود اینکه در آن مجلس حاضر بود نگفت کتاب خدا ما را بس است زیرا از نظر وی اینجا دیگر کتاب خدا بس نبود و امت احتیاج مبرمی به وصیت ابوبکر داشته است.

¹ - صحیح، مسلم بن حجاج، ج 7، ص 122

شیخ: از کجا معلوم که موضوع وصیت پیامبر مربوط به امر خلافت بوده است؟

واعظ: اولاً، بر فرض که موضوع وصایت، مطلبی غیر از خلافت بوده باشد، باز هم عمل عمر زشت و ناپسند بوده است. ثانیاً، بر فرض که العیاذ باللّٰه رسول خدا هذیان می‌گفته است؛ چه مانعی داشت که به خاطر رعایت احترام و برای دلخوشی او در آخر عمر، اجازه می‌دادند هر آنچه دلش می‌خواست را بنویسد؟! ثالثاً، این همه اصرار و سر و صدای عمر برای نیاوردن قلم و کاغذ دلیل بر این است که پیامبر مطلبی را می‌خواست بنویسد که بر خلاف میل عمر بوده است. رابعاً، با عنایت به این فرموده‌ی رسول خدا که این وصیت مانع گمراهی و اختلاف بعد از من می‌شود مشخص می‌گردد که موضوع وصیت، خلافت و جانشینی بوده است. بر ما و بر امت پیامبر بسیار سخت است که می‌شنوند برخی افراد با سر و صدا و جار و جنجال مانع نوشتن وصیت پیامبرشان شده‌اند. البته پیامبر اکرم به صورت شفاهی و زبانی وصایای خود را در خصوص امیرمؤمنان در مواقف متعدد بیان داشت؛ لیکن چه خوب بود که خلفای شما مانع از وصیت کتبی آن حضرت نمی‌شدند تا امت دچار سرگردانی و حیرت نشود. از تناقض های رفتار مردم دنیا، این است که ابوبکر و عمر در مورد احکام دینی که خود از آن بی اطلاع بودند، دست به دامان امیرمؤمنان می‌شدند؛ اما در مورد احکام خلافت و وصایت و تشخیص ماترک پیامبر، نه تنها حرف امیرالمؤمنین را نمی‌پذیرفتند بلکه به ایشان توهین و اهانت نیز می‌نمودند.

حافظ: چرا نسبت بی‌اطلاعی از احکام دین را به خلفای راشدین می‌دهید؟

واعظ: از احمد بن حنبل منقول است که هرگاه امری بر عمر مشکل می‌شد، آن را از علی علیه‌السلام می‌پرسید. اگر به تاریخ خلفا مراجعه کنید موارد متعددی را خواهید یافت که نشان از بی‌اطلاعی خلفا و مراجعه‌ی ایشان به امیرمؤمنان علیه‌السلام دارد. از بحث اصلی‌مان دور نیفتیم. خلاصه‌ی کلام ما این است که حدیث مورد استناد ابوبکر برای غصب فدک از درجه‌ی اعتبار ساقط است و هیچ ارزشی ندارد، زیرا مباین با عقل و نقل و حتی مخالف با عملکرد خلفای راشدین است!

حافظ: منظورتان چیست؟ عملکرد کدام یک از خلفای راشدین را می‌گویید؟

واعظ: عملکرد ابوبکر و عمر!! در تاریخ ضبط است که ابوبکر از بابت سهم الارث زنان پیامبر به دختر خودش، عایشه، و به دختر عمر، حفصه، حجراتی را اختصاص داد. از این جالب‌تر اینکه ابوبکر پس از شنیدن استدلال‌ات حضرت صدیقه‌ی طاهره، دستور استرداد فدک را به صاحب آن، فاطمه‌زهرا، صادر کرد؟

حافظ: این حرف شما خیلی عجیب است. من تاکنون نشنیده بودم که ابوبکر فدک را برگردانده باشد.

واعظ: از این موارد عجیب در تاریخ خلفا بسیار است. علی بن برهان‌الدین می‌نویسد: «ابوبکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد و کاغذی برداشت و دستور رد فدک را نوشت و به فاطمه داد. عمر در بین راه فاطمه را دید و نامه را از او گرفت و پاره کرد».¹ عجیب‌تر از این، رد کردن فدک به ورثه فاطمه توسط عمر در دوره‌ی خلافت اوست؟

¹ - تاریخ سیره الحلبیه، علی بن برهان‌الدین شافعی، ج 3، ص 391

حافظ: آیا اشتباه نمی‌کنید؟!

واعظ: خیر اشتباه نمی‌کنم. من در ابتدا گفتم که از این موارد عجیب و غریب در تاریخ خلفا بسیار یافت می‌شود. علامه سمهودی می‌نویسد: «ابوبکر در زمان خلافتش منطقه فدک را تصرف نمود؛ ولی عمر در دوره خلافت خود آن را به علی و عباس واگذار نمود».

شیخ: شاید عمر بن عبد العزیز منظور نظر بوده است.

واعظ: علی علیه‌السلام و عباس در زمان عمر بن عبدالعزیز در قید حیات نبوده‌اند. فدک که نحله‌ی فاطمه بود را غاصبانه از او گرفتند و وقتی به مقاصد دنیوی خود رسیدند و بی‌نیاز از امثال فدک شدند، آن را به ورثه‌ی آن حضرت برگرداندند.

حافظ: اگر فدک نحله‌ی فاطمه بوده است، پس چرا او ادعای ارث نمود؟

واعظ: در ابتدا حضرت بی‌بی سلام‌الله‌علیها ادعای نحله نمود ولی متأسفانه بر خلاف موازین شرعی و عرفی ابوبکر از ایشان شاهد طلب نمود؛ لذا آن حضرت شهودی را معرفی کرد اما مورد قبول ابوبکر واقع نشد. پس از اینکه از این طریق اقامه حق محقق نشد ادعای ارث نمود.

حافظ: آیا دلیلی بر این ادعایتان دارید؟

واعظ: بلی؛ یکی از متعصب‌ترین علمای اهل سنت به این نکته تصریح می‌کند. ابن حجر می‌نویسد: «ادعای فاطمه در ابتدا نحله بود. چون شهودش مردود شدند؛ متأثر گردید و گفت: دیگر با شما سخن نخواهم گفت که به این گفته‌اش نیز عمل کرد».¹

¹ - صواعق‌المحرقة، ابن حجر مکی، ص 21

حافظ: در اینکه فاطمه خیلی رنجیده خاطر شد، حرفی نیست؛ ولی خلیفه هم تقصیری ندارد زیرا او مجبور به رعایت موازین و ظواهر شرع بود. می‌دانید که آیه‌ی شهادت عمومیت دارد و برای اثبات ادعا، شهادت دو مرد و یا چهار زن و یا دو مرد و دو زن اعتبار دارد.

واعظ: اگر بخواهم جواب شما را بدهم بحث طولانی خواهد شد و آقایان خسته خواهند شد؛ لذا اگر موافقت بفرمایید ادامه‌ی این بحث را به جلسه‌ی بعد موکول کنیم.

نواب: تمنا می‌کنم سخن را قطع نکنید؛ زیرا بحث به جاهای حساسی رسیده است. اگر جلسه تا صبح هم طول بکشد ما حاضریم در خدمتتان باشیم.

واعظ: من ملاحظه‌ی حال حاضرین را می‌کنم؛ اما حسب‌الامر شما مانعی ندارد. اما اینکه جناب آقای حافظ می‌فرمایند: خلیفه بر اساس ظاهر شرع حکم کرده است، کاملاً اشتباه است؛ زیرا بر طبق موازین شرعی از مدعی، دلیل طلب می‌شود نه از متصرف. ضمناً آیه‌ی شهادت اگر چه عمومیت دارد ولی استثناپذیر هم هست؟

حافظ: چگونه؟

واعظ: شهادت خزیمه بن ثابت در نزد پیامبر به عنوان دو شهادت تلقی گردیده است که به همین خاطر به او ذوشهادتین می‌گفتند. پس می‌بینید که مورد استثنا در زمینه‌ی شهادت وجود دارد. آیا قبول ندارید که اگر فاطمه هیچ شاهی جز تصرفش بر املاک فدک را نداشت باز هم برای اثبات ادعایش کافی بود؟ واقعاً عجیب است که در حکومت ابوبکر شهادت یک مرد اعرابی که بر پشت پای خود بول می‌کند مورد قبول

است اما شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که مصداق اصیل صادقین در آیهی شریفه **(وكونوا مع الصادقین)** می باشد، غیر قابل قبول است!!
حافظ: دلیل شما بر اینکه علی کرم الله وجهه مصداق این آیه است، چیست؟

واعظ: ثعلبی و احمد بن حنبل در ذیل این آیه نوشته اند که منظور از صادقین همانا محمد و علی و عترت نبی اکرم می باشد. خداوند بزرگ مرتبه در سوره ی زمر می فرماید: **(والذی جاء بالصدق و صدق به أولئک هم المتقون)**¹ به شهادت علمای خودتان در این آیه نیز مراد از مصدق، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. از ابن عباس روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «صدیقین سه نفرند: حزقیل، حبیب نجار و علی که علی از آن دو افضل است».²

عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «علی با قرآن است و قرآن با علی است. آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند». همچنین از نبی مکرم منقول است: «هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت نموده و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده است؛ و هر که علی را منکر شود مرا انکار نموده و هر که مرا منکر شود خدا را انکار نموده است». اگر به همین احادیثی که در کتابهای خودتان است خوب دقت کنید، مسئله حل است. چگونه شما راضی می شوید که شهادت فردی که صادق و مصدق است و انکار او در ردیف انکار ذات باریتعالی است؛ رد گردد؟ و اما اینکه گفتید: خلیفه خیلی

¹ - آن کس که سخن راست را آورد و آنکه او را تصدیق نمود، همانا آنان پرهیزگارانند.

² - صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ح 30

محتاط بوده است و رعایت شرع می کرده است؛ نیز خلاف واقع است. آیا طلب شهود از متصرف رعایت شرع است؟! این را هم بدانید که این سخت گیری ها و قوانین و موازین فقط در حق جدّه ما فاطمه زهرا سلام الله علیها عمل می شد و گرنه برای دیگران این گونه نبود. سیاست یک بام و دو هوا در حکومت ابوبکر جاری و معتبر بود. ابن ابی الحدید از استاد خود علی بن الفارقی پرسید: آیا فاطمه در ادعای خود صادق بود؟ گفت: بلی؛ پرسید: پس چرا خلیفه فدک را به او رد نکرد؟ استاد وی تبسمی نموده و گفت: اگر آن روز شهادت فاطمه قبول می شد؛ فردای آن روز مجدداً می آمد و برای شوهرش اقامه دعوا می کرد!

حافظ: به چه دلیل می فرمایید تمام سخت گیری ها فقط برای فاطمه بود؟
واعظ: بعد از وفات رسول خدا، جابر نزد ابوبکر آمد و گفت: پیامبر به من وعده‌ی مبلغی از اموال بحرین را داده بود. ابوبکر بدون اینکه از او شاهد بخواهد هزار و پانصد دینار از بیت المال را به وی داد.

حافظ: علت اینکه خلیفه از جابر طلب شهود نکرد، این بود که جابر از اصحاب نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و از رسول خدا شنیده بود که: «هر که عمداً بر من دروغ ببندد نشیمنگاهش آتش دوزخ خواهد بود». واضح است که مرد بزرگی چون جابر برای چند دینار مال بی ارزش دنیا خود را گرفتار دوزخ نمی کند.

واعظ: آیا جابر مؤمن تر بود یا علی و فاطمه؟! عایشه می گوید: «احدی را راستگوتر از فاطمه ندیدم جز پدرش» این را بدانید که هیچ یک از صحابی را نمی توان با علی و فاطمه و حسنین سلام الله علیهم اجمعین مقایسه کرد؛ زیرا آیه‌ی تطهیر در شأن ایشان نازل گردیده است. اگر

دروغگویی از جابر بعید است به طریق اولی از فاطمه‌ی زهرا و امیرالمؤمنین ابعده و بلکه محال است.

حافظ: ادعای شما درباره‌ی آیه‌ی تطهیر بر خلاف ظاهر آیه و عقیده‌ی عموم مفسرین است، زیرا صدر و ذیل آیه درباره‌ی زنان پیامبر می‌باشد و لذا معنی ندارد که وسط آیه در مورد کس دیگری باشد.

واعظ: اصولاً این آیه نمی‌تواند راجع به زنان پیامبر باشد زیرا ضمیر خطاب بکار رفته در آیه ضمیر جمع مذکر «کم» می‌باشد و نه ضمیر جمع مؤنث «کن». علاوه بر این دلیل، وجود روایات بسیار در کتب اهل سنت مبنی بر اینکه این آیه در شأن خمسه‌ی طیبه است مؤید ادعای ماست.

امام احمد بن حنبل از أم المؤمنین أم سلمه نقل می‌کند که گفت: «روزی رسول خدا در منزل من بود. فاطمه ظرف هریره‌ای را برای آن حضرت آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله عبای خیبری را زیر پای مبارکش گسترده بود. پیامبر به دخترش فرمود: برو و شوهر و پسرهایت را هم بیاور. طولی نکشید که علی و حسنین آمدند و مشغول خوردن هریره شدند. در آن حال جبرئیل نازل شد و آیه‌ی تطهیر را نازل کرد. پس از نزول وحی، رسول خدا صلی الله علیه و آله زیادتی عبا را بر سر آنها کشید و دست مبارکش را به سوی آسمان گشود و عرضه داشت: بارالها اینها اهل بیت من هستند. هر رجس پلیدی را از ایشان دور گردان و ایشان را پاک بنما پاک کردنی. من عرض کردم: آیا من هم با شمایم؟ فرمود: تو بر خیر هستی». پس به دلالت قطعی این آیه، پنج تن اصحاب کسا از هر گونه اشتباهی مصونند. اسباب تأسف این است که خلیفه چنین افرادی را به دروغگویی و شهادت زور متهم می‌کند.

حافظ: من نمی‌توانم باور کنم که خلیفه عمداً فدک را غصب نموده باشد و حال آنکه تمام بیت‌المال در تصرف او بود و نیازی به فدک نداشت.

واعظ: آری احتیاجی نداشت؛ اما می‌خواست دست علی و زهرا از مال دنیا خالی باشد تا هیچ زمینهای برای اقبال مردم به آنان نباشد. ابوبکر حق مسلم و قرآنی اهل‌بیت را نیز به همین جهت از آنها غصب کرد و به این بهانه که خمس مبلغ هنگفتی می‌شود و نمی‌توان همه را به ذوی‌القربی اختصاص داد آنها را از حق شرعی‌شان منع کرد.

حافظ: آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جایز نمی‌دانید؟ خلیفه ابوبکر و عمر اجتهاداً چنین کاری را انجام داده‌اند و لذا اشکالی بر آنان وارد نیست.

واعظ: اجتهاد در مقابل نص عقلاً جایز نیست. معنای اجتهاد، کوشش به منظور استخراج نظر خداوند متعال با استفاده از منابع دینی می‌باشد، لذا زمانی که بر طبق نص صریح قرآن نظر خداوند متعال به وضوح روشن می‌شود؛ دیگر جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند. هیچ فردی حق ندارد روی حرف خدا، حرفی بزند. جالب اینجاست که خداوند متعال علی علیه‌السلام را به عنوان شاهد بر رسالت پیامبر پذیرفته است؛ اما ابوبکر ایشان را به عنوان شاهد نمی‌پذیرد!!

حافظ: منظورتان از اینکه خداوند متعال شهادت علی را پذیرفته است، چیست؟

واعظ: بر اساس مفاد آیه‌ی 17 سوره‌ی مبارکه هود (أفمن كان علی بینة من ربه ويتلوه شاهد منه) خداوند علی علیه‌السلام را شاهد و گواه پیامبر معرفی فرموده است.

حافظ: تا جایی که من در خاطر هستم، مراد از شاهد در این آیه، قرآن است نه علی کرم الله وجهه.

واعظ: مفسرین اهل سنت با استناد به حدود سی حدیث مراد از شاهد را علی بن ابیطالب علیه السلام می دانند. خطیب خوارزمی می نویسد: «از ابن عباس پرسیده شد: مراد از شاهد در این آیه چیست؟ گفت: مراد خداوند، علی است که برای پیامبر شهادت داد». آیا شهادت چنین کسی را رد کردن و به او توهین نمودن مورد رضایت خداوند متعال بوده است؟ این دیگر چه اجتهادی است که تا این حد مغایر با اصول اولیه دین مبین اسلام است؟! چرا باید چنین کسی را مورد آزار قرار دهند تا حدی که در خطبه‌ی شقشقیه بفرماید: «مانند کسی که در چشمش خار و در گلویش استخوانی خلیده باشد؛ در برابر ظلم اینان صبر کردم». آیا خودتان از رسول خدا نقل نکرده‌اید که: «کسی که علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است. ای مردم! هر که علی را آزار دهد در روز قیامت به صورت یهودی یا نصرانی مبعوث می شود». بیایید و آن زمانی را در نظر بیاورید که شهادت علی و دادخواهی فاطمه رد شد و به آن دو فحش و ناسزا داده شد. حقوق حضرت بی بی که پاره‌ی تن رسول خدا بود علناً و آشکارا در روز روشن به یغما رفت و زیربنای ظلم و ستم به آل پیامبر استوار شد. آیا وجدان به شما چه می گوید؟

حافظ: البته حضرت بی بی در اوایل غضبناک شد؛ لیکن بعداً بین ایشان و خلیفه اصلاح شد و با توجه به اینکه متوجه حقانیت اعمال خلیفه شد؛ در نهایت امر از خلیفه راضی شد.

واعظ: چنین نیست که می گوئید. بخاری و مسلم نقل می کنند که: «فاطمه در حال خشم و غضب ابوبکر را ترک نمود و بر او غضبناک ماند و

با او حرف نزد تا وفات نمود. سپس علی بر بدن وی نماز گزارد و او را شبانه دفن نمود و ابوبکر را برای مراسم دفن و کفن و نماز دعوت نکرد.»

همچنین نقل شده است: «فاطمه در بستر بیماری به ابوبکر و عمر فرمود: خدا و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و رضایت مرا فراهم نکردید. اگر پیامبر را ملاقات کنم، به او از شما شکایت خواهم نمود».¹ این احادیث را در کنار حدیث «فاطمه پاره‌ی تن من و میوه‌ی دل من و نور چشم من است. او روح بین دو پهلوی من است. هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا آزار دهد خدا را اذیت نموده است و کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است» قرار دهید و نتیجه‌گیری کنید. در عجبم که شما علما چگونه این احادیث را در کنار هم جمع می‌کنید و به نتیجه‌ی قهری آن توجه نمی‌کنید!

شیخ: این اخبار صحیح است ولیکن در خصوص علی است که چون قصد ازدواج با دختر ابوجهل را داشت، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر او غضب کرد و فرمود: هر که فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده است.

واعظ: ولا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم. زیبا نیست که انسان هر حرفی را از هر کسی بپذیرد مگر اینکه ابتدا در مورد سوابق آن فرد تحقیق و بررسی کند. این گونه اتهامات به کسی که آیه تطهیر در شأن اوست و آیه‌ی مباحله در مدح اوست و باب مدینه علم است نمی‌چسبد. کسی که تاریخ زندگی امیرالمؤمنین را بداند و اهل اندیشه باشد می‌تواند بفهمد که این احادیث تماماً ساختگی و از جعلیات بنی‌امیه است. اخباری که در مذمت آزار دهندگان فاطمه سلام‌الله‌علیها است؛ منحصر به این

¹ - کفایه الطالب، گنجی شافعی، باب 99

خبر نیست. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مغضوب فاطمه، مغضوب من است و مغضوب من مغضوب پروردگار متعال است. وای بر آن کس که در حق شوهرش، ظلم کند و وای بر کسی که بر ذریه و شیعیان آنان ظلم روا دارد».¹ اگر این حدیث را در کنار حدیثی که قبلاً عرض کردم مبنی بر اینکه ابوبکر و عمر مغضوب فاطمه گردیدند، بگذارید؛ نتیجه‌ی قهری آن این می‌شود که ابوبکر و عمر مغضوب پروردگار بودند و باز مجدداً این نتیجه را در کنار آیه‌ی شریفه (اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم) در نظر بگیرید خواهید یافت که صراط مستقیم غیر صراط مغضوبین است و لذا صراط مستقیم غیر از صراط ابوبکر و عمر است؛ چرا که این دو جزء مغضوبین بوده‌اند.

حافظ: حضرت فاطمه بر ابوبکر و عمر غضب کرد؛ ولی این غضب سریعاً فروکش کرد. حضرت فاطمه نیز پس از فروکش کردن احساسات، از ابوبکر راضی شد؛ زیرا سکوت نشانه‌ی رضایت است. نشانه‌ی دیگر آنکه علی کرم الله وجهه در دوره‌ی خلافت خود، فدک را ضبط نکرد.

واعظ: اولاً، اینکه فرمودید منشأ غضب حضرت صدیقه‌ی طاهره، احساسات و هوی و هوس بوده است کاملاً مردود است؛ زیرا هیچ‌گاه یک مؤمن کامل به این نوع از غضب دچار نمی‌شود تا چه رسد به پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که قلب و جوارح او تا استخوان بالای شانه‌ی او مملو از ایمان بوده است. اگر حکم ابوبکر حکم خدا بوده است،

¹ - موده‌القربی، سید علی همدانی، موده 13

ایمان فاطمه این اجازه را به او نمی‌دهد که کوچکترین اعتراضی را به حکم خدا داشته باشد تا چه رسد به اینکه عملاً با حاکم شرع در بیفتد. ثانیاً، اخبار قطعی حاکی از آن است که آن حضرت تا دم مرگ از آن دو نفر ناراحت بود و سکوت ایشان علامت رضایت نبوده است. چه بسا قدرت ظالم موجب اسکات مظلوم می‌شود و اما علت عدم تصرف فدک توسط امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوره‌ی خلافت، دارا نبودن آزادی عمل بوده است نه رضایت ایشان به غضب فدک.

حافظ: به چه دلیل می‌گویید علی کرم‌الله وجهه در عمل آزاد نبوده است؟
واعظ: آن حضرت در دوره‌ی خلافت خود می‌خواست منبر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به جای اول آن برگرداند که با مخالفت مردم روبرو شد. او علیه‌السلام مردم را از برگزاری نماز جماعت تراویح منع نمود، اما مردم صدا را بلند کرده و فریاد می‌زدند: علی می‌خواهد بر خلاف سنت عمر رفتار کند. نماز تراویح، از جمله بدعت‌هایی بود که خلیفه عمر اختراع کرد و مردم نیز از آن استقبال کردند. دقیقاً به همین علت، استرداد فدک نیز برای امیرمؤمنان میسر نبود؛ لذا سکوت ایشان از ناچاری است نه از رضایت. اما اینکه گفتید حضرت بی‌بی در اواخر عمر از ابوبکر و عمر راضی شد؛ نیز بر خلاف احادیث قطعی خودتان است. ابن‌قتیبه و ابن ابی‌الحدید نقل می‌کنند که: «عمر به ابوبکر گفت: بیا نزد فاطمه برویم چرا که ما او را به غضب آوردیم. با هم به درب خانه‌ی وحی رفتند؛ اما حضرت بی‌بی اجازه‌ی ورود به ایشان نداد. آنها علی علیه‌السلام را واسطه قرار دادند. حضرت بی‌بی در جواب علی علیه‌السلام سکوت اختیار کرد؛ لذا امیرالمؤمنین خود اجازه‌ی ورود دادند. آن دو نفر وارد شده و سلام کردند؛ اما جناب صدیقه‌ی کبری جواب آنها را نداده و رو به دیوار

نمود. ابوبکر گفت: ای حبیب‌ی رسول‌خدا، من قدر و شرف تو را از همه بهتر می‌دانم! و اگر تو را از حق ارث منع کردم فقط به علت این بود که خودم از پیامبر شنیدم: ما جماعت پیامبران از خود ارث باقی نمی‌گذاریم. حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها رو به امیرمؤمنان علیه‌السلام کرده و فرمود: من حدیثی را از پدرم به یاد شما می‌آورم. شما را به خدا آیا از آن حضرت نشنیدید که: رضای فاطمه، رضای من است و سخط فاطمه سخط من است. پس هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس او را راضی نماید مرا راضی نموده است و هر کس فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است. ابوبکر و عمر گفتند: بلی، این کلمات را خودمان از پیامبر شنیدیم. سپس فرمود: خدا و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر رضایت مرا فراهم نکردید و مرا به خشم آوردید. اگر پیامبر را ملاقات کنم از شما شکایت خواهم کرد. ابوبکر از بیانات بی‌بی‌گریان شد و گفت: به خدا پناه می‌برم از سخط پیامبر خدا. سپس فاطمه با ناله فرمود: سوگند به پروردگار که در هر نمازی بر تو نفرین می‌کنم. ابوبکر با چشم‌گریان بیرون رفت. مردم اطراف وی را گرفتند و به او دلداری می‌دادند. گفت: وای بر شما، مرا رها کنید. هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم. به خدا قسم! میل ندارم بیعت من بر گردن شما باشد بعد از آنچه از فاطمه دیدم و شنیدم.¹ و اما دلیل دیگر بر اینکه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها هیچ‌گاه از آن دو نفر راضی نشد، متن وصیتنامه‌ی ایشان است که در آن قید شده است که هرگز احدی از این مردمی که به من ظلم نمودند و حق مرا گرفتند بر جنازه‌ی من حاضر نشوند زیرا آنها دشمن من و دشمن

¹ - لامامه‌والسیاسه، ابن‌قتیبه دینوری، ج 1، ص 14

رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و هرگز هیچ یک از این جماعت بر من نماز نگذارد. پس علی جان! خودت مرا شبانه دفن کن.

آیا سزاوار است در حق پیامبری که برای سعادت عده‌ای بی سر و پا، رنج بسیار تحمل نمود و در هنگام رحلتش تنها یک دختر از خود به یادگار گذارد؛ چند روز بعد از وفاتش حق مسلم و قطعی این دختر را غصب نمایند و به قدری به او اذیت و آزار برسانند که در جوانی پیوسته از خدا تقاضای مرگ بنماید و بگوید: «آن قدر مصیبت بر من ریخته است که اگر این مصائب بر روزها ریخته می‌شد شب تار می‌گردید» و عاقبت نیز وصیت کند: «مرا شبانه دفن کنید و احدی از آن اعراب را برای تشییع و نماز بر من خبر نکنید».

در حین بیان این جملات، حالت حزن و اندوه بر مجلس حاکم شده بود. جناب حافظ اشک می‌ریخت و استغفار می‌نمود؛ و از آن شب به بعد دیگر به میدان مناظره نیامد. سه ساعت بعد از نیمه شب و نزدیک اذان صبح مجلس خاتمه یافت.

شب هشتم¹

هنگام غروب چند نفر از آقایان اهل سنت تشریف آوردند و اظهار داشتند که حق بر ما واضح و آشکار شده است و می‌خواهیم در این جلسه علناً اظهار تشییع کنیم. من از آقایان تقاضا کردم که فعلاً ساکت باشند و عقیده‌ی باطنی‌شان را بر ملا نسازند تا مجلس به پایان برسد. بعد از ادای فریضه، آقایان علماً تشریف آورده و مجلس حالت رسمی به خود گرفت. طرف صحبت ما جناب شیخ عبدالسلام بود؛ زیرا جناب حافظ از بیانات شب گذشته بسیار ناراحت و متأثر بوده و رغبتی به شرکت در مباحثات نداشتند.

شیخ: در طول چند شب گذشته، جنابعالی از اعمال و کردار اهل جماعت گله کردید و حالا نوبت ماست که از شما شیعیان گله کنیم. شیعیان مرتکب اعمال زشتی می‌شوند که هیچ محمل شرعی ندارد. به عنوان نمونه، فحاشی نسبت به حرم رسول خدا، ام‌المؤمنین عایشه یکی از کارهای بسیار زشتی است که شما می‌کنید. آیا نسبت فحاشی و بدکارگی به عایشه دادن، در حکم توهین به رسول خدا نیست. آیا قبول ندارید که در سوره‌ی نور خداوند متعال می‌فرماید: «زنان بدکار شایسته مردان بدکار و مردان ناپاک شایسته زنان ناپاک هستند».

واعظ: شیعه هرگز نسبت بدکارگی به عایشه نمی‌دهد. اگر تفاسیر شیعه را نگاه کنید، متوجه خواهید شد که شیعیان در موضوع افک از عایشه دفاع می‌کنند و او را مبرّای از فاحشه می‌دانند. در مذهب ما نسبت

¹ - شب نهم در کتاب مرجع

بدکاری به هر مسلمانی حرام است؛ چه رسد به همسران رسول خدا. اما معنای آیهی شریفه‌ی سوره‌ی نور این نیست که اگر یکی از زوجین بد باشد پس حتماً دیگری هم بد است و اگر یکی خوب باشد دیگری هم خوب است؛ زیرا در قرآن مجید صریحاً در مورد نوح و لوط و فرعون عکس این قضیه را نقل می‌فرماید. در قرآن کریم، زن نوح و زن لوط به علت خیانت آن دو به شوهران‌شان مورد نکوهش قرار گرفته‌اند.

شیخ: عجیب است؛ از یک سو نسبت فحشا به هر مسلمان را حرام می‌دانید و از سوی دیگر زنهای نوح و لوط را خیانت‌کار می‌نامید.

واعظ: بین فحشاء و خیانت تفاوت زیادی وجود دارد. زنان انبیاء از فحشا دورند؛ لیکن زن نوح و زن لوط بنا به تصریح قرآن، خائن به شوهر بوده‌اند اما منظور از خیانت، تمرد از اوامر و نواهی شوهر بوده است. اگر ما عایشه را مورد انتقاد قرار می‌دهیم به این خاطر است که از اوامر و نواهی همسر بزرگوارش تخطی می‌کرد و کارهایی می‌کرد که تاریخ زندگی او را لکه‌دار نموده است.

شیخ: خود انصاف دهید که آیا درست است به ام‌المؤمنین چنین نسبتی را بدهید؟

واعظ: این سخن من نیست؛ بلکه گفته‌ی عالمان اهل سنت است. مگر کارهای زشت چه کسی مخفی مانده است که انتظار دارید کارهای زشت او مخفی بماند؟

شیخ: لابد از مخالفتی که با علی کرده است، خورده‌گیری می‌کنید؟

واعظ: اولاً، اگر از نظر شما جنگ با علی علیه‌السلام خورده‌گیری است؛ از لحاظ خداوند متعال این‌گونه نیست. ثانیاً، لکه‌دار بودن زندگی عایشه به

زمان حیات رسول خدا برمی‌گردد؛ چرا که او پیوسته آن حضرت را اذیت می‌نمود و آزار می‌داد.

شیخ: چگونه به خود جرأت می‌دهید که به ام‌المؤمنین افترا بزنید؟ مسلماً عایشه این آیه قرآن را می‌دانست که: «آنان که خدا و رسول را اذیت می‌کنند همانا خدا در دنیا و آخرت آنها را لعن کرده و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا فرموده است». پس چگونه ممکن است که اسباب اذیت و آزار رسول خدا را فراهم آورد؟

واعظ: بلی! این آیه را علاوه بر عایشه بسیاری از صحابه نیز دیده بودند و با وجود آن، اسباب آزار و اذیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را فراهم می‌نمودند. از باب نمونه این جریان را بشنوید: «روزی ابوبکر به ملاقات دخترش عایشه رفته بود. بین حضرت رسول و عایشه کدورتی پیش آمده بود که عایشه، ابوبکر را به قضاوت طلبید و در هنگام سخن گفتن کلمات توهین‌آمیزی را نسبت به ساحت مقدس نبی اکرم می‌گفت. طرز تکلم عایشه بر ابوبکر گران آمد؛ لذا سیلی محکمی بر صورت دخترش کوبید؛ آن‌چنان که خون بر جامه‌ی عایشه سرازیر شد.¹ در جای دیگر همین زن به رسول خدا گفت: «تویی آن کس که گمان می‌کنی پیامبر خدا هستی» و اما بزرگترین گناه عایشه سرپیچی او از فرمان الهی و اقدام به جنگ و خونریزی بر علیه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌باشد.

خداوند متعال خطاب به زنان پیامبر می‌فرماید: **(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى)** این فرمان را تمام زنان پیامبر اطاعت نمودند، الا دختر ابوبکر که بر خلاف دستور خدا و بر خلاف فرمان

¹ - احیاء العلوم، غزالی، باب 3، ص 135

رسول خدا به همراهی طلحه و زبیر بر علیه حکومت اسلامی قیام نموده و به بصره رفت و دستور داد که موهای سر و صورت عثمان بن حنیف که از بزرگان صحابه و والی بصره بود را کنده و اخراجش کنند. خود او بر شتری که با پوست پلنگ پوشیده شده بود سوار شد و به جنگ خدا و پیامبر و امام زمانش رفت. آیا نشنیده‌اید که از رسول خدا روایت شده است که: «ای علی! دوستی تو ایمان و دشمنی با تو نفاق است. اول کسی که وارد بهشت می‌شود تویی و اول کسی که وارد دوزخ می‌شود دشمن توست». آیا او نمی‌دانست که پیامبر مکرراً می‌فرمود: «علی را دوست نمی‌دارد الا مؤمن و او را دشمن نمی‌دارد الا کافر» و «علی بهترین افراد بشر است و هر که در این مورد شک کند کافر است».

شیخ: این قبیل اخبار اختصاص به علی ندارد و مشابه آن در مورد بقیه‌ی خلفا نیز روایت شده است.

واعظ: اگر چه این صحبت شما هیچ ربطی به این بحث ندارد، ولی باز هم حاضرم یکی از این روایات را بشنوم.

شیخ: عبدالرحمن بن مالک از جابر نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: هیچ مؤمنی، ابوبکر و عمر را دشمن نمی‌دارد و هیچ منافقی آن دو را دوست نمی‌دارد.

واعظ: اگر چه استناد به احادیث یک طرفه جزء قرارداد مباحثه‌ی ما نیست؛ ولی با این حال اگر این حدیث از نظر علمای خودتان معتبر می‌بود می‌توانستیم پیرامون آن بحث کنیم.

شیخ: گویا شما قصد دارید به هر حدیثی که ما می‌گوییم توهین کنید!
واعظ: پس از این چند جلسه‌ای که با هم بودیم، خودتان یافته‌اید که من اهل تهمت‌زدن و توهین‌کردن به احدی نبوده و نیستم. ذهبی و خطیب

بغدادی در مورد عبدالرحمن بن مالک چنین نوشته‌اند که او فردی کذاب، دروغگو و جعّال بوده است. آیا به روایتی که از چنین فردی نقل شده است، می‌توان اعتنا کرد؟! بیایید و از ابوذر حدیث بشنوید که مورد وثوق همه‌ی امت اسلام است. او می‌گوید: «ما افراد منافق را در زمان رسول خدا با سه علامت شناسایی می‌کردیم: تکذیب خدا و رسول، تخلف از نماز و دشمنی با علی».¹

اکنون خبر جالب دیگری به خاطرم رسید که از خود عایشه نقل شده است. او می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خداوند متعال با من عهد نمود که هر که بر علی خروج نماید کافر است و جایگاه او آتش دوزخ خواهد بود».² هنگامی که بر عایشه اشکال می‌کردند که: چرا با وجود استماع این حدیث، باز هم بر علی خروج کردی؟ می‌گفت: این حدیث را در روز جمل فراموش کرده بودم تا اینکه در بصره به یادم آمد!!
شیخ: بسیار خوب! با توجه به همین سخن عایشه، او تبرئه می‌شود؛ چرا که انسان جایز الخطاست.

واعظ: حرف شما در صورتی صحیح است که او در این گفته‌اش صادق بوده باشد؛ اما تاریخ نشان می‌دهد که او در اینجا هم غیر صادقانه حرف زده است. هنگامی که وی قصد خروج از مکه را داشت، بسیاری از اصحاب و نیز زنان رسول خدا زشتی این کردار او را گوشزد می‌کردند و احادیث نبوی را به یاد او می‌آوردند؛ اما باز هم او به راه خود ادامه داد تا به بصره رسید. پیامبر خدا به عایشه فرموده بود: «ای عایشه! بترس از اینکه در

¹ - مطالب السؤؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص 17

² - موده القربی، سید علی همدانی، موده 3

راهی باشی که سگ‌های حوآب بر تو پارس کنند». هنگامی که در راه بصره به منطقه‌ی حوآب رسید؛ سگ‌ها اطراف محمل او را گرفته و پارس می‌کردند. سؤال کرد: اینجا کجاست؟ گفتند: حوآب! به یاد گفتار پیامبر افتاد، ولی باز هم به راه خود ادامه داد و خونریزی عظیمی را برپا کرد و شکاف بزرگی را در بدنه‌ی اسلام بوجود آورد. در تواریخ، منقول است که هفتاد نفر از محافظین بیت‌المال در این نبرد به قتل رسیدند که در این میان گردن پنجاه نفر از این مسلمانان زده شد.

شیخ: سخنان شما صحیح است؛ ولی به هر صورت عایشه بشر بوده و معصوم نبوده است و از روی سادگی فریب دو نفر از صحابه را خورده ولی نهایتاً توبه کرده است.

واعظ: اولاً، اقرار کردید که کبار صحابه، خطاکار و فریبکار بودند و حال آنکه آن دو نفر طلحه و زبیر بوده‌اند که از حاضرین تحت شجره و به قول شما از عشره‌ی مبشره بوده‌اند؛ پس خود به خود حدیث عدالت صحابه باطل می‌شود. ثانیاً، پشیمانی و توبه‌ی عایشه یک ادعای محض و باطل است؛ زیرا اگر او توبه کرده بود، دیگر نمی‌بایست مرتکب خطاهای بعدی می‌شد.

شیخ: دیگر چه خطایی از او سرزده است؟

واعظ: پس از شهادت حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، بنی‌هاشم می‌خواستند جنازه‌ی مطهر آن حضرت را کنار قبر جد مطهرش دفن کنند که با مخالفت عایشه روبرو شدند. عایشه سوار بر قاطر شد و راه را بر جنازه گرفت. ابن عباس رو به او نمود و این شعر جالب را انشاد کرد:

تجملت، تبغلت، ولو عشت تفیلت
لک التسع من الثمن و فی الكل
تصرفت

ابن عباس در قالب شعر، خطاهای بزرگ عایشه را گوشزد می‌نماید و به زبان کنایه به او می‌گوید: روزی سوار بر شتر به جنگ وصی پیامبر می‌روی و روز دیگر سوار بر قاطر جلوی جنازه‌ی نوه‌ی پیامبر را می‌گیری و اگر زنده بمانی و جرأت داشته باشی، سوار بر فیل هم می‌شوی و به جنگ خدا خواهی رفت!

شیخ: خواهش می‌کنم ادب را رعایت کنید.

واعظ: من فقط گفته‌ی ابن عباس را ترجمه کردم!

شیخ: با وجود این مطالب، باز هم بعید نیست که أم المؤمنین در آخر عمر توبه کرده باشد.

واعظ: دلایل کافی داریم که دختر ابوبکر حتی در اواخر عمر نیز دست از دشمنی با علی بر نداشت. وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین را به این زن دادند، سجده‌ی شکر بجا آورد و گفت: «از بابت علی آسوده خاطر شدم؛ من منتظر خبر مرگ علی بودم بسان کسی که منتظر مسافرش باشد و با آمدن او چشمهایش روشن گردد و قلبش آرام شود». پس تاریخ شهادت می‌دهد که این زن هیچ‌گاه دست از کینه‌توزی برنداشت. حال بگویید آیا تکلیف کسی که فحش و ناسزا به خلیفه عثمان بگوید، چیست؟

شیخ: فحش و ناسزا به خلفا گناهی نابخشودنی است. ولی این موضوع

چه ربطی به بحث ما دارد؟

واعظ: شما به ما انتقاد می‌کنید که چرا به افعال و کردار خلفا اعتراض می‌کنیم؛ در حالی که بیش از ما و پیش از ما، عایشه به خلیفه عثمان اعتراض می‌کرده و می‌گفته است: «این پیرمرد خرفت را بکشید؛ خدا او را بکشد زیرا کافر شده است».¹ دشمنی عایشه نسبت به عثمان از همه بیشتر بود. او پیراهن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در منزل خود آویخته بود و به مردم می‌گفت: «هنوز پیراهن رسول خدا کهنه نشده است؛ ولی عثمان سنت پیامبر را کهنه کرده است». با وجود عداوتی که عایشه نسبت به عثمان داشت، پس از قتل عثمان و بیعت نمودن امت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام، عایشه موضع‌گیری جدیدی را اتخاذ کرد. زمانی که جریان بیعت را شنید، گفت: «اگر امر خلافت به علی برسد در حالی که عثمان مظلومانه به قتل رسید؛ هر آینه آرزو دارم آسمان به زمین آید و جهان فانی گردد». هنگام عزیمت به بصره، وی به ملاقات ام‌سلمه رفت تا او را نیز با خود ببرد ولی ایشان در جوابش فرمود: «دیروز به عثمان دشنام می‌دادی و او را مذمت می‌کردی! تو را چه شده است که امروز قصد خونخواهی او را داری؟ آیا فضایل علی را فراموش کرده‌ای؟ اگر یادت رفته است، من به یادت می‌آورم. بیاد آور آن روزی را که در خدمت پیامبر بودیم؛ که پدرت ابوبکر به همراه عمر به محضر رسول خدا شرفیاب شد و به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد: یا رسول‌الله! ما قدر و منزلت مصاحبت با تو را نمی‌دانیم؛ پس ما را تعلیم دهید که چه کسی بعد از شما فرمانروای ماست. حضرت فرمود: من مقام و مرتبه‌ی جانشین خود را می‌دانم؛ ولی فعلاً صلاح نمی‌دانم که او را معرفی کنم زیرا از اطراف وی

¹-تذکره الخواص، ابن جوزی، ص 36

متفرق می‌شوید؛ همچنان که بنی‌اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند. پس از بیرون رفتن آن دو نفر، من گفتم: ای رسول خدا! خلیفه‌ی شما چه کسی است؟ فرمود: آن کسی که نعلین مرا پاره‌دوزی می‌کند. از خدمت آن حضرت بیرون آمدیم و دیدیم که علی علیه‌السلام نعلین آن حضرت را پاره‌دوزی می‌کند. عایشه گفت: بلی یادم هست. ام‌سلمه گفت: پس به کجا می‌روی؟ گفت: برای اصلاح امر امت به بصره می‌روم». این حدیث علاوه بر اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، نشان می‌دهد که عایشه عمداً این گناه عظیم را مرتکب شده است. مفاد این حدیث، علاوه بر مطلبی که ذکر کردم، روش صحیح تعیین خلیفه را نیز معین می‌کند؛ لذا ثابت می‌شود که روش تعیین خلفای راشدین که هر یک به شکل خاصی به قدرت رسیده‌اند، غیر صحیح می‌باشد.

شیخ: بی‌لطفی می‌فرمایید! هیچ‌گونه تفاوتی میان روش تعیین خلفای راشدین نبوده است. تمام خلفا با اجماع مسلمانان به خلافت رسیده‌اند.

واعظ: روش تعیین خلفا هر کدام متفاوت با دیگری است. اجماعی که مورد ادعای شماست، در مورد هیچ یک از خلفا صورت نگرفته است. حتی در همان اجماعی که به قول شما، برای ابوبکر صورت پذیرفته است نیز بسیاری از بزرگان شرکت نداشته‌اند. عمر بر اساس وصیت ابوبکر به خلافت دست یافت و در مورد او هیچ‌گونه اجماعی نقل نشده است.

شیخ: خوب؛ چون خلیفه ابوبکر بر اساس اجماع امت تعیین شده بود، قول او می‌تواند بهترین سند برای تعیین خلیفه بعدی باشد و دیگر نیازی به رأی‌گیری مجدد از مردم نیست!

واعظ: عجب! قول ابوبکر برای تعیین خلیفه‌ی رسول خدا سند است؛ اما قول رسول خدا برای تعیین خلیفه‌ی خودش سند نیست!! بگذریم؛ حال

اگر حکم ابوبکر برای تعیین خلیفه‌ی بعدی کافی است؛ دیگر فلسفه‌ی این کاری که عمر برای تعیین خلیفه بعد از خودش کرد، چیست؟ عمر برای تعیین خلیفه‌ی بعد از خودش شش نفر را معرفی کرد و ریاست شورا را بر عهده‌ی عبدالرحمن بن عوف گذارد و گفت: نظر نهایی با عبدالرحمن است. او با هر که بیعت کرد دیگران هم باید بیعت کنند و اگر کسی از رأی اکثریت سرپیچی کند، بایستی گردنش زده شود. انصاف دهید؛ آیا خلیفه نمی‌دانست که علی از پسر عوف برتر است؟ چه معنا دارد که نظر عبدالرحمن با ارزش‌تر از نظر علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد؟ به چه دلیل اگر کسی از رأی اکثریت سرپیچی کند، باید کشته شود؟ رسول خدا فرمود: «به زودی بعد از من فتنه‌ای برپا می‌شود. در آن زمان بر شما لازم است که ملازم رکاب علی باشید؛ چرا که او فاروق بین حق و باطل است و او امیرمؤمنان است».

شیخ: اگر این طور که می‌گویید باشد؛ خلافت علی هم باطل است؛ زیرا همان افرادی که سه خلیفه‌ی قبل را به خلافت رساندند، همانها هم علی را به خلافت منصوب کردند.

واعظ: این فرمایش شما در صورتی صحیح است که ملاک خلافت امیرالمؤمنین هم مثل ملاکات شما باشد؛ اما از نظر شیعه اثبات خلافت فقط مبتنی بر نص پیامبر خداست و لذا اقبال و اجماع امت فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است.

شیخ: در خبر آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ابوبکر خلیفه‌ی من است.

واعظ: گویا قرارداد شب اول را فراموش کرده‌اید. شیخ مجدالدین فیروزآبادی می‌نویسد: «آنچه در فضایل ابوبکر نقل گردیده است، از

مفتریاتی است که بداهت عقل به دروغ بودن آنها گواهی می‌دهد». با توجه به مطالبی که عرض کردم اگر دلیل شما اجماع است پس در هیچ یک از خلفای سه‌گانه این اجماع صورت نگرفته است. مگر از نظر شما ملاک فضیلت چه چیزی است؟

شیخ: ملاک فضیلت عبارت است از: ایمان به خدا و رسول و نیز نسب پاک و علم و تقوی.

واعظ: مرحبا! حرف ما هم همین است. چون امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از لحاظ حسب و نسب و علم و تقوی از همگان بالاتر بوده، لذا افضل از تمامی صحابه است.

شیخ: به چه دلیل علی علیه‌السلام را از لحاظ حسب و نسب برتر از دیگران می‌دانید؟

واعظ: نسب علی از دو جنبه منحصر به فرد است. از جنبه‌ی خلقت نوری و از جنبه‌ی نسب جسمانی. اکابر علمای خودتان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که: «من و علی چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم، به صورت نوری بودیم در ید قدرت الهی. هنگامی که خداوند متعال آدم را خلق فرمود، ما را در صلب آدم قرار داد؛ پیوسته با هم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس نبوت را در من و خلافت را در علی ظاهر ساخت»؛ و اما از لحاظ جسمانی این خصوصیت عظیم در آن حضرت و نیز در رسول خدا وجود دارد که تمام آباء و اجداد آن حضرت تا آدم ابوالبشر همگی موحد و خداپرست بوده‌اند و در صلب و رحم ناپاک قرار نگرفته‌اند.

شیخ: فکر می‌کنم این مطلبی که فرمودید اشتباه باشد؛ زیرا قرآن، آزر پدر ابراهیم خلیل را کافر و مشرک معرفی کرده است.

واعظ: خیر، مطلبی که می‌گویم اشتباه نیست؛ زیرا بر طبق نظر علمای انساب پدر حضرت خلیل الرحمن تاریخ بوده است نه آزر.

شیخ: چرا نظر علمای انساب را در مقابل نص صریح قرآن قرار می‌دهید؟ قرآن، پدر حضرت ابراهیم را آزر می‌داند نه تاریخ.

واعظ: ما هیچ‌گاه در مقابل نص اجتهاد نمی‌کنیم؛ بلکه بر طبق راهنمایی خاندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به نکات ظریفی از قرآن پی می‌بریم که افراد محروم از ارشادات ایشان متوجه این دقایق نمی‌شوند. در عرف عرب به عمو و شوهرمادر نیز گاهی تعبیر به «آب» می‌شود. درباره‌ی آزر دو قول است، یکی آنکه وی برادر تاریخ یعنی عموی ابراهیم بوده است و دیگر آنکه بعد از وفات تاریخ، آزر با مادر ابراهیم ازدواج کرده است؛ لذا ابراهیم به وی پدر می‌گفته است.

شیخ: آیا در جای دیگری از قرآن دیده شده است که از عمو یا شوهر مادر تعبیر به پدر شود؟

واعظ: بلی؛ در آیه‌ی 127 سوره بقره آمده است: «حضرت یعقوب به فرزندان خود گفت: پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را». شاهد من از این آیه، اطلاق پدر به جناب اسماعیل است در حالی که اسماعیل عموی یعقوب بوده است و نه پدر وی. بنا به دلایل قطعی تاریخی، پدر ابراهیم جناب تاریخ بوده است. تاریخ موحد و خداپرست بود؛ لذا قطعاً تمام آباء و اجداد رسول خدا و امیر المؤمنین موحد و پاک بوده‌اند.

شیخ: اگر راه حلی هم درباره‌ی پدر ابراهیم درست کنید، دیگر راجع به ابوطالب هیچ کاری نمی‌توانید بکنید، زیرا مسلماً ابوطالب در حالت کفر از دنیا رفته است.

واعظ: خداوند لعنت کند کسانی را که به سبب عداوت با امام علی علیه‌السلام، به حضرت ابوطالب نسبت ناروا دادند و به آن حضرت تهمت کفر و الحاد زدند. بر طبق نظر خاندان رسالت، حضرت ابوطالب موحد بوده و با ایمان از دنیا رحلت فرموده است. ابن‌اثیر می‌نویسد: «از عموهای پیامبر غیر از حمزه و عباس و ابوطالب، کس دیگری به پیامبر ایمان نیاورد». عقیده‌ی عدّه دیگری از علمای شما بر این است که ابوطالب اسلام آورد اما به دلیل اینکه از قدرت خود برای یاری پیامبر استفاده کند، ایمان خود را علنی نکرد؛ و به همین جهت بود که مخالفان مزاحم رسول خدا نمی‌شدند.

شیخ: مگر حدیث ضحضاح را نشنیده‌اید که: ابوطالب در ضحضاحی از آتش است.

واعظ: ناقل این حدیث مسخره، یک فرد فاسق و زانی و شارب الخمر بوده است که به سبب دشمنی با علی علیه‌السلام و خوش‌آیند معاویه این حدیث را جعل نموده است. ما دلایل بسیاری بر اثبات ایمان حضرت ابوطالب داریم. از جمله‌ی این دلایل، اشعار آن جناب است که در مدح پیامبر اکرم سروده است و در آنها صریحاً می‌گوید: «من بر دین محمد هستم و پیغمبر حقی را یاری می‌کنم که هیچ‌گاه باطل در کلام او راه ندارد». علمای شما این اشعار را نقل نموده و ثبت کرده‌اند. اگر جناب ابوطالب مشرک و بت‌پرست بود بایستی همان روز اول که نبوت حضرت ختمی‌مرتبت علنی می‌شد، آن حضرت را منع می‌نمود و او را بر حذر می‌داشت نه اینکه مشوق و ترغیب‌کننده‌ی او باشد و به ایشان عرض کند: «امر خودت را آشکار کن! به خدا سوگند، هیچ کس در صدد آزار تو بر نمی‌آید؛ مگر اینکه زبانهای تند و شمشیرهای تیز ما را روبروی خود

ببیند. به خدا قسم! عرب در مقابل تو به زانو در خواهد آمد. دین تو بهترین ادیان است». عجیب است که شما برای اثبات ایمان افراد پلیدی مثل ابوسفیان ملعون و معاویة ی لعین و یزید پلید که مسلماً کافر و بی ایمان بودند، دلیلی طلب نمی کنید و آنها را مؤمن می دانید؛ اما برای ایمان ابوطالب، با وجود این همه دلایل و براهین، باز هم سرسختی می نمایید و ایشان را مشرک می خوانید.

شیخ: آیا این کار شما درست است که مرتباً خال المؤمنین معاویة را لعنت می کنید؟ دلیل شما بر کفر معاویة و یزید که از خلفای بزرگ اسلام می باشند، چیست؟

واعظ: خال المؤمنین بودن معاویة روی چه ملاکی است؟

شیخ: چون خواهر معاویة زوجه ی رسول خدا و ام المؤمنین بوده است پس معاویة برادر مادر مؤمنان یعنی دایی مؤمنان است.

واعظ: آیا عایشه ام المؤمنین نبوده است؟ اگر چنین است؛ پس چرا به محمد بن ابوبکر، خال المؤمنین نمی گوید؟ اجازه دهید جوابش را خودم بدهم؛ چون محمد از شیعیان خالص بود و به دست معاویة به شهادت رسید؛ و اما اینکه فرمودید معاویة کاتب وحی بوده است نیز نادرست است؛ زیرا وقتی او مسلمان شد دیگر دوران وحی تقریباً به سر آمده بود. آنچه در مورد او آمده، این است که وی کاتب مراسلات و نامه ها بوده است. و اما در مورد کفر آنها الی ماشاء الله دلیل و برهان داریم.

شیخ: تقاضا دارم کمی از این دلایل و برهانها را برای ما بگویید.

واعظ: بر طبق نقل اکثر مفسرین، در عالم رؤیا به رسول خدا نشان داده شد که بنی امیه به مانند بوزینگان بر فراز منبر آن حضرت بالا می روند. علاوه بر این خداوند متعال نیز در سوره بنی اسرائیل از این خاندان به

عنوان شجره‌ی ملعونه یاد می‌فرماید. در جای دیگر خداوند متعال می‌فرماید: «آنانکه خدا و رسول او را آزار دهند؛ خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت نموده و برای آنها عذاب خوارکننده مهیا فرموده است». استدعا دارم صفحات تاریخ را کمی ورق بزنید تا ببابید که این خاندان چگونه زمینه‌ی آزار و اذیت رسول خدا و خاندان او را فراهم آوردند. در آیه‌ای دیگر چنین آمده است که: «هر که عمداً مؤمنی را به قتل برساند مجازات او آتش جهنم خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و او را لعنت می‌کند و عذابی بزرگ برایش مهیا ساخته است». آیا نمی‌دانید که معاویه، مؤمنان بسیاری همچون امام حسن مجتبی، سبط رسول خدا و سید جوانان اهل بهشت را و نیز بسیاری از صحابه بزرگوار نبی اکرم از جمله حجر بن عدی را به قتل رسانید؟ آیا نمی‌دانید که این فرد ملعون، بسر بن اوطات بی‌رحم و خونخوار را به سوی مکه و مدینه فرستاد تا شیعیان علی بن ابیطالب را سرکوب نماید و به نقل مورخین بیش از سی هزار نفر اعم از زن و بچه را به خاک و خون بکشد. آیا در کتابهای شما نقل نشده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که به علی ناسزا گوید مثل آن است که به من ناسزا گفته است و هر که مرا سب و شتم نماید مثل آن است که خدا را سب و شتم نموده است» و در جای دیگر می‌فرماید: «کسی که اهل بیت مرا سب نماید پس جز این نیست که از دین خدا و اسلام مرتد گردیده و کسی که عترت مرا آزار دهد پس بر او باد لعنت خدا». معاویه علناً حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را لعنت می‌نمود و مردم را نیز به این گناه عظیم دستور می‌داد و هر که از این دستور سرپیچی می‌کرد را شکنجه می‌نمود و یا به قتل می‌رسانید. آیا چنین کسی مورد لعنت خدا و پیامبر نیست؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود: «علی را دوست نمی‌دارند الاّ مؤمنین و او را دشمن نمی‌دارند الاّ کافران». آیا دشمن درجه یک علی کسی جز معاویه است؟! به شهادت تاریخ، معاویه دشمن علی است پس کافر است و مستحق عذاب خوارکننده است.

شیخ: چگونه جرأت می‌کنید به خال المؤمنین اهانت کنید در حالی که ایشان از صحابه بزرگوار رسول خداست و خداوند در مدح اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیات بسیاری را نازل فرموده است.

واعظ: اشتباه شما و همفکرانتان این است که صحابی بودن را به خودی خود یک ارزش فوق العاده می‌دانید در حالی که آیات و روایات بر خلاف نظر شما حکم می‌کند. در قرآن کریم خداوند متعال خطاب به مشرکین می‌فرماید: «صاحب شما هیچ‌گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است». که منظور از صاحب مشرکان، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. همچنین در سوره‌ی کهف آمده است: «آن مرد کافر به مصاحب و رفیقش که فردی مؤمن و فقیر بود در مقام گفتگو و مفاخرت برآمد»؛ و نیز در سوره‌ی یوسف، دو فرد کافری که با حضرت یوسف در زندان بسر می‌بردند را صاحبان یوسف نام برده است. پس ممکن است مصاحب و اصحاب یک پیامبر حتی کافر و مشرک باشد. من نمی‌دانم چرا شما با نگاه خوش‌بینانه به تمامی اصحاب می‌نگرید در حالی که در بین آنان افراد منافق و بدکردار نیز وجود داشته است. ما منکر نزول آیات مدح در شأن صحابه نیستیم؛ ولی این را هم نمی‌پذیریم که این آیات در شأن تمام صحابه باشد. آیات بسیاری را می‌شناسیم که در مذمت بدکرداران از صحابه نازل شده است. شما با این نگاه تناقض پرورتان گرفتار سردرگمی‌های بسیاری

شده‌اید که یکی از آنها توجیه کارهای مرد پلیدی همچون معاویه است که به شهادت تاریخ فسادهای بزرگی را پدید آورده است.

شیخ: عجیب است! چگونه به اصحاب رسول خدا نسبت فساد می‌دهید و آنها را بدکردار می‌نامید؟!

واعظ: بخاری می‌نویسد: رسول اکرم فرمود: «در روز قیامت من کنار حوض کوثر به انتظار شما هستم . به خداوند متعال عرض می‌کنم: پروردگارا! اصحاب من کجایند؟ خطاب می‌رسد: تو نمی‌دانی که بعد از تو آنان چه‌ها کردند و چه اموری را در دین احداث نمودند». من برای شما بسیار متأسفم که از یک سو یک چنین فرد ملحد و عنید و فرزند کافر و پلیدش را مسلمان می‌خوانید و از سوی دیگر تلاش مستمر در اثبات کفر جناب ابوطالب دارید! اسناد و دلایل بسیاری برای کفر معاویه و یزید و نیز بر ایمان ابوطالب در کتاب‌های خودتان موجود است اما چه کنیم که شما نمی‌خواهید زیر بار بروید.

شیخ: آیا در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اسلام ابوطالب شهرت داشته است یا خیر؟

واعظ: بلی کاملاً! تمام امت نام ابوطالب را به عظمت یاد می‌کرده‌اند.

شیخ: چگونه ممکن است در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امری شایع و مشهور بوده باشد و بعد از سی سال دقیقاً بر خلاف آن شایع شود؟

واعظ: تنها این مطلب نبوده است که بعد از سی سال واژگون شده است بلکه بسیاری از امور حتی احکام دینی هم این بلا به سرش آمده است!

شیخ: ممکن است از آن امور، نمونه‌ای را برای ما بیان کنید.

واعظ: هر تعداد نمونه که بخواهید خدمت‌تان عرض می‌کنم. برای نمونه مسئله‌ای را مطرح می‌نمایم که با دلایل قرآنی و روایات قطعی و مورد

قبول شما در زمان رسول خدا رایج بوده است و بعداً ممنوع گردید. ازدواج موقت و حج تمتع نساء در زمان رسول خدا و حتی در دوره خلافت ابوبکر و قسمتی از زمان خلافت عمر شایع و رایج بود. عمر در دوران حکومت خود گفت: «من این دو متعه که در زمان پیغمبر حلال بود را حرام می‌کنم و عاملان به آن را عقاب می‌کنم». با این حرف بی پایه و بی‌اساس حلال خدا حرام گردید و سنت رایج نبوی واژگون شد. در حال حاضر هم اهل تسنن بر خلاف سنت رسول خدا از این احکام الهی روی گردانیده‌اند.

شیخ: آیا میلیونها مسلمان خالص بر خلاف قرآن و سنت رسول خدا عمل می‌کنند در حالی که مردم ما را سنی و تابع سنت می‌خوانند ولی شما را رافضی یعنی روی گردان از سنت نامیده‌اند.

واعظ: این نامگذاری را خودتان مرتکب شده‌اید. حقیقت آن است که ما سنی هستیم چرا که به سنت واقعی رسول خدا عمل می‌کنیم و شما رافضی هستید زیرا شما از سنت روی گردانیده‌اید.

شیخ: احسنت!! بر طبق کدام ملاک شرعی به خود این اجازه را می‌دهید که میلیونها مسلمان پاک را رافضی بنامید؟

واعظ: به همان دلیل که شما ما را رافضی می‌خوانید؛ با این تفاوت که دلیل ما بر اساس آیات و روایات است در حالی که دلایل شما صرفاً از روی تعصب می‌باشد. در شبههای قبل اشاره نمودم که رسول خدا تمام امت را به تبعیت از قرآن و عترت امر فرمود؛ آیا کسی جز ما به این دستور عمل کرد؟ رسول اکرم تمام امت را به اطاعت از علی فرمان داد؛ آیا کسی جز ما به این فرمان عمل کرد؟ رسول اکرم متعه را جزء سنت خود اعلام نمود؛ آیا کسی جز ما به این سنت عمل کرد؟ و اما از سوی دیگر آیا کسی جز شما از اطاعت پیامبر در خصوص تبعیت از عترت آن حضرت

سرپیچی نمود؟ آیا کسی جز شما از اطاعت پیامبر در خصوص حلیت متعه روی گردانید؟

شیخ: دلیل شما بر حلیت متعه چیست؟

واعظ: در آیهی 24 سورهی نساء صریحاً آمده است: «پس از اینکه از آنها بهره‌مند شدید، مهر معین شده را که از آنان است به ایشان بپردازید».

شیخ: از کجا معلوم که این آیه در مورد عقد دائم نباشد؟

واعظ: در کتب معتبر خودتان از قول یکی از اصحاب نقل شده است که: «آیهی متعه نازل شد و ما در زمان رسول خدا به آن عمل می‌کردیم و آیه‌ای هم بر حرمت آن نازل نشد و رسول خدا هم تا دم مرگ، ما را از انجام آن نهی نفرمود؛ اما عمر بنا به رأی خودش هرچه خواست گفت و فرمان داد». حمیدی در جمع‌بین‌الصحیحین از عبدالله بن عباس روایت نموده است: «در زمان رسول خدا متعه می‌کردیم تا آنکه عمر به خلافت رسید و گفت از متعه بپرهیزید که اگر کسی چنین کند او را سنگسار می‌کنم»!!

شیخ: شاید این آیه بعداً منسوخ شده باشد.

واعظ: خیر؛ گفتار خود عمر حاکی از آن است که چنین که شما می‌گویید نبوده است. اگر بنا باشد یک آیه‌ای از قرآن نسخ گردد باید به توسط یک آیهی دیگر این کار صورت گیرد نه به توسط عمر!!

شیخ: در سورهی مؤمنون اسباب حلیت زن برای مرد منحصر در زوجیت و ملکیت یمین اعلام شده است و نه چیز دیگر. این آیه می‌تواند ناسخ آیهی متعه قلمداد شود.

واعظ: از نظر اسلام متعه هم یک نوع زوجیت است. آیا نمی‌دانید که سوره مؤمنون قبل از سوره‌ی نساء نازل شده است و نمی‌تواند ناسخ آن باشد؟

شیخ: روایاتی وجود دارد که می‌گویند حکم متعه در زمان پیامبر نسخ شده است.

واعظ: اولاً، این روایات از نظر ما فاقد اعتبار است. ثانیاً، این را بدانید که اگر این حکم نسخ شده بود، خلیفه به گونه‌ی دیگری سخن می‌گفت. آیا قول شما را بپذیریم یا قول امام احمد بن حنبل را که از قول فردی از صحابه نقل می‌کند که: «آیه‌ی متعه در قرآن مجید نازل شد و ما بدان عمل می‌کردیم و هیچ آیه‌ای که حکم متعه را نسخ نماید نازل نشد و پیامبر هم از آن نهی نفرمود». پس قطعاً شما برای حرمت متعه هیچ دلیلی ندارید مگر قول عمر!!

شیخ: قول عمر خود سند بزرگی است.

واعظ: از شما بعید است! دلیل شما بر سندیت قول خلیفه‌تان چیست؟
شیخ: اگر عمر حکم نسخ را از پیامبر نشنیده بود متعرض چنین کاری نمی‌شد.

واعظ: اشتباه شما در همین حدسیات و گمان‌های خوش‌بینانه و بی‌اساس است. اگر حکم متعه بیست سال قبل از عمر منسوخ شده بود، پس دیگر نیازی به تحریم عمر نبود. مسلماً این حکم نسخ نشده بود و به عنوان یک حکم الهی در میان مردم رایج بود تا اینکه عمر این جرأت و جسارت را در خود دید که حکم الهی را نادیده بگیرد و حلال خدا را حرام کند.

شیخ: لابد جناب عالی می‌دانید که یک مجتهد می‌تواند رأی مجتهد دیگر را نقض کند. عمر که خود مجتهد بود، حکم پیامبر که یک مجتهد دیگر بود را نقض کرد. کجای این دلیل اشکال دارد؟

واعظ: سراپای این دلیل پر از اشکال است؛ چه کسی گفته است که حتی مجتهد معصومی مثل پیامبر اکرم حق نقض حکم قطعی خدا را دارد تا چه رسد به یک انسان جایز الخطا؟

شیخ: عمر صلاح مملکت را در این دید که متعه را تحریم کند زیرا حتی در جهان امروز هم دیده می‌شود که برخی افراد برای کامجویی یک ساعته یک زن مسلمان را متعه می‌کنند و بعد او را رها می‌کنند و موجبات اشاعه‌ی فحشا را فراهم می‌آورند.

واعظ: با این حرف‌ها نمی‌توان حلال خدا را حرام کرد و کار عمر را توجیه نمود. اگر عمل یک عده افراد لایبالی سبب حرام شدن حلال خدا می‌گردد پس می‌بایست عقد دائم هم حرام شود. مگر از این جهت چه تفاوتی میان عقد دائم و عقد موقت است؟

شیخ: آیا قبول ندارید که حکم متعه باعث شیوع فحشا می‌شود.

واعظ: به هیچ وجه! به نظر من اگر این حکم شرعی در جوامع مسلمین رایج می‌بود، زمینه‌های فساد و فحشا به شدت کم می‌شد. آیا جوانی که قدرت تأمین هزینه‌های ازدواج دائم را ندارد و شدیداً تحت فشار غریزه‌ی جنسی می‌باشد، در مکتب شما چه باید بکند؟ شما هیچ راه حل قانونی برای حل این مشکل طبیعی و رایج ندارید در حالی که مذهب جامع و متین ما برای حل این معضل، حکم ازدواج موقت را پیشنهاد کرده است. پافشاری یک مکتب بر تحریم شدید زنا تنها با به رسمیت شناختن ازدواج موقت عقلایی است در غیر این صورت باید گفت که این مکتب در

مواجهه با یک پدیده‌ی طبیعی و فراگیر دچار تناقض و بن‌بست بدی شده است. به قول امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اگر عمر متعه را نهی نمی‌کرد، جز عده‌ای قلیل هیچ مسلمانی مرتکب فحشا نمی‌شد. از این مطلب می‌گذرم و به اصل مطلب که پیرامون فضایل امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود می‌پردازم. یکی دیگر از خصوصیات خاص امام مؤمنان محل تولد ایشان است. اگر به همین یک مسئله دقیق شوید راه را خواهید یافت. نکته‌ی دیگر که از امتیازات آن بزرگوار است نام گذاری ایشان از عالم غیب می‌باشد.

شیخ: سخن عجیبی می‌گویید. مگر ابوطالب پیغمبر بوده است که به وی وحی شود؟

واعظ: خیر؛ اما نام محمد و علی هزاران سال قبل از خلقت آدم، در تمام آسمانها و ابواب جنت و عرش اعظم ثبت بوده است.

شیخ: آیا این سخن شما غلو نیست که علی را هم ردیف با پیامبر می‌کنید. همین حرفهاست که باعث شده فقهای شما فتوا به وجوب شهادت به ولایت علی در اذان و اقامه بدهند.

واعظ: اولاً، من نام مبارک علی علیه‌السلام را هم ردیف با نام پیامبر قرار نداده‌ام، بلکه خداوند چنین کرده است. ثانیاً، از رسول خدا نقل شده است که: «از دو هزار سال پیش از خلقت آسمانها و زمین، بر در بهشت نوشته شده است: لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و اخو رسول الله».¹ و نیز از رسول اکرم نقل می‌کنند که: «در شب معراج وقتی به عرش رب العالمین رسیدم بر پایه‌های آن دیدم که نوشته شده است: براستی که من خدایی

¹ - موده القربی، میر سید علی همدانی، موده 6

هستم که غیر از من خدایی نیست. محمد حبیب من است که او را به علی وزیر او تأیید و یاری نمودم».¹ همچنین از ابن عباس رسیده است که گفت: «از رسول اکرم سبب قبولی توبه آدم را جويا شدم. ایشان فرمود: آدم، خدا را به حق من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام قسم داد پس خداوند توبه او را پذیرفت و او را آمرزید». و اما اینکه فرمودید مگر ابوطالب پیامبر بوده است که به او وحی شود؛ نیز بی مورد است زیرا به مادر موسی و زنبور عسل هم وحی شده است در حالی که هیچ کدام پیامبر نبودند.

شیخ: آیا خبری در این زمینه در کتاب‌های ما موجود است؟

واعظ: علمای شما از عباس بن عبدالمطلب نقل نموده‌اند که: «هنگامی که علی متولد شد، جناب ابوطالب و فاطمه بنت اسد به کوه ابوقبیس رفتند و از خداوند متعال نامگذاری طفلشان را خواستار شدند. ناگهان صدایی از آسمان بلند شد و لوحی سبز رنگ به دست ابوطالب رسید که در آن اشعاری نوشته شده بود. مضمون این اشعار آن است که: شما را به فرزند پاک و پاکیزه‌ای که منتخب و مرضی من است اختصاص دادم. اسم او را از جانب خدای اعلا، علی بگذار که مشتق از اسم علی اعلاست. پس ابوطالب به سجده افتاد و به شکرانه این نعمت عظمی، ده شتر قربانی نمود».²

اما اینکه فرمودید بنا به فتوای فقهای شیعه ذکر نام علی در اذان و اقامه واجب است نیز حاکی از عدم اطلاع شماست. تمامی فقهای ما بیان

¹ - همان مأخذ، موده 8

² - ینابیع الموده، سلیمان بلخی حنفی، باب 56

داشته‌اند که شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین جزء اذان و اقامه نیست ولیکن مستحب و بسیار مطلوب است. از این مقوله نیز بگذریم و برگردیم بر سر مطلب که ذکر فضایل امیر المؤمنین علی علیه‌السلام بود. فضیلت دیگر آن حضرت شدت زهد و تقوای آن وجود مبارک است. به قدری آن سرور در این زمینه در اوج بود که دشمن درجه یک ایشان یعنی معاویه ملعون گفته است: «زنان عالم از اینکه مثل علی را بزنند عقیم‌اند». حال اگر اجازه می‌فرمایید از حضورتان سؤال داشته باشم.

شیخ: استدعا می‌کنم بفرمایید.

واعظ: آیا با این اوصاف، شما احتمال هواپرستی و جاه‌طلبی را در مورد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌دهید؟

شیخ: ابداً. علی کرم‌الله‌وجهه کسی است که دنیا را سه طلاقه کرد.

واعظ: پس چه دلیلی داشت که ایشان راضی به خلافت ابوبکر نشد و تا شش ماه از بیعت با او امتناع فرمود. اگر احتمال هواپرستی در مورد علی علیه‌السلام روا نیست؛ پس چرا ایشان زیر بار حکومت ابوبکر نرفت؟

شیخ: تعجب می‌کنم که چرا می‌گویید علی راضی به خلافت ابوبکر نبوده است! همه علمای ما گفته‌اند که ایشان با کمال رضایت دست بیعت به خلیفه ابوبکر داد.

واعظ: تعجب نکنید! گویا هرچه را در جلسات قبل گفته‌ام از یاد برده‌اید؟ علمای خودتان به این حقیقت اعتراف نموده‌اند که علی بعد از شش ماه اجباراً با ابوبکر بیعت کرد.

شیخ: در این صورت حتماً یک جهتی داشته است. خودشان در آن موقع بهتر می‌دانستند که چه می‌کنند. اینک به ما چه مربوط است که در امر بزرگان و اختلاف آنها بعد از هزار و سیصد سال دخالت کنیم.

واعظ: عجب!! هر فرد مسلمانی مکلف است که با تحقیق و بررسی راه حقیقت را یافته و از آن پیروی نماید. بعد از وفات نبی مکرم اسلام صحابه به دو فرقه تقسیم شدند که مسلماً فقط یکی از آنها می‌توانست به حق باشد، لذا چاره‌ای جز بررسی این جریانات نداریم.

شیخ: یعنی خلافت خلیفه ابوبکر بر حق نبوده است؟ با توجه به شجاعت بی نظیر علی پس بایستی قیام می‌نمود نه اینکه بیعت کند و به نماز ایشان حاضر شود.

واعظ: اولاً، بر طبق عقیده شیعه، انبیا و اوصیا مطابق فرامین و دستورات الهی عمل می‌نمودند. اگر در موردی جنگ کرده‌اند، مطابق حق بوده است و چنانچه در موضعی دیگر صلح را اختیار کرده‌اند باز هم مطابق حق و طبق دستور پروردگار بوده است. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نامه‌ای به مردم مصر می‌نویسد: «سوگند به پروردگار، باور نمی‌کردم که عرب پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امر خلافت را از اهل بیت او برگردانده و به دیگری بسپارد. آن چیزی که باعث رنجش من گردید اقبال مردم به ابوبکر بود. مردم با وی بیعت کردند اما من دست خود را از بیعت بازداشتم تا زمانی که دیدم گروهی از مردم از دین محمد برگشته و درصدد انهدام آن برآمده‌اند. پس برای یاری اسلام بپاخاستم چرا که مصیبت شکاف در دین اسلام برای من از مصیبت فوت ولایت و حکومت بر شما که همچون سرابی زایل‌شدنی است بزرگتر و عظیم‌تر است».¹ با توجه به همین نامه روشن می‌شود که سکوت و تسلیم آن حضرت ناشی از رضایت ایشان از حکومت آن دو نبوده است؛ بلکه نگرانی از زوال دین و

¹ - شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج 4، ص 164

تفرقه امت اسلام او را مجبور به این عمل نمود. لذا در تاریخ می‌بینیم آن حضرت پس از گذشت شش ماه از وفات نبی مکرم اسلام و بعد از اینکه بارها و بارها مخالفت خود را در قالب احتجاج به گوش مردم رسانید مجبور به بیعت با ابوبکر گردید. بنا بر نقل تاریخ، هنگامی که آن حضرت را جبراً به مسجد می‌بردند و شمشیر برهنه را بالای سر او نگاه داشته و او را مجبور به بیعت می‌کردند رو به قبر شریف پیامبر اکرم نموده و همان کلماتی که هارون خطاب به برادرش حضرت موسی گفت را به پیامبر اکرم عرضه داشت که: «ای رسول‌خدا! این امت مرا تنها گذارده و مرا ضعیف نمودند و می‌خواهند مرا به قتل برسانند». این جریان را رسول اکرم پیش بینی فرموده بود. آن حضرت به امیرمؤمنان فرمود: «یا علی! امت از تو کینه‌ها در دل انباشته‌اند و زود است که بعد از من با تو از در خدعه و نیرنگ وارد شوند و آنچه در دل دارند را بیرون بریزند. تو را امر به صبر و تحمل می‌کنم تا خداوند تو را جزای خیر عنایت فرماید». با توجه به این مطلب واضح است که امیرالمؤمنین علی ریاست و حکومت را هم برای خدا می‌خواسته است لذا اگر صلاح دین خدا در رها کردن حکومت است او این کار را می‌کند و اگر صلاح دین در تصدی حکومت است باز هم او چنین می‌کند. آن حضرت در خطبه شقشقیه می‌فرماید: «سوگند به خداوند که پسر ابی قحافه خلافت را مانند پیراهنی به تن کرد و حال آنکه او می‌دانست جایگاه من برای این امر بسان قطب و محور آسیاب است. علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می‌شود و هیچ پرنده‌ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی‌رسد. با وجود این، من جامه خلافت را رها کردم و به این اندیشه فرو رفتم که آیا دست به شمشیر برم و حق خود را بستانم یا راه صبر و بردباری را

برگزینم و بر این تاریکی کور صبر کنم. همانا یافتم که صبر کردن خردمندی است. پس صبر کردم در حالی که استخوان در گلو و خاشاک در چشمان داشتم. میراث خود را به تاراج رفته می‌دیدم تا آنکه اولی راه خود را به انتها برد و خلافت را به آغوش دومی افکند».

شیخ: این خطبه مربوط به حضرت علی نیست؛ بلکه از سید رضی است و الا آن جناب هیچ شکایتی از خلفا نداشت.

واعظ: بزرگان از علمای خودتان اقرار دارند که این طرز بیان منحصراً مربوط به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. جمع کثیری از اهل علم و ادب قبل از ولادت سید رضی این خطبه را روایت نموده‌اند.

ابن‌خشاب می‌نویسد: «این خطبه را در کتابی که تاریخ تصنیف آن دو‌یست سال قبل از ولادت رضی است دیده‌ام».¹ علاوه بر این دلایل، دلتنگی و ناراحتی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از دو خلیفه، منحصر به این خطبه نیست؛ بلکه در سایر خطب و کلمات ایشان نیز ثبت و ضبط است. از آن حضرت نقل شده است: «قسم به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست بدرستی که من در شاهراه حق هستم و مخالفان من در پرتگاه سقوط قرار دارند».²

شیخ: چون زمان گذشته است اگر صلاح می‌دانید بقیه صحبت‌ها به فردا شب موکول شود.

¹- شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید به نقل از ابن‌خشاب

²- شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج 2، ص 561

شب نهم¹

امشب، شب میلاد حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است لذا جمعیت بیشتری تشریف آوردند و بعد از صرف شربت و شیرینی آقای نواب عبد القیوم خان شروع به صحبت نمودند.

نواب: در ابتدای جلسه و به خاطر اینکه فضولتاً اولین سؤال را من مطرح می کنم؛ از بزرگان مجلس عذرخواهی می کنم. به عرض حضرتعالی برسانم که امروز صبح یکی از فرزندان من که مشغول تحصیل علم است از استاد خود نقل کرد که خلیفه عمر احاطه‌ی کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و مسائل فقهی اسلامی داشته است به حدی که حتی علی بن ابیطالب نیز به او رجوع می کرده است. می خواستم ببینم که آیا حرف این استاد مستند است یا خیر؟ آیا همچنان که علمای ما می گویند در واقع نیز خلیفه عمر نادره‌ی زمان در مراتب علم و عمل بوده است؟

واعظ: من نمی دانم که این شخص، این حرفها را از کجا آورده است. نه هیچ یک از علمای خودتان و نه حتی خود عمر چنین ادعایی را ندارند. آنچه در کتابهای شیعه و سنی وجود دارد خلاف این مطلب را می رساند. تاریخ گواه است که خلیفه عمر به طور کل عاری از مدارج علمی و فقهی بوده است و در مواقع احتیاج دست به دامان امام علی علیه السلام و فقهای مدینه می شده است.

شیخ: این چه حرفی است که می زنید؟! در کجا چنین چیزی نوشته شده است؟

¹ - شب دهم در کتاب مرجع

واعظ: خواهش می‌کنم عصبانی نشوید! آرام باشید! در این چند شب هر وقت به من اهانت کردید و ما را کافر و رافضی و اهل بدعت خواندید هیچ نگفتم و عصبانی نشدم. پس دیگر جا ندارد که شما ناراحت شوید و پرخاش کنید.

شیخ: به چه دلیل می‌گویید خلیفه عمر بر مسائل علمی احاطه نداشته است؟

واعظ: دلایل ما از لابلائی کتاب‌های خودتان است. حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل نموده است که: «روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب خطبه‌ای خواند و گفت که اگر کسی مهر زنش را بیشتر از چهار صد درهم قرار دهد بر او حد جاری می‌کنم و زیادتی مهر را از او می‌گیرم و داخل در بیت‌المال مسلمین می‌کنم!! زنی از آن میان صدا زد: ای عمر! کلام تو اولی به قبول است یا کلام خدا، عمر گفت: کلام خدا! زن گفت: مگر نه این است که خدای متعال می‌فرماید: اگر خواستید زنی را رها کرده و زن دیگری بگیری بگیرد و مال بسیاری مهر او کرده‌اید البته نباید چیزی از مهر او بازپس گیرید. عمر از شنیدن این آیه و حاضر جوابی آن زن مبهوت شد و گفت: تمام شما فقیه‌تر و داناتر از عمر هستید حتی زنان مخدره در حجله‌ها».¹

همچنین احمد بن حنبل نقل کرده است که: «زن حامله‌ای را نزد عمر آوردند؛ او اعتراف به زنا کرد؛ پس عمر فرمان رجم او را داد. علی علیه‌السلام به خلیفه فرمود: حکم تو بر خود او می‌تواند نافذ باشد نه بر طفل او چرا که بچه بی‌گناه است و قتل وی جایز نیست. عمر گفت: آری

¹ - تفسیر کشاف، جارالله زمخشری، ج 1، ص 357

بدرستی که زنان عالم عاجزند از اینکه مثل علی را بزایند و اگر علی نبود عمر هلاک شده بود». از عمر نقل شده است که مکرراً می‌گفت: «خدایا مرا در مشکلی قرار مده که در آنجا علی نباشد».¹ علمای شما در بعضی از کتب خود قریب به صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل کرده‌اند که وقت مجلس اقتضای ذکر آنها را ندارد. مقام قدس علی بالاتر از آن است که با احدی از صحابه مقایسه گردد. جمله‌ی «لولا علی لهلک عمر» تکیه کلام عمر بوده است که در بیش از هفتاد مورد این کلام ضبط شده است. نکته‌ای که من در مطالعاتم بدان رسیده‌ام این است که خلیفه عمر از لحاظ علمی در درجات پایینی قرار داشته است به گونه‌ای که گاهی اوقات خطاهای علمی فاحشی در تشخیص احکام دینی از او سر می‌زد.

شیخ: خیلی بی لطفی می‌کنید. آیا ممکن است خلیفه در احکام دینی دچار اشتباه شده باشد؟

واعظ: تقصیر من نیست!! علمای خودتان چنین واقعیاتی را در کتاب‌های خود منعکس کرده‌اند و من فقط ناقل این واقعیات هستم.

شیخ: آیا ممکن است شاهد مثالی برای این ادعایتان بیاورید.

واعظ: بیش از صد نمونه در کتب خودتان وجود دارد که به دلیل کثرت فقط به ذکر یک نمونه جالب بسنده می‌کنم. در زمان عمر مردی نزد او آمد و گفت: من جنب شده‌ام و آبی نیافتم که غسل کنم؛ چه بکنم؟ عمر گفت: اگر آبی پیدا نکردی نماز نخوان! عمار که حاضر در مجلس بود رو به عمر کرد و گفت: ای عمر! آیا یادت نیست که در یکی از سفرهای

¹ - صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص 78

پیامبر من و تو احتیاج به آب پیدا کردیم؛ چون آبی در دسترس نبود تو نماز نخواندی و من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آن است که تمام بدن را به زمین بمالم پس چنین کردم و نماز خواندم. زمانی که به خدمت نبی مکرم رسیدیم ایشان فرمودند که در تیمم همین مقدار کافی است که دو دست را بر زمین زده و بر پیشانی و پشت دستها بکشید. پس ای عمر! چرا اکنون چنین می‌گویی؟ عمر پاسخ داد: ای عمار از خدا بترس!! آقایان خود قضاوت کنند که آیا این عمر افقه است یا کسی که باب مدینه علم نبوی است و ندای «سلونی قبل ان تفقدونی» او فقها را مبهوت کرده است؟ آیا منصفانه و عقلایی بود که باب مدینه‌ی علم را کنار گذارده و کسی که در جزئیات علمی سر درگم می‌شده است را به رهبری امت برگزینند؟

شیخ: من بیانات شما را در خصوص فضایل علی علیه‌السلام قبول دارم لیکن می‌خواهم این را بگویم که چه عیب دارد که ما با هم از در صلح و صفا درآییم و اختلافات را کنار بگذاریم. آیا غیر از این است که علی علیه‌السلام با کمال میل و رغبت دست بیعت به خلفای راشدین داد و به آنها کمک کرد. چرا ما باید کاسه از آتش داغ‌تر شویم. خود او برتری و حق تقدم خلفا را با دل و جان پذیرفت پس چرا ما نپذیریم؟ چرا به همان صورت که مذاهب چهارگانه اهل سنت در کنار هم‌اند، شیعیان نمی‌آیند در کنار ما باشند؟ چرا شما از ما دوری می‌کنید؟ ما هم قبول داریم که علی اعلم و افقه بوده است؛ ولی این را بپذیرید که ابوبکر مسن‌تر و سیاستمدارتر از او بوده است. علی جوانی نارس بوده است که توانایی خلافت را نداشته است؛ حتی بعد از بیست و پنج سال که به خلافت

رسید، به واسطه‌ی عدم سیاست، موجبات خونریزی و انقلابات را فراهم آورد و در آخر کار خود او هم به واسطه تیغ ابن ملجم لعین از پا در آمد.

واعظ: می‌گویند: قافله‌ای از زوار در بین راه به دسته‌ای سارق برخوردند. سارقین آنها را اسیر و اموالشان را بین خود تقسیم کردند. در بین این اموال، قطعه پارچه‌ی کفنی مرغوبی بود که سهم پیر مردی از دزدان گردید. دزد رو به اسرا کرده و گفت: این کفن مال کیست؟ زائری پاسخ داد: از من است؛ دزد گفت: آن را به من ببخش تا حلال باشد که آن را کفن خود کنم؛ زائر گفت: تمام اموالم مال شما باشد، ولی این کفن را نمی‌دهم؛ دزد هر چه اصرار کرد زائر راضی نشد؛ پیرمرد سارق شلاق را کشید و به جان زائر بیچاره افتاد و می‌گفت آن قدر می‌زنم تا آن را ببخشی و راضی شوی!! آن بیچاره قدری که تازیانه خورد فریاد برآورد که آقا حلال باشد، از شیر مادر حلال تر!!! آقای محترم! به چه دلیل می‌گویید امیرالمؤمنین با میل و رغبت راضی به خلافت خلفا گردید؟ آیا آتش به درب خانه زدن؛ آیا او را سر برهنه به سمت مسجد کشانیدن؛ آیا شمشیر برهنه بر سر او گرفتن و تهدید به قتل کردن مناسبتی با رضایت قلبی دارد؟! و اما فرمودید: چرا ما به جان هم افتاده‌ایم و کشمکش‌های بیهوده را دنبال می‌کنیم؟ ما به جان کسی نیفتاده‌ایم؛ بلکه این آقایان اهل سنت بوده‌اند که هر زمان دستشان رسیده است به جان شیعیان افتاده و جان و مال آنان را مباح دانسته و آنها را به قتل می‌رسانده‌اند. نکته‌ی دیگری که فرمودید این بود که بیاییم و همه با هم یکی شویم!! ما نیز مخالف با اتحاد و یکی بودن نیستیم اما نه هر اتحادی!! بلکه اتحاد حول محور حق و عدالت که علی و اولاد اوست. عقاید دینی بایستی از روی تحقیق باشد نه تقلید. طبق کدام ملاک عقلی و شرعی ما را مجبور می‌کنید که از

برخی از صحابه که برخلاف دستور خدا و رسول عمل کردند پیروی کنیم؟! اگر بر سر یک موضوعی، میلیاردها انسان با خداوند که واحد است و تک است اختلاف پیدا کنند حق را به کدام طرف می‌دهید؟ آیا می‌توانید به صرف اینکه اکثریت با انسانهاست، حرف خدا را کنار بگذارید؟! آیا نمی‌دانید که نظر و رأی خدا در خصوص جانشینی پیامبر خلاف آن چیزی است که شما بدان قائلید؟! آیا شما تصور می‌کنید که من از روی تقلید از پدرانم مذهب تشیع را کورکورانه انتخاب کرده‌ام؟ خدا را گواه می‌گیرم که چنین نبوده است، بلکه بارها و بارها مطالعه کردم؛ دقت کردم؛ کتاب‌ها را زیر و رو کردم؛ از حق استمداد کردم تا بالاخره به حقیقت رهنمون شدم. هر فردی که راه تحقیق را در پیش بگیرد و از خدا مدد جوید ناگزیر به همین راه می‌رسد. «الحق من ربك فلا تكونن من الممترین» برای اثبات این ادعا به حدیثی که امام احمد بن حنبل از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است دقت کنید. آن حضرت فرمود: «ای جماعت انصار! آیا شما را به چیزی که با تمسک به آن هرگز گمراه نمی‌شوید راهنمایی نکنم؟ گفتند: چرا ای رسول‌خدا؛ فرمودند: همانا آن چیز، علی است پس او را دوست بدارید و تکریمش کنید و از او پیروی کنید. همانا او با قرآن است و قرآن با اوست و او شما را به طریق هدایت و نه طریق ضلالت راهبری می‌کند. آنچه گفتم، خبری بود که جبرئیل برای من آورده است». از این قبیل اخبار که در تأیید مکتب ماست در کتابهای شما پر است؛ ولی حتی یک حدیث معتبر از رسول اکرم نقل نشده است که در آن دستور به تبعیت از ابوبکر و عمر و عثمان داده شده باشد. با این حال بر اساس چه دلیلی ما پیروی از علی علیه‌السلام و اولاد او را کنار بگذاریم و پیرو دیگران گردیم؟! و اما اینکه

فرمودید: شیعه هم مانند مذاهب اربعه در کنار ایشان باشد، این حرفی است که شما می‌زنید اما اصلاً به آن عمل نمی‌کنید. از یک طرف شیعیان را کافر و مشرک می‌خوانید و حتی در بعضی موارد آنها را واجب‌القتل می‌دانید و از سوی دیگر می‌گویید چرا نمی‌آیید در کنار هم باشیم!! وقتی بر سر یک حکم فقهی مثل سجده بر تربت، این همه سر و صدا راه می‌اندازید و شیعه را بت‌پرست می‌نامید؛ دیگر چه جایی برای رفاقت و دوستی باقی می‌ماند؟!

شیخ: خوب! شما هم مثل بقیه‌ی مسلمانان عمل کنید تا این حرف‌ها پیش نیاید.

واعظ: مگر ائمه اربعه شما که حتی یکدیگر را در برخی موارد تکفیر کرده‌اند، مثل هم عمل کرده‌اند که به ما می‌گویید ما هم مثل دیگران عمل کنیم؟!

شیخ: فتاوی فقها طبعاً با هم اختلاف دارد و این اختلافات، هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا هر کسی که از یکی از این امامان پیروی کند قطعاً مثاب و مأجور است.

واعظ: شما را به خدا قسم منصفانه قضاوت کنید. به چه دلیل تبعیت از احمد بن حنبل و شافعی دارای اجر و ثواب است؛ ولی پیروی از امام صادق علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام نه تنها ثواب ندارد؛ بلکه کفر و شرک هم هست؟! چرا این گونه قضاوت می‌کنید؟ اعتقادات شما از عجایب روزگار است زیرا تبعیت از اهل بیت علیه‌السلام که عدل قرآن هستند را شرک می‌دانید؛ ولی پیروی از افرادی که گاهاً فتاوی مخالف نص صریح قرآن داشته‌اند را دارای ثواب و اجر می‌دانید. ما لکم کیف تحکمون!

شیخ: فتوای کدام یک از ائمه اربعه بر خلاف قرآن است؟
واعظ: بر طبق نص صریح قرآن مجید: **(فاغسلوا وجوهکم وایدیکم
 إلی المرافق وامسحوا برؤسکم و أرجلکم إلی الکعبین)**¹ دستور الهی
 در وضو مسح پاست و نه شستشوی آن. غسل غیر از مسح است و این یک
 امر واضح است که حتی امام فخر رازی که از بزرگان علمای اهل سنت
 است نیز نتوانسته است منکر آن شود. همه‌ی فقهای اهل تسنن بر خلاف
 نص صریح قرآن فتوای به شستن پا داده‌اند. البته از این عجیب‌تر هم در
 میان فتاوی ائمه اهل سنت وجود دارد. برخی از ایشان مسح بر چکمه و
 جوراب را جایز می‌دانند. طبق این نظر، مسح کردن بر پا مبطل وضو است
 ولی مسح کردن بر چکمه صحیح است!!

شیخ: شما شیعیان نیز فتاوی بسیار زشت و موهنی دارید!

واعظ: کدام یک از فتاوی ما زشت است؟!

شیخ: شما قطعاتی از خاک کربلا را به شکل بت درآورده و آن را همیشه
 همراه خودتان دارید و سجده کردن بر آن را واجب می‌دانید.
واعظ: برای شما که یک فرد عالم و اهل تحقیق هستید، شایسته نیست
 که خاک پاک را بت بنامید. این را بدانید که روزی فرا خواهد رسید که
 جواب تمام این تهمت‌ها را در پیشگاه عدل الهی از شما خواهیم گرفت.
 هیچ یک از فقهای ما سجده بر خاک را واجب نمی‌دانند.

شیخ: پس چرا قطعات خاک کربلا را با خود بر می‌دارید و بر آن سجده
 می‌کنید؟

¹ - سوره 5 (مائده) آیه 8

واعظ: چون طبق دستور قرآن مجید، باید بر زمین پاک سجده کنیم؛ لذا در مواقعی که به زمین پاک دسترسی نداریم از مهر استفاده می‌کنیم؛ اما اگر در جایی باشیم که زمین پاک در دست باشد، دیگر هیچ نیازی به مهر نداریم.

شیخ: ما می‌بینیم که شیعیان قطعات خاک کربلا را به صورت مهر می‌سازند و واجب می‌دانند که بر آن سجده کنند.

واعظ: سجده بر خاک کربلا واجب نیست؛ بلکه مستحب مؤکد است و بسیار بسیار فضیلت دارد.

شیخ: چه خصوصیت ویژه‌ای در خاک کربلاست که سجده بر آن دارای فضیلت بسیار است؟

واعظ: این خاک مورد توجه ائمه‌ی طاهرین و حتی مورد توجه رسول خدا بوده است. بی‌هقی و حاکم از ابن عباس نقل کرده‌اند که: «رسول اکرم را دیدم در حالی که حضرت حسین علیه‌السلام را بر دامن گرفته بود. آن حضرت خاک سرخ رنگی را در دست گرفته بود و می‌گریست. از ایشان پرسیدم: این خاک چیست؟ فرمود: جبرئیل برای من خبر آورد که این حسینم را در زمین عراق می‌کشند؛ پس این خاک را از آن زمین برایم آورد». و اما مطلب دیگری که گفتید این بود که چون ابوبکر مسن و سیاستمدارتر از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود؛ لذا وی احق به احراز خلافت بوده است!! این گفته شما تلویحاً اهانتی بزرگ به خدا و پیامبر است. شما می‌گویید که مردم بهتر از خدا و پیامبر می‌توانند خلیفه تعیین نمایند!! در سال نهم هجرت برای ابلاغ آیات سوره براءت که یک مأموریت مهم بود پیامبر در ابتدا ابوبکر را تعیین فرمود؛ سپس بر طبق دستور

خداوند متعال وی را عزل نموده و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را برای این مهم برگزید.

سید عبد الحی: پیامبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست؛ چرا از ابتدا علی علیه‌السلام را مأمور نکرد؛ بلکه ابوبکر را مأمور کرد که در نتیجه پیام برسد و ابوبکر پیرمرد از وسط راه برگردد.

واعظ: این مسئله حکایت از آینده‌نگری و حسن رهبری رسول خدا دارد. اگر در بدو امر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را مأمور ابلاغ می‌نمود، آیندگان نمی‌توانستند برتری امیرالمؤمنین را بر ابوبکر بیابند. اگر مردم عهد پیامبر به این نکات دقت می‌داشتند هیچ‌گاه با وجود علی علیه‌السلام تن به بیعت با ابوبکر نمی‌دادند. در تاریخ می‌خوانیم که پس از عزیمت ابوبکر، جبرئیل نازل شد و پیام پروردگار را آورد که: «ابلاغ رسالت از ناحیه‌ی تو شایسته هیچ فردی نیست جز خودت یا مردی که از خودت باشد». لذا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را فرستاد و او ابوبکر را از نیمه راه برگرداند. و اما اینکه گفتید: «علی علیه‌السلام جوان و کم تجربه بود و توانایی خلافت را نداشت و هنگامی که پس از بیست و پنج سال به خلافت رسید، نتوانست کشور اسلام را به خوبی اداره کند و در نتیجه خونریزی‌ها و انقلابات زیادی را موجب شد». خود یک توهین دیگری به ساحت قدس الله جل‌جلاله است. می‌خواهیم ببینیم که آیا علی علیه‌السلام سیاستمدار بود یا خیر؟ اگر منظور از سیاست، معنای متداول آن که استفاده از تمامی اهرم‌ها اعم از دروغ و خیانت و حيله و قتل و سرکوب برای حفظ قدرت است، می‌باشد؛ آری! نه تنها علی بلکه پیامبر نیز این سیاست را نداشت و مبرا و بیزار از این‌گونه سیاستمدارها بود و به دلیل ترس از خدا چنین سیاستی را

نمی‌خواست و الا اگر می‌خواست یقیناً می‌توانست از همه سیاستمدارها بالاتر و برتر عمل کند؛ اما اگر منظور از سیاست، فن‌کشورداری بر اساس عدالت و رضایت پروردگار باشد؛ مسلماً پیامبر و علی سیاستمدارترین افراد بشر از آدم تا انقضای عالم می‌باشند. با همین سیاست، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ظرف مدت کوتاهی تمامی قبایل وحشی و دور از تمدن را تحت مدیریت و نظام واحد درآورد و جامعه‌ای مقتدر را پایه‌ریزی کرد. و اما انقلاباتی که در دوران حکومت امیر علیه‌السلام رخ داد ناشی از عدم سیاست آن حضرت نبوده است؛ بلکه ناشی از انحرافات و کژی‌هایی بوده است که در مدت بیست و پنج سال توسط خلفا در جامعه پدید آمد. سران حکومت، مردم را بر اساس کینه و عداوت با علی علیه‌السلام تربیت کردند. نخستین روزی که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به خلافت برگزیده شد و بر فراز منبر بود یکی از بزرگ‌زادگان آن‌زمان از در مسجد وارد شد و آن حضرت را روی منبر دید. با صدای بلند گفت: کور شود چشمی که به جای خلیفه عمر، علی را بر فراز منبر ببیند!! سیاست خلفای سه‌گانه خصوصاً عمر و عثمان اختلاف طبقاتی شدیدی را در جامعه به وجود آورده بود و گروهی را به عنوان اشراف پدید آورده بود که امتیازات زیادی را از حکومت دریافت می‌کردند. پس از به حکومت رسیدن امیرمؤمنان علیه‌السلام همین طبقه سد راه حکومت شدند و فتنه‌هایی را پدید آوردند.

اگر به تاریخ مراجعه کنید می‌یابید که اولین فتنه و آشوب توسط عایشه صورت گرفت. این زن سوار بر شتر شد و بر خلاف دستور خدا و رسول او، مسبب خونریزی‌های بسیار گردید. جنگ‌های بعدی نیز از ناحیه‌ی سران منافقین و معاندین بر آن حضرت تحمیل گردید. امام احمدبن حنبل و

ابوعبدالرحمن نسائی حدیثی را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند. آن حضرت به ام سلمه فرمود: «ای ام سلمه! این علی امیرمؤمنان و سید مسلمانان و مخزن علوم من و وصی من و باب علم من و در دنیا و آخرت برادر من است و در مقام اعلا همراه با من است و اوست که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می‌کند». مراد از ناکثین، طلحه و زبیر و عایشه و مراد از قاسطین، معاویه و اتباع او و منظور از مارقین خوارج نهروان می‌باشد.

از ابو سعید نقل شده است که: «با عده‌ای از صحابه منتظر رسول خدا بودیم. آن حضرت در حالی که بند نعلین ایشان پاره شده بود؛ به سوی ما آمد. نعلین را به علی علیه السلام سپرد. امیرمؤمنان علیه السلام مشغول دوختن نعلین شد. پیامبر صلی الله علیه و آله رو به ما کرده و فرمود: به همان صورت که من با کفار و مشرکین بر اساس ظاهر قرآن جنگ کردم، یکی از شما براساس تأویل قرآن جنگ خواهد کرد. ابوبکر گفت: آیا آن شخص من هستم؟ فرمود: خیر! عمر گفت: آیا من آن فرد خواهم بود؟ فرمود: خیر ولیکن آن شخص، دوزنده نعلین من است».¹ با توجه به این حدیث، جنگ‌های امیرالمؤمنین مورد تصویب خدا و پیامبر بوده است. مشی و مرام و سیاست علی علیه السلام همان مشی و مرام و سیاست رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. چرا چنین نباشد و حال آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام باب مدینه علم نبوی و عالم به غیب و شهود بوده است؟!

¹ - ینابیع الموده، سلیمان بلخی حنفی، باب 11، ص 59

شیخ: معنای این جمله که علی عالم به غیب و شهود بوده است را نفهمیدم. لطفاً بیشتر توضیح دهید.

واعظ: علم به غیب یعنی احاطه به بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده عالم و امور غیبیه

شیخ: از شما انتظار نداشتم که عقاید باطل غلات شیعه را بیان کنید. علم به غیب از مختصات ذات باریتعالی است و احدی با او شریک نیست.

واعظ: عقیده‌ی ما مطابق نص صریح قرآن مجید است.

شیخ: اتفاقاً عکس عقیده‌ی شما نص صریح قرآن است و با دلایل قرآنی می‌توان اثبات کرد که علم غیب مختص خداوند متعال است.

واعظ: ممنون می‌شوم اگر تعدادی از این آیات و دلایل را بفرمایید.

شیخ: آیات زیادی در قرآن داریم که من تنها به چند نمونه از این مجموعه اشاره می‌کنم. در آیه‌ی 6 سوره انعام می‌فرماید: (وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها إلا هو)¹ و در آیه‌ی 31 سوره هود می‌فرماید: (ولا أقول لكم عندی خزائن الله ولا أعلم الغیب)² و در آیه‌ی 65 سوره نمل: (قل لا یعلم من فی السموات والأرض الغیب إلا الله)³ و در آیه‌ی 179 سوره‌ی آل عمران آمده است: (وما کان الله لیطلعکم علی الغیب)⁴ با

¹- کلید خزائن غیب نزد خدا است و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست.

²- و نمی‌گویم من به شما که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب حق آگاهی

دارم.

³- بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست.

⁴- خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه نسازد.

توجه به این آیات حتی از شخص نبی مکرم صلی الله علیه و آله نیز نفی علم غیب شده است تا چه رسد به علی علیه السلام!

واعظ: اگر ما بخواهیم معانی آیات قرآن را به خوبی بفهمیم ناگزیر لازم می آید همه آیات قرآن را کنار هم بگذاریم و یا لا اقل اگر به اول آیه ای استشهاد می کنیم؛ آخر همان آیه را هم ببینیم.

شیخ: منظورتان چیست؟

واعظ: در ادامه ی همین آیه ای که از سوره آل عمران قرائت کردید، آمده است: **(ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء)**¹ و نیز چند آیه ی بعد از آیه ای که از سوره ی هود قرائت کردید می فرماید: **(تلك من انباء الغیب نوحيها إليك ما كنت تعلمها أنت ولا قومك من قبل هذا)**² و در آیه ی 43 از سوره ی آل عمران از قول حضرت عیسی آمده است که: **(وأنبئکم بما تأکلون وما تدخرون)**³ بر طبق این آیه حضرت عیسی ادعای علم غیب کرده است و در این ادعایش صادق نیز بوده است. نتیجه ای که از این جمع بندی ها گرفته می شود این است که علم غیب ذاتاً مخصوص پروردگار است؛ ولی خداوند متعال بر طبق حکمت و مشیت خود از این علم به برخی از برگزیدگان خود افاضه می کند. لذا علم غیب خدا ذاتی و علم غیب انبیاء و خلفا افاضی است.

شیخ: آیا علی علیه السلام پیغمبر بوده است که به او هم از این علم افاضه شده باشد؟

¹ - ولیکن برای این مقام از پیغمبران خود هر که را مشیت او تعلق گرفت برگزیند.

² - از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما به تو وحی کنیم تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید.

³ - و به شما از غیب خبر دهم که در خانه هایتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید.

واعظ: اگر آقایان محترم قدری توسعه به فکر خود می‌دادند، مطلب به خودی خود آشکار می‌شد.

شیخ: اگر فکر ما کوتاه است؛ شما که بحمد الله فکرتان باز است!! بفرمایید چگونه برای علی علیه‌السلام اثبات علم غیب می‌کنید؟ آیا جز این است که اگر بایستی خلفای پیامبر علم غیب داشته باشند؛ پس لزوماً خلفای راشدین هم می‌بایست عالم به علم غیب می‌بودند در حالی که هیچ کدام از آنها چنین ادعایی نداشتند.

واعظ: مطلب صحیحی را گوشزد کردید. ما هم عقیده داریم که همه‌ی خلفا بایستی مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام عالم به علم غیب باشند و البته همین طور هم هست چرا که در غیر این صورت نمی‌توانند به مانند او سگان هدایت امت را در دست گیرند و در نتیجه تدریجاً تمامی زحمات رسول خدا را به باد فنا خواهند داد. اما مشکل این است که شما در تشخیص خلفا اشتباه کرده‌اید؛ لذا دچار این تناقض شده‌اید. از نظر شیعه خلفای رسول خدا کسانی هستند که مظهر تام و تمام آن حضرت می‌باشند و همه‌ی ایشان دانای به بواطن امور بوده‌اند و اینان دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم به تعداد و نامهای ایشان تصریح شده است و اتفاقاً یک دلیل عقلی و قاطع بر بطلان رأی اهل سنت همین نکته است که خلفای ایشان حتی از حل مسائل جزئی علمی عاجز بوده‌اند. عقل سلیم و نص شریف این را نمی‌پذیرد که جانشین یک رجل علمی فردی جاهل و بی سواد باشد. قریب به دویست نفر از علمای شما از قبیل بخاری و حاکم نیشابوری این حدیث را نقل کرده‌اند که: «أنا مدینه العلم و علی بابها و من أراد العلم فلیأت الباب» یعنی من شهر علمم

و علی درب آن است و اگر کسی علم می‌خواهد به باب علم یعنی علی مراجعه کند.

شیخ: این حدیث چه ربطی به بحث ما دارد. سخن در این است که به چه دلیل می‌گویید علی عالم به علم غیب بوده است.

واعظ: به این دلیل که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: هر علمی که من دارم علی هم دارد؛ لذا چون پیامبر دارای علم غیب است پس علی هم عالم به علم غیب است.

شیخ: چه کسی گفته است که پیامبر علم غیب داشته است؟

واعظ: آیا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مرتضی و برگزیده‌ی خلق بوده است یا خیر؟

شیخ: این چه سؤالی است؟ واضح است که پیامبر خاتم‌الانبیاء و مرتضی بوده‌اند.

واعظ: خوب ما هم به دلیل آیه (عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه أحداً إلا لمن ارتضی من رسول)¹ می‌گوییم که پیامبر دارای علم غیب است.

ترمذی از عبد الله بن عباس نقل می‌کند که: «علم ده جزء است که نه جزء آن مختص علی است و تنها یک جزء آن برای همه مردم است و علی به آن یک جزء هم از همگان داناتر است». ما چنین نمی‌گوییم که امام علی علیه‌السلام و ائمه‌ی اطهار مانند پیامبر از طریق وحی با پروردگار ارتباط دارند؛ اما به طور یقین می‌دانیم که تمام علوم مهم عالم از گذشته و آینده از جانب حق متعال به پیامبر ابلاغ می‌شد و آن حضرت

¹ - ذات پروردگار که از غیب آگاه است، احدی را بر علم غیب خود آگاه نمی‌کند مگر آن کس از

رسولان برگزیده باشد.

بعضی را در همان ایام به علی علیه السلام می فرمود و آنچه باقی مانده بود در دم آخر به امیرالمؤمنین علیه السلام افاضه نمود. امام علی علیه السلام در بالای منبر ضمن خطبه‌ای اشاره به این معنی نموده است. در این خطبه آمده است: «سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید. همانا در سینه‌ی من علم فراوان است. آنگاه اشاره‌ای به سینه‌ی مبارک نموده و فرمود: این سینه‌ی من مالا مال از علم است». احدی جز امیرالمؤمنین ندای سلونی را سر نداده است. دعوی این مقام اختصاص به شخص شخیص آن حضرت داشته است. امام احمد بن حنبل و ابن حجر متعصب گفته‌اند: «سلونی، را احدی از صحابه نگفته است؛ مگر علی بن ابی طالب».¹

سلیمان بلخی حنفی از ابن عباس نقل می کند که علی در بالای منبر فرمود: «سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید. هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد؛ مگر اینکه من می دانم که در کجا و چگونه نازل شده است. از فتنه‌ها سؤال کنید؛ هیچ فتنه‌ای نیست، مگر اینکه من می دانم در آن فتنه چه کسی کشته می شود».²

ابن حجر عسقلانی و جلال‌الدین سیوطی از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند که: «سؤال کنید از من و این را بدانید که اگر هر چیزی که تا روز قیامت رخ می دهد را از من بپرسید من به شما خبر می دهم». آیا این بیانات ادعای علم غیب نیست. آیا جز عالم به علم غیب کسی می تواند چنین ادعایی کند و مفتضح نشود؟

¹ - صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص 76

² - ینابیع الموده، سلیمان بلخی حنفی، باب 14، ص 74

اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارای علم لدنی نبوده است و اتصال به ماوراء عالم نداشته است؛ پس چگونه از امور غیبیه خبر می‌داده است به گونه‌ای که بعد از سالها این اخبار تحقق یابد. اخباری از قبیل اخبار قتل میثم‌تمار به دست عبیدالله بن زیاد لعین و حادثه‌ی قتل عمرو بن حمق به دست معاویه‌ی ملعون و اخبار شهادت فرزند دل‌بند خودش حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به دست یزید پلید و شهادت خودش به دست ابن ملجم لعین همه و همه اخبار غیبی است.

در خبر آمده است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده است: «این ستارگان که در آسمان وجود دارند شهرهایی هستند بسان شهرهای زمین». شما را به خدا آیا در یک دوره و زمانی که دوربین‌های امروزی وجود نداشت؛ خبر از آسمان و ستارگان دادن بر خلاف هیئت مورد قبول آن زمان با چه علمی سازگار بود؟ از جمله روزهایی که پرده از علم آن حضرت برداشته شد و امت فهمیدند که آن حضرت عالم به علم غیب است مثل فردا که روز ولادت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام است بود.

در آن روز مردم به محضر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشرف می‌شدند و به آن حضرت تهنیت می‌گفتند. شخصی از میان جمعیت عرض کرد: ما برای تهنیت خدمت رسیدیم؛ ولی علی علیه‌السلام ما را از ورود بر شما منع نمود به عذر اینکه صد و بیست هزار ملک جهت تبریک نازل شده‌اند و در حضور شما می‌باشند. ما تعجب نمودیم که علی از کجا تعداد این ملائک را می‌داند. آیا شما به او خبر داده بودید؟ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تبسمی نموده و به علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: علی جان! تو از کجا دانستی؟ عرض کرد: ملائکه‌ای که بر شما وارد

می شدند و سلام می کردند، هر یک با زبان خاصی با شما حرف می زدند. من شمارش کردم و تعداد آنان را یافتم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن! خداوند علم و حلم تو را زیاد کند. آن گاه رو به مردم کرد و فرمود: من شهر علمم و علی دروازه‌ی آن است. هیچ آیتی برای خدا بزرگتر از علی نیست. او امام خلق و بهترین مردم و امین خدا و خزانه دار علم الله است و اوست همان اهل ذکری که در آیه‌ی (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) آمده است. اگر شما جویای علم هستید بدانید که من خزانه‌ی علم هستم و علی کلید این خزانه است. هر که ورود به خزانه را می خواهد باید کلید آن را بیابد». شما را به خدا قسم آیا می توانید در میان اصحاب پیامبر فرد دیگری را با این خصوصیات بیابید؟

خدایا تو را شاهد و گواه می گیرم که ادای حق نمودم و وظیفه‌ی دینی ام را بدون حب و بغض انجام دادم و از حریم پیامبرت دفاع کردم و حقیقت را ظاهر کردم و از تو کمک می گیرم و بس!

نواب: جناب آقا! من به اتفاق چند نفر از محترمین که در جلسه حضور دارند تمام این چند شب را با عشق تمام در مجلس حاضر می شدیم. روزها پیرامون فرمایشات شما بحث می کردیم و مطالب را حلاجی می کردیم. خداوند علی اعلا را سپاسگزاریم که ما را به راه حق راهنمایی فرمود. صد در صد برای ما ثابت شد که شیعه‌ی امامیه بر حق است. علاوه بر ما، بسیاری از مردم ساده و پاکدل که در پی حقیقت هستند؛ مذاکرات این مجلس را از طریق روزنامه‌ها پی گیری می کردند و در نتیجه ایشان هم مستبصر شده‌اند و نزد ما به صورت محرمانه اظهار تشیع نموده‌اند. ما از شما متشکریم که با روی باز و حسن اخلاق جواب سؤالات ما را دادید.

فقط مختصر اشکالی در گوشه‌ی دل ماست و آن این است که آیا در قرآن کریم آیه‌ای هست که ما را دلالت به امامت ائمه‌ی اثناعشر بنماید یا خیر؟ و اینکه آیا در کتابهای ما هم اسامی دوازده امام ثبت است یا خیر؟

واعظ: خدا را سپاس می‌گویم که هدایت را شامل حال بندگان خوب خودش نمود؛ و اما در جواب این سؤالات شما در ابتدا باید عرض کنم که بنای قرآن مجید بر اجمال و اختصار و ایجاز است و به همین دلیل هم اعجاز است و تا پایان روزگار بدیع و تازه است. تمامی حقایق عالم در این کتاب آسمانی مسطور است؛ لذا اگر بنای آن بر تفصیل و بیان جزئیات می‌بود دیگر نمی‌توانست در بردارنده‌ی تمامی حقایق عالم باشد؛ لذا انتظار نداشته باشید که تمام جزئیات در قرآن ذکر شده باشد. قرآن مجید کلیات را بیان می‌نماید و بیان این کلیات و نیز تبیین جزئیات را بر عهده‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گذارد. برخی افراد غیردقیق می‌گویند: چون اسماء ائمه دوازده گانه در قرآن وجود ندارد پس ما آنها را قبول نداریم!! به ایشان می‌گوییم: اگر چنین است پس خلفای راشدین را هم نباید قبول کنید! همچنین جزئیات احکام دین از قبیل تعداد رکعات نماز و طریقه‌ی ادای رکوع و سجود و تشهد نماز را هم نباید قبول کنید! همان گونه که گفتم، قرآن کلیات را بیان می‌کند و اطاعت اولی‌الامر را بر مؤمنین واجب می‌کند؛ اما اینکه اولی‌الامر چه کسانی هستند را مبین قرآن یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان می‌کند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از فرائدالسمطین شیخ الاسلام حموینی از مجاهد از ابن عباس نقل می‌نماید که مردی یهودی به نام نعثل خدمت رسول خدا مشرف شد. سؤالاتی را در توحید مطرح کرد و جواب شنید و اسلام آورد. سپس عرض کرد: ای رسول خدا! هر پیغمبری

دارای وصی است. وصی شما کیست؟ حضرت فرمود: وصی من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو دخترزاده‌ی من حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از صلب حسین. عرض کرد: تمنا دارم اسامی ایشان را برای من بیان نمایید. فرمود: «إِذَا مَضَى الْحُسَيْنِ فَابْنَهُ عَلِيٌّ؛ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ مُحَمَّدٌ؛ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنَهُ جَعْفَرٌ؛ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنَهُ مُوسَى؛ فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنَهُ عَلِيٌّ؛ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ مُحَمَّدٌ؛ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنَهُ عَلِيٌّ؛ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ الْحَسَنِ؛ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنِ فَابْنَهُ الْحَجَّهَ مُحَمَّدَ الْمَهْدِيَّ؛ فَهَؤُلَاءِ اثْنَا عَشَرَ.

پس از ذکر اسامی امامان، توضیحاتی در خصوص طریقه‌ی شهادت هر یک از ائمه نیز بیان فرمود. نعثل به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر و ولایت امامان دوازده‌گانه شهادت داد. پیامبر فرمود: «طُوبَى لِمَنْ أَحْبَبَهُمْ وَ أَتْبَعَهُمْ وَ وِیْلَ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ خَالَفَهُمْ»؛ آن‌گاه نعثل اشعاری را انشاد کرد.

حافظ: جناب سلطان‌الواعظین؛ ما از دیدار شما در این چند شب بهره‌ها بردیم که تا آخر عمر لذت آن را فراموش نخواهیم کرد. خداوند به شما خیر دهد که ما را با حقایق بسیاری آشنا کردید. این را بدانید که قطعاً من آن آدم شب اول نیستم و امیدوارم به طریقه‌ی اهل بیت رسالت از این عالم بروم و در پیشگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رو سفید باشم.

واعظ: بنده نیز از هم صحبتی با آقایان مخصوصاً شخص جناب عالی لذت بردم و در این چند شب که در خدمت‌تان بودم با شما انس گرفتم. اگر خدای ناکرده از ناحیه‌ی من کوتاهی در حق شما شده است ببخشید و عفو بفرمایید.

